

شماره ی ۸۰
۱۳ تیر ماه ۱۳۸۹



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

تهیه و تنظیم:
شهرلا بهار دوست

نرگس محمدی پس از آزادی از زندان در بیمارستان بستری شد
کاردین: محاکمه عاملان کهریزک، پایان ماجرا نیست
 یک سال از دستگیری احمد زیدآبادی گذشت
۳۷ درصد از احکام بر نامه پنجم توسعه نامشخص است
 هیلاری کلینتون در مورد سرکوب فعالان مدنی هشدار داد
سازمان ملل متحد با تأسیس نهاد «زنان» موافقت کرد
 صدور حکم اعدام به دلیل «رابطه با همجنس»
شورای نگهبان مصوبه مجلس در مورد دانشگاه آزاد را رد کرد
 سخنرانی یوسف عزیزی بنی طرف در پارلمان ایتالیا

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۱۰	قاتل پسرم بسیجی بود مصاحبه با پدر اولین جان باخته جنبش سبز فرشته قاضی
۱۱	پسرم پس از ده سال یک روز هم مرخصی نداشته مصاحبه با پدر یاسر مجیدی
۱۲	فعالان حقوق بشر پدرم را فراموش کرده اند / دختر محمد صدیق کیودوند در مصاحبه با روز کاوه قریشی
۱۳	بر مجروحان حوادث پس از انتخابات چه می گذرد زندگی، زخم، عفونت و امیدواری
۱۵	گفت و گو با مهدی سحرخیز عیسی سحر خیز یک سال است که در بازداشت موقت به سر می برد
۱۵	دلنوشته مسعود باستانی از زندان رجایی شهر؛ فردا را انتظار می کشم
۱۶	زندان هایی که زندانیان را بیمار می کنند بهبود کازرونی
۱۷	تحریم های شدیدتر و گسترده تر آمریکا؛ حلقه تنگتر می شود فریدون زرنگار
۱۹	نگاه شاعرانه موسوی به مشکلات سیاسی مصاحبه پانته‌آ بهرامی با کوروش عرفانی
۲۰	مبارزه در چارچوب قانون اساسی! آری یا نه؟ مریم محمدی در گفتگو با محمد برقمی و مهرداد مشایخی
۲۲	آقای مهاجرانی؛ میرحسین موسوی با داشتن دوستانی مثل شما احتیاج به دشمن ندارد سیمین شریفی

با سپاس از همکاری سایت اخبار روز
<http://www.akhbar-rooz.com>

آخرین اخبار از

اعتراض، بازداشت، مجازات

مدعی است که شاعر است!

مهتاب سعیدی

گفت‌وگو با ایران درودی، نقاش لحظه‌های آثیری»

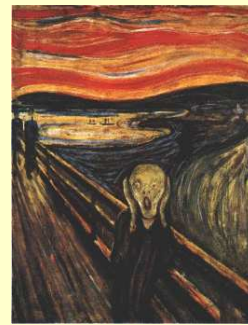
ایرج ادیب‌زاده

مامک خادم با الهام از اشعار شهراب سپهری می خواند

محمود شریکر

سروده ها:

گوش، گوشه - شهرلا بهار دوست



دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای
 شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید.
 ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با
 هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و
 رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف
 دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز
 پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و
 جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم
 آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و
 برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که
 به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

خبرها و گزارش ها

آخرین اخبار از اعتراض، بازداشت، مجازات

صدور حکم یک سال حبس برای فرزند اسلامی دانشجوی دانشگاه آزاد تهران



خبرگزاری هرانا

بر اساس ابلاغ حکم شعبه 15 دادگاه انقلاب فرزند اسلامی به جرم "تبلیغ علیه نظام" از طریق شرکت در تجمع غیرقانونی 21 مهرماه 1388 در دانشکده فنی تهران مرکز به یک سال حبس تعزیری محکوم که به مدت سه سال به حالت تعلیق در می آید.

فرزند اسلامی پیش تر از طرف کمیته انضباطی دانشگاه تهران مرکز به اتهام تحریک و ترغیب و دانشجویان به تجمع به سه ترم تعلیق محکوم شد. به گزارش ادوار نیوز، این دانشجو عنوان نموده است که با توجه به غیر قانونی دانستن حکم صادره از سوی شعبه 15 دادگاه انقلاب اعتراضی به حکم نخواهد کرد.

دبیر سابق تشکیلات کانون دانشجویان مسلمان و مدیر مسئول نشریه توقیف شده ی بینش در شامگاه 12 آبان سال گذشته بازداشت شد و مدت 15 روز را در بند امنیتی 240 زندان اوین سپری کرده بود.

بازداشت حسن رحیمی بیات، از فعالان حقوق بشر

خبرگزاری هرانا

حسن رحیمی بیات، مهندس عمران و از فعالان حرکت ملی آذربایجان و عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر بعد از ظهر روز شنبه 12 تیرماه در محل کار خود دستگیر شده است.

به گزارش رادیو کوچه، چهار نفر از نیروهای اطلاعات به محل کار وی مراجعه، وی را بازداشت و به زندان اوین منتقل کرده اند. گفتنی است رحیمی بیات دو سال پیش از این نیز در شهریورماه 1387 همراه با یک گروه 20 نفره در یک مراسم افطاری بازداشت شده و در بندهای 240 و 209 اوین به مدت قریب به 40 روز در انفرادی به سر می برده است.

آخرین وضعیت از تخریبهای گسترده منازل بهائیان ساکن روستای ایول

خبرگزاری هرانا

باگذشت بیش از یک هفته از تخریب منازل بهائیان روستای ایول مازندران هیچ یک از اهالی روستا نتوانستند وارد روستا شوند و پیگیری های انجام شده از سوی آنها نیز نتیجه ای نداشته است.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، طی تحقیقات انجام شده محرک اصلی این تخریب فردی به نام (هویت نزد هرانا محفوظ) بوده است که به دلیل ارتباطاتی که در تهران دارد توانسته است حکم تخریب را از شورای قضایی تهران دریافت و ظرف مدت 12 ساعت این تخریب را انجام دهد.

اهالی روستا در خصوص نحوه تخریب این منازل به گزارشگر هرانا گفته اند که فرد مورد نظر در غروب روز سه شنبه اول تیرماه اقداماتی را در جهت تخریب این منازل انجام داده است و با کرایه چند دستگاه لودر و کامیون از کارخانه سیمان در نزدیکی روستا به روستا بازگشته و به دلیل مجاورت منازل بهائیان و مسلمان تخریب با لودر انجام نگرفته و با استخدام کارگر تخریب منازل را انجام داده است.

قابل ذکر است تاکنون پیگیریها و مراجعات بهائیان به مراجع قضایی و انتظامی هیچگونه ثمری نداشته است و مسئولین از دادن پاسخ صریح و روشن خودداری می کنند.

از سوی دیگر روز گذشته 12 تیر ماه دادگاه کیاسر بر اساس شکایت دو تن از بهائیان روستای ایول از دو نفر از مهاجمانی که ایشان را هنگام ورود به ایول مورد ضرب و شتم قرار داده بودند، تشکیل شد.

در ابتدای دادگاه، افرادی با دادن شعار "مرگ بر بهایی، جاسوس اسرائیل" سعی در بهم زدن نظم دادگاه داشتند و به همین دلیل قاضی پرونده، اظهارات طرفین را بطور مجزا ثبت می کند و به بهائیان اعلام می دارد که طبق بازجویی پاسگاه از اهالی روستا، ایشان همگی منکر همکاری در تخریب منازل بهائیان شده اند و اظهار داشته اند افرادی از خارج روستا به چنین اقدامی مبادرت کرده اند.

یک جوان تبریزی به اعدام محکوم شد و سه تن دیگر تبرئه شدند

خبرگزاری هرانا

حکم چهار متهم جوان تبریزی که با شکایت واهی حجت . ف مطرح گردیده بود برای سومین بار صادر شد.

محمد مصطفایی در این زمینه می نویسد: در این پرونده که وکالت چهار متهم را در تاریخ 87/5/12 به عهده گرفتم، قضات شعبه دوازده دادگاه کیفری استان آذربایجان شرقی (تبریز) سه نفر از متهمین را که پیش تر توسط شعبه دوم دادگاه کیفری استان آذربایجان شرقی دو بار به اعدام محکوم شده بودند از اتهام لواط ابقایی تبرئه و متهم دیگر به نام ابراهیم . ح را به این اتهام به اعدام محکوم کردند.

در گذشته اعلام کردم که در بسیاری از پرونده هایی که موکلیم به اعدام محکوم شده بودند ایرادات و اشکالاتی در پرونده هایشان وجود داشته و دارد که اجرای حکم را با مشکل جدی مواجه می کند. این پرونده نیز نمونه ای از پرونده هایی است که متهمین آنها بدون آن که مرتکب عمل مجرمانه شده باشند به اعدام محکوم شدند. اما پس از جلسات مکرر دادرسی سه نفر تبرئه و یک نفر که یقین دارم بی گناه است به اعدام محکوم شد.

در سی ام تیر ماه سال 1387 چهار نفر از قضات شعبه دوم دادگاه کیفری استان آذربایجان شرقی به نامهای بهلول عزیزاده، عزیز امن الهی، نبی اله جعفر زاده و ایوب بهنام بدون توجه به دفاعیات متهمین پرونده حکم به اعدام حمید طاقی، ابراهیم حمیدی، مهدی پوران (17 سال) و محمد رضایی را به اتهام لواط به استناد علم قاضی!! صادر می نمایند. یک نفر از قضات به نام احد کاظمی نظر به بی گناهی نامبردگان بر لواط ابقایی می دهد. پس از صدور حکم و ابلاغ آن در روز شنبه مورخ 87/5/12 به زندان مرکزی تبریز رفته و با متهمین ملاقات نمودم.

همگی اصرار داشتند که هیچگونه عمل مجرمانه ای انجام نداده اند. با گرفتن وکالت از متهمین نسبت به دادنامه صادره اعتراض کرده و در چهارده برگ دلایل بی گناهی متهمین را اعلام نمودم. پس از آن پرونده به شعبه 17 دیوانعالی کشور ارسال و قضات شعبه با بررسی پرونده، ایرادات عدیده ای در نحوه تحقیقات مقدماتی مطرح و پس از نقض دادنامه به دلیل نقص در تحقیقات، پرونده را برای رسیدگی مجدد به پرونده به شعبه صادر کننده رای ارسال نمودند. شعبه دوم دادگاه کیفری استان آذربایجان شرقی این بار نیز هر چند تحقیقات به نفع موکلین بود توجهی نکرده و در تاریخ 88/4/10 رای به محکومیت چهار متهم جوان تبریزی به اعدام دادند. برای بار دوم حکم صادره مورد اعتراض قرار گرفت و پرونده به شعبه ۴۲ دیوانعالی کشور ارجاع و قضات شعبه با بررسی پرونده اعلام نمودند که موضوع از موارد شبهه در موضوع بوده و دادنامه را نقض و جهت رسیدگی به دادگاه هم عرض ارسال نمودند.

شعبه دوازده دادگاه کیفری استان این بار متصدی رسیدگی به این پرونده شد. در تاریخ 89/3/31 جلسه دادرسی و رسیدگی به اتهامات این چهار جوان تشکیل و در نهایت پس از تشکیل جلسه سه نفر آنها از اتهام لواط ابقایی تبرئه و ابراهیم حمیدی به اعدام محکوم گردید. این در حالی است که دلایل عدیده ای در پرونده وجود داشت که دلالت بر بی گناهی همه متهمین می نمود. که مورد توجه دو قاضی به نامهای داود هادی زاد و رجب جفی قرار گرفت و آنها نظر به برائت همه متهمین دادند و سه قاضی دیگر که در اکثریت قرار داشتند به نامهای علی امینی، اسماعیل وحدت و سیدحمید موسوی حکم به اعدام ابراهیم حمیدی صادر نمودند.

پس از صدور حکم شاکه که بیش از دو سال قضات دادگستری را فریب داده و موجبات صدور حکم به اعدام این چهار جوان را فراهم کرده بود دست از موازین برخلاف اخلاق خود مینی بر دروغ گویی برداشت و در روز سوم تیرماه سال 1389 در دفترخانه اسناد رسمی حاضر و نامه ای خطاب به قضات

انگشت بزنید و ما هم انگشت زدیم و بعد ما را بازداشت کردند او به من گفت تو بگو من این کار را کردم من مشکل را حل می کنم من قبول نکردم و دوباره کتک زد من برای اینکه دیگر کتک نخورم هر چه او گفت نوشتم و اثر انگشت زدم ما بی گناهییم و مرتکب جرم لواط نشدیم.

مهدی پوران که 17 سال بیشتر نداشته و او نیز محکوم به اعدام شده است می گوید من با محمد داشتیم در محلی که پدر ابراهیم زمین داشت می رفتیم که دیدیم چهار نفر زمین آنها را خراب می کنند ما با آنها درگیر شدیم آنها با ابراهیم حرقشان شد وقتی دعوا تمام شد من با محمد آمدم و بعد حمید و ابراهیم با موتور رفتند ما از جلوی کلانتری می رفتیم که ما را گرفتند و بعد ابراهیم و حمید را آوردند و کتک زدند و به زور وادار کردند که بگوییم این کار را انجام داده ایم مأمور می گفت من هر چه می گویم آن را بنویس محمد هم همه حرفهای دیگر متهمین را تکرار می کند و می گوید وقتی حکم اعدام را شنیدیم شکه شدیم و الا ن خواب و خوراک نداریم هر آن احساس می کنیم که می خواهند طناب دار را به گردنمان ببندازند در حالیکه واقعاً ما بی گناهییم و به ما تهمت زده و پرونده سازی کرده اند. حال ثابت است که تمام اظهارات این چهار جوان درست بوده و هیچکدام مستحق اعدام نبوده اند.

محمدرضا حدادی، چهارشنبه اعدام می شود



خبرگزاری هرانا

بنابر اعلام خانواده محمدرضا حدادی، نوجوانی که به اتهام ارتکاب قتل در 15 سالگی دستگیر شده بود، حکم اعدام وی روز چهارشنبه، 16 تیرماه اجرا خواهد شد.

خانواده این نوجوان محکوم به اعدام ابراز داشتند که احضاریه ای برای روز چهارشنبه به دست آنان رسیده و در آن قید شده که محمدرضا، روز چهارشنبه اعدام خواهد شد.

به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، محمدرضا حدادی نوجوان محکوم به اعدام متولد 27 اسفند 1366 است و در زمان دستگیری ۱۵ ساله بوده است. این نوجوان در جریان پرونده رسیدگی به یک فقره سرقت منجر به قتل دستگیر شد و در تحقیقات اولیه به قتل با تسمه پروانه اعتراف کرد. وی در تاریخ 1382/8/8 در دادگاه، مجدداً اتهام سرقت و قتل را به عهده گرفت و به ارتکاب جرم اقرار کرد.

محمدرضا چند روز پس از دادگاه و در ملاقاتی با مادرش از عدم پرداخت موعود به خانواده مطلع می شود. وی طی نامه ای در 16 آبان 82 به اطلاع دادگاه می رساند که یکی از متهمین با وعده پرداخت پول از وی خواسته با توجه به صغر سن ارتکاب قتل را بر عهده بگیرد. وی «فربیب متهم دیگر را خورده و در ارتکاب فعل هیچ نقشی نداشته است.»

نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر بارها نسبت به اعدام نوجوانان در ایران اعتراض کرده اند. از جمله در یکی از بیانیتهای سازمان دیده بان حقوق بشر آمده است: «مجازات مرگ برای نوجوانانی که زیر 18 سال مرتکب جرم می شود طبق قوانین بین المللی ممنوع شده و این ممنوعیت مطلق است.»

هم کنوانسیون حقوق کودک و هم کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی به صورت خاص مجازات مرگ برای افرادی که هنگام ارتکاب جرم کمتر از 18 سال دارند را منع کرده است. این قوانین منعکس کننده این حقیقت هستند که کودکان و نوجوانان با بزرگسالان متفاوت هستند چرا که فاقد تجربه، قضاوت، بلوغ و دیگر خودداری های بزرگسالان هستند. ایران کنوانسیون حقوق کودک را در سال ۱۹۹۴ کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی را در سال 1975 به تصویب رساند.»

شعبه 12 دادگاه کیفری استان نوشت و اعلام نمود که شکایتش به دلیل فشارهای مادر و پدرش بوده و سوءتفاهم پیش آمده و ابراهیم حمیدی هیچگونه تجاوزی به وی ننموده است. این اظهارات دقیقاً نشان می دهد که چطور می توان دستگاه قضایی را به بازی گرفت.

زمانی که برای اولین بار متهمین به نامه های ابراهیم، مهدی، حمید و محمد را ملاقات کردم آنها ماجرا را چنین شرح دادند:

حمید گفت: من و ابراهیم با هم در کوچه گفتگویی کردیم که تصمیم گرفتیم برای گردش به صحرا برویم به سمت سد برازین تبریز که جاهای خوبی برای گردشگران می باشد رفتیم در بین راه از کنار زمین کشاورزی پدر ابراهیم رد می شدیم که دیدیم چهار نفر در زمین کشاورزی مشغول تخریب زمین هستند ما به آنجا رفتیم در این حین مهدی و محمد هم پیش ما آمدند ابراهیم به آن چهار نفر گفت چرا زمین را خراب می کنید حجت یکی از آنها به ابراهیم گفت مگر اینجا مال شماست ابراهیم گفت پس مال پدرت هست که خراب می کنی ابراهیم به او يك سیلی زد و من نگذاشتم که دیگر او را بزنند دعوا پس از زد و خورد و مشاجراتی تمام شد پس از اینکه گردش کردیم با موتور به خانه رفتیم که بعد از دو ساعت که گذشت پلیس همراه ابراهیم و حجت مرا در خانه دستگیر و به کلانتری بردند.

وقتی رفتیم به کلانتری آنجا یکی از مامورین کلانتری ما را زیر شکنجه قرار داد به ما گفت اگر واقعاً عمل لواط انجام داده اید باید به من راستش را بگویید ما هم چون هیچ گونه عمل لواطی انجام نداده بودیم اعتراف نکردیم ما حدود سه روز در بازداشتگاه هریس ماندیم و در آن سه روز ما حتی يك ساعت هم آرامش نداشتیم که روز سوم مأمور کلانتری به سراغ ما آمد او گفت اگر يك نفر از شما این کار را گردن بگیرد يك نفر شما به زندان خواهد رفت و بقیه شما آزاد می شوید و به عنوان شاهد که بگوید ابراهیم آن کار را انجام داده به دادگاه بروید به ما گفت می روم و بعد از نیم ساعت دیگر برمی گردم خوب فکر کنید و به من بگویید. او آمد و به ابراهیم گفت که بیا خودت بنویس که من این را انجام داده ام ابراهیم هم گفت من کاری نکردم که اعتراف بکنم او باز هم ابراهیم را زیر شکنجه قرار داد پاهای ابراهیم را به طرف بالا کشید و همراه 4 نفر از سربازان ابراهیم را کتک زدند و ابراهیم هم به علت اینکه کتک نخورد کاغذ را نوشت در آن کاغذ نوشته بود هیچگونه عمل لواط انجام نداده ام در حین دعوا شلوارش به اندازه ۲۰ سانتی از زیر کمر پایین بود پس از نوشتن آن به ابراهیم گفت که انگشت بزن ابراهیم از زدن انگشت خودداری می کرد که مأمور کلانتری با باتون به ابراهیم زد ابراهیم دستش را کشید و باتون به رومی می افتاده که رومی از شیشه بود که شکست حتی پول شیشه را از ابراهیم گرفت و ما هم بابت دادن پول شیشه فاکتور گرفتیم.

روز چهارم ما را به دادگاه کیفری استان تبریز آوردند مأمور بدرغه دستبند مرا باز کرد و مرا به طبقه همکف برد قاضی از من پرسید چقدر در بازداشتگاه هریس مانده اید من گفتم حدود سه روز در بازداشتگاه بودم او هم به يك جایی تلفن کرد و روی کاغذ چیزی نوشت بعد گفت بروید در حین راه از آقای مأمور پرسیدیم چه شد گفت تمام شد می روم به هریس حتی در حیاط دادگستری دستبند مرا زد که شاکي خوشحال شود پس از سوار شدن به ماشین دستبند همه ما را باز کرد به هریس رسیدیم وقتی به کلانتری رفتیم مأمور بدرقه گفت قاضی کشیک نوشته که می توانید با گذاشتن شناسنامه یا کارت ملی آزاد شوید مأموری که ما را شکنجه کرده بود ممانعت کرد گفت من تا اینها را به زندان ندهم دست بر نمی دارم من گفتم چرا ما را آزاد نمی کنید او به من ناسزا گفت بعد کتک زد و به بازداشتگاه انداخت آن روز مأمور به هر جا که توانست زنگ زد و دوباره صبح ما را به کلانتری 17 تبریز بردند و ما يك روز هم آنجا ماندیم بعد ما را به دادگاه آوردند ما هم ماجرا را گفتیم ولی قاضی با صدور قرار 10 میلیون تومانی به عنوان وثیقه ما را به زندان انداخت ما بعد از 28 روز ماندن در زندان با سپردن وثیقه آزاد شدیم و حدود ۵۵ روز بیرون ماندیم که در تاریخ 87/3/20 دادگاه ما تشکیل شد در دادگاه هر چه قبلاً گفته بودیم عنوان کردیم معاون دادستان در جلسه گفت تقاضای حکم اعدام را دارم. نمی دانیم چه شد که دوباره به زندان انداختند و بعد یک جلسه دیگر تشکیل شد در این جلسه شاکي سه نفر را به عنوان شاهد آورد و آنها شهادت کذب دادند در صورتیکه از اول ماجرا تا آن روز شاکي گفته بود که شهادی ندارد و کسی ارتکاب جرم را ندیده است پس از آن حکم اعدام هر چهار نفر ما را به وکیلیمان ابلاغ کردند.

ابراهیم حمیدی نیز با تأیید صحبت های حمید می گوید ما از قبل با شاکي و خانوادش اختلاف داشتیم آنها از ما شکایت کرده بودند و حال تهمت زده اند ما را در کلانتری فقط کتک زدند که باید اعتراف بدهیم ما هم اعتراف ندادیم وقتی من را می زدند شیشه روی میز شکست و شیشه را خودم انداختم و فاکتور هم دارم مأمور کلانتری خودش صورجلسه ای نوشت و به ما گفت امضاء و اثر

احضار بیش از شصت دانشجوی دختر دانشگاه آزاد قم به دلیل عدم رعایت حجاب

خبرگزاری هرانا

بیش از شصت تن از دانشجویان دختر دانشگاه آزاد قم از فروردین ماه سال جاری تاکنون به کمیته انضباطی این دانشگاه احضار شدند. بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، پس از انتقال دانشکده ی علوم انسانی دانشگاه آزاد قم ساختمان جدید این واحد واقع در پردیسان، عموماً و از زمان اجرای طرح حجاب و عفاف خصوصاً فشارهای جنسیتی فزاینده ای بر دانشجویان این دانشکده وارد شده تا جایی که به بیش از هزار دانشجوی دختر از سوی حراست این دانشگاه تذکر گرفته اند.

ماموران حراست دانشگاه با جداسازی درب ورودی دانشجویان دختر و پسر در این دانشگاه هنگام ورود دانشجویان دختر با سد راه اکثر ایشان، با توهین و تحقیر آن ها را مجبور به پاک کردن هرگونه آرایش صورت می نمودند و بر اساس آنچه "عدم رعایت شئون اسلامی" نامیده می شد به آن ها تذکر داده و در صورت تکرار از ایشان تعهد اخذ می کردند.

این روند تاجایی است که در برخی موارد از ورود افراد "بد حجاب" به دانشگاه ممانعت به عمل می آمد و ایشان را به کمیته انضباطی احضار می کردند. گفته می شود بسیاری از این شصت دانشجوی احضار شده از فعالین دانشگاه بودند که به اتهام واهی "ترویج بد حجابی" در بین دانشجویان، بایستی هدف خود (!) از نوع پوشش انتخابی را شرح می دادند و کمیته انضباطی نیز در غیاب ایشان، احکامی نظیر درج در پرونده و بعضاً تعلیق برای ایشان صادر می نمود. این در حالیست که حجاب چادر در این دانشگاه برای دانشجویان دختر اجباری بوده اما با این حال به مواردی نظیر رنگ مانتو و مقنعه زیر چادر، نوع کفش، لاک ناخن و حتی آرایش ساده ی صورت نیز برخورد می شود.

دانشجویان دانشگاه آزاد قم، پیش تر و در روز جهانی زن (هشتم مارس) در اعتراض به رفتارهای نامناسب حراست این دانشگاه و تبعیض های جنسیتی جمعی اعتراضی برپا کرده بودند.

اعدام دو تن در زاهدان به اتهام محاربه

خبرگزاری هرانا - دو شهروند بلوچ به نام های "امان اله پوریان فرزند ملنگ" و "یونس رحمانی فرزند رئیس" سحرگاه یکشنبه سیزدهم تیرماه، به اتهام "محاربه و افساد فی الارض" اعدام شدند.

بر اساس گزارش دادگستری سیستان و بلوچستان، احکام اعدام این دو تن که توسط دادگاه انقلاب صادر شده بود در محوطه زندان مرکزی زاهدان به اجرا در آمد. گفته می شود این احکام توسط مراجع عالی قضایی نیز تایید شده بود. دادگاه برخی اتهامات نظیر تیراندازی، آدم ربایی و راهبندان مسلحانه در ایرانشهر را به این افراد منتسب کرده است که هیچ گونه از این اتهامات توسط منابع رسمی تایید نشده اند.

احضار، بازداشت و مورد تهدید قرار گرفتن 15 تن از درویش کتابادی

خبرگزاری هرانا

در تداوم فشارهای وزارت اطلاعات و نهادهای امنیتی بر درویش کتابادی، دست کم پانزده تن از درویش شهرهای مختلف کشور، طی روزهای اخیر بازداشت، احضار و تهدید شده، محل کسب آنان پلمب گردیده و منازل آنها مورد تفتیش واقع شده است.

به گزارش سایت مجذوبان نور، وزارت اطلاعات با ارسال بخشنامه ای به کلیه ادارات خود در سطح شهرستانها، دستور برخورد با درویش، برخی اقلیتهای مذهبی و همچنین دگراندیشان عقیدتی را صادر کرده و از دوماه پیش نیز، براساس همین بخشنامه، برگزارکنندگان مجالس هفتگی درویش در شهرستانها به ادارات اطلاعات احضار شده اند.

این گزارش با بیان اینکه "طبق بخشنامه اخیر وزارت اطلاعات، درویش کتابادی و اهل تسنن و بهائیان در تمام شهرهای ایران باید تحت نظارت های امنیتی قرار بگیرند و با آنها برخورد شود"، خاطر نشان کرد "در ماه گذشته، مجلسداران درویش شهرهای بهبهان، بندر گناوه، بندرلنگه، قائمشهر، ساری، مسجد سلیمان، کوار، اهواز، شهرکرد، گلپایگان، کاشان، بیدخت گناباد و چندین شهر دیگر به ادارات اطلاعات احضار و مورد تهدید واقع شده اند."

در همین رابطه، نهم تیر ماه، ماموران با مراجعه به مغازه یکی از درویش به نام حسین دهقان در بیدخت (گناباد)، اقدام به ارباب و تهدید به پلمپ مغازه وی به دلیل استفاده از عبارت "121" نمودند.

عباس صالحیان برزکی از درویش گنابادی ساکن گلپایگان نیز، صبح روز نهم تیرماه، توسط نیروی انتظامی گلشهر گلپایگان به صورت تلفنی احضار و پس از مراجعه وی توسط نیروهای اداره اطلاعات بازداشت شد.

همان روز سه تن از درویش گنابادی بنامهای حسین کاوه نوش آبادی مازون نماز درویش در کاشان و عبدالله علیمدد کاشی و ناصر رحیمی از درویش این سلسله از سوی اداره اطلاعات کاشان تلفنی احضار و با مراجعه نامبردگان به ستاد خبری اطلاعات بازداشت شدند.

اداره اطلاعات شهرکرد چند تن از درویش سلسله گنابادی را تلفنی احضار و به منزل نعمت الله ریاحی وارد شده و در غیاب وی، منزل وی را تفتیش و بازرسی کردند.

حسینیه درویش نعمت الهی گنابادی در شهر کرج نیز، در ساعات پایانی روز چهارشنبه دوم تیرماه، شاهد حضور و ایجاد ارباب قریب به بیست تن از افراد لباس شخصی بود که خود را از مأمورین معاونت اطلاعات سپاه پاسداران این شهرستان معرفی کردند.

در این ارتباط شش نفر از درویش گنابادی به اسامی سعید کریمی، پوریابراتی، محمد ساکی، کمیل رحیم زاده، احسان دشتی و سعید دشتی، از سوی بخش اطلاعات سپاه پاسداران شهر کرج به اداره اطلاعات سپاه احضار شدند و منازل شخصی دو تن از درویش به نامهای رحیم زاده و دشتی نیز مورد تفتیش و بازرسی مأمورین قرار گرفت.

غلامعباس زارع حقیقی، از درویش گنابادی و متصدی مزار سلطانی بیدخت دستگیر و روانه زندان وکیل آباد مشهد شد.

طی سالیهای اخیر و بویژه یکسال گذشته، فشار زیادی بر درویش و دگراندیشان عقیدتی در سراسر ایران وارد آمده است

احضار هفت تن از فعالین کارگری شهر اشنویه به دادگاه

خبرگزاری هرانا - شش تن از اعضای کمیته هماهنگی به نام های صمد احمدپور، رحمان تنها، رحمان ابراهیم زاده، فتح سلیمانی، حسین پیروتی، عباس هاشم پور و هم چنین عیسی ابراهیم زاده از فعالین کارگری شهر اشنویه از طرف شعبه اول دادگاه انقلاب ارومیه احضار شدند.

به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، این فعالین کارگری بایستی دوم مردادماه در این دادگاه حاضر شوند.

شایان ذکر است که این افراد اسفندماه سال گذشته به مدت 12 روز در بازداشت سپاه پاسداران واقع در ارومیه بودند. هر کدام از آنان با وثیقه 10 میلیون تومانی از زندان آزاد شدند.

کبری زاغه دوست تا برگزاری دادگاه به بند نسوان منتقل شد

خبرگزاری هرانا

کبری زاغه دوست که به همراه همسرش در حوادث پس از انتخابات در بهشت زهرا بازداشت شده بود پس از اتمام بازرجویی ها و تا برگزاری دادگاه به بند نسوان زندان اوین منتقل شد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، از جمله اتهامات کبری زاغه دوست شرکت در تجمع غیرقانونی، محاربه از طریق عضویت در سازمان مجاهدین خلق، اجتماع و تبانی، اقدام علیه امنیت ملی، اخلال در نظم عمومی و استفاده از شناسنامه المثنی ذکر شده است.

هم چنین گفتی است خانم زاغه دوست در تاریخ 9 مرداد در شعبه 26 دادگاه انقلاب تهران مورد محاکمه قرار خواهد گرفت.

شایان ذکر است همسر خانم زاغه دوست، مصطفی اسکندری که در حال حاضر در زندان رجایی شهر به سر میبرد به شدت دچار اختلالات روانی شده و تمامی اتهامات مطرح شده برای خانم زاغه دوست از طریق اعترافات تحت فشار همسرشان اخذ شده است.

گاردین: محاکمه عاملان کهریزک، پایان ماجرا نیست

مردمک:

روزنامه گاردین در مقاله‌ای با عنوان «لاپوشانی درباره گوانتاناموی ایران نتیجه ندارد» در واکنش به محاکمه متهمان پرونده بازداشتگاه کهریزک نوشت که حکومت ایران سپر بلای خودش را مجازات می‌کند. نویسنده مقاله با گفتن این که سرزنش دیگران، یکی از شیوه‌های رو به رو شدن با شواهد انکارناپذیر رسوایی‌ها است، آن را تاکتیک جمهوری اسلامی برای سرپوش گذاشتن روی آنچه در کهریزک رخ داد ارزیابی می‌کند. در این مقاله آمده است که حکومت ایران گزینش برخی سپر بلاها توسط خودی‌ها و مجازات آنها را غالباً نتیجه‌بخش می‌داند. این هفته دادگاهی نظامی در تهران دو نفر از مسئولان متهم به شکنجه و کشتار سه معترض زندانی را محاکمه و به مرگ محکوم کرد. گزارش‌ها نشان می‌دهد که 9 مظنون دیگر نیز به زندان محکوم شده و یک نفر نیز تبرئه شده است. بر اساس اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح، این حکم نهایی نیست و می‌تواند در آن تجدیدنظر شود. دادگاه پشت درهای بسته تشکیل شد و در طی آن نام هیچ شخصی برده نشد، بنابراین به قول نویسنده مقاله روزنامه گاردین، هیچ یک از گفته‌های رسمی حکومت در این زمینه نمی‌تواند به طور مستقل تایید شود.

«گوانتاناموی ایران، شرم جمهوری اسلامی» در ادامه، نویسنده مقاله به شرح کوتاهی از زندان کهریزک پرداخته است که به «گوانتاناموی ایران» معروف شد و هنگامی که گروهی از زندانیان آزاد شده از آن به رسانه‌های بین‌المللی درباره آنچه بر آنها در این بازداشتگاه گذشت، گزارش دادند، شرم آن برای جمهوری اسلامی ماند. این مرکز نگهداری بازداشت شدگان در زیرزمینی ساخته شده بود که دستگاه تهویه و امکانات بهداشتی نداشت. اگر چه حداکثر ظرفیت بازداشتگاه کهریزک 50 زندانی بود، اما سال پیش صدها نفر در آن جای داده شدند. براساس گزارش‌ها و ادعای شاهدان عینی، دست کم پنج زندانی در آن زیر شکنجه کشته شدند و برخی دیگر نیز مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. در تیر ماه سال 88 وقتی یک عکاس هوادار حکومت به آیت‌الله خامنه‌ای گفت که در آن جا به او تجاوز شده است، دستور بستن بازداشتگاه توسط رهبری صادر شد اما به موضوع تجاوز اشاره‌ای نشد. چندی بعد مهدی کروبی با افشا کردن نامه‌ای که به اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان نوشته بود، مساله تجاوز جنسی به بازداشت شدگان را برای نخستین بار مطرح کرد. به نوشته گاردین، افشای تجاوز در زندان «بیک رسوایی برای حکومتی بود که درس ارزش‌های اخلاقی می‌دهد و لاف جمهوری اسلامی می‌زند». این موضوع فریاد اعتراض حامیان حکومت را هم بلند کرد، اما این زمانی بود که اعلام شد محسن روح‌الامینی، پسر 24 ساله یکی از چهره‌های محافظه‌کار و از مشاوران محسن رضایی در میان کشته‌شدگان است و مسئولان مجبور شدند پاسخ دهند. در پی آن، نام دو نفر دیگر یعنی امیر جوادفر و محمد کامرانی هم در میان کشته‌شدگان اعلام شد. نویسنده گاردین در ادامه می‌گوید که در واقع دو مسئولی که در این هفته در دادگاه نظامی محاکمه شدند، متهم به دست داشتن در کشته شدن سه معترض زندانی هستند، در حالی که منابع معترضان می‌گویند که دست کم پنج نفر در این بازداشتگاه کشته شده‌اند. مقام‌های مسئول در کشور پس از فاش شدن موضوع تجاوز، آن را با عنوان «تبلیغات معترضان» رد کردند. اما مجلس شورای اسلامی کمیته‌ای برای بررسی موضوع تشکیل داد که در گزارش آن نام سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران در پشت این پرونده مطرح شد. با این حال کمیته پیگیری مجلس همچنان اتهام تجاوز را رد کرد. گاردین در ادامه می‌نویسد که دولت‌ها بیشتر تلاش می‌کنند به بدنامی و رسوایی خود پایان دهند، اما جزئیات بیشتری از این ماجرا آشکار می‌شود. سایت روز آنلاین می‌نویسد که رامین پوراندراجانی، پزشک و وظیفه بازداشتگاه کهریزک در اثر خفگی کشته شد، اگر چه پلیس اعلام کرد که مرگ او طبیعی بوده است. رامین پوراندراجانی در زمان بازداشت معترضان در کهریزک، پزشک بازداشتگاه بوده و گفته می‌شود که جزئیات مرگ معترضان از جمله محسن روح‌الامینی را افشا کرده بود.

نرگس محمدی پس از آزادی از زندان در بیمارستان بستری شد



مدرسه فمینیستی:

نرگس محمدی، فعال حقوق زنان و حقوق بشر، روز 12 تیرماه به دلیل وخامت اوضاع جسمانی اش در بیمارستان بستری شد.



نرگس محمدی شب 10 تیرماه با تودیع وثیقه و در حالی که از وضعیت بد جسمانی رنج می‌برد از زندان آزاد شد، اما وخامت حال این مدافع حقوق زنان، وی را سرانجام راهی بیمارستان کرد. محمدی از زمانی که آزاد شده است هر چند ساعت یک بار، دچار فلج عضلانی شده و قادر به انجام کارهای روزانه و حتی حرف زدن نیست. به گفته تقی رحمانی، همسر نرگس محمدی، فلج عضلانی محمدی در زندان شروع شده و تاکنون ادامه داشته است. به رغم آزمایشات متعدد اما هنوز پزشکان موفق به کشف علت فلج موضعی دست و پا و عضلات بدن نرگس محمدی نشده‌اند.



محمدی که در سال ۲۰۰۹ برنده جایزه بین‌المللی بنیاد الکساندر لانگر شد، روز پنجشنبه ۲۱ خرداد بازداشت شد. در آن شب ماموران وارد منزل مسکونی نرگس محمدی و تقی رحمانی شدند و پس از دو ساعت تفتیش منزل، خانم محمدی را در مقابل چشمان دو فرزند خردسالش بازداشت کردند.

به دنبال تسلط بر حوزه های نفت و مخابرات، اعلام شد:

ورود سپاه به عرصه بهینه سازی انرژی



جرس:

با گذشت ماهها از انتشار اخبار تسلط سپاه در حوزه های مخابرات و نفت، این بار "سپاهنیز" به نقل از سردار رستم قاسمی فرمانده قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء(ص) اعلام کرد: این قرارگاه با ورود به عرصه بهینه سازی انرژی، به مدیریت انرژی کشور کمک خواهد کرد.

سردار قاسمی با اشاره به کنفرانس مدیریت و بهینه سازی انرژی بر اهمیت و نقش اینگونه گردهماییها در اصلاح الگوی مصرف و تسهیل جنبه های اجتماعی هدفمند کردن یارانه ها تاکید کرد و گفت: برگزاری این کنفرانس می تواند سهم قابل توجهی در مدیریت مصرف انرژی کشور ایفا کند.

سردار قاسمی همچنین از برگزاری نمایشگاه در حاشیه این کنفرانس، استقبال کرد و گفت: با توجه به حضور مدیران بسیاری از شرکت های دولتی در این کنفرانس، نمایشگاه جانبی می تواند امکان شناسایی و معرفی پیمانکاران جدید را به پروژه های مختلف صنعت نفت کشور فراهم کند.

فرمانده قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء(ص) همچنین از شرکت زیرمجموعه های این قرارگاه در کنفرانس مدیریت و بهینه سازی انرژی خبر داد. گفتنی است سال گذشته، قرارگاه خاتم سپاه پاسداران به اتفاق شرکت توسعه سرمایه گذاری، سهام شرکت دولتی صدرا که در حوزه نفت و سکو های نفتی فعالیت می کند را در جریان خصوصی سازی این شرکت از دولت خرید.

پیشتر نیز موسسه مهر اقتصاد ایرانیان یکی دیگر از موسسات زنجیره ای سپاه پاسداران تنها با پرداخت 45 میلیارد تومان در ابتدا و 132 میلیارد تومان طی اقساط 5 ساله کارخانه تراکتور سازی تبریز را از دولت نهم خرید.

بنیاد تعاون سپاه مجموعه ای از موسسات مختلف اقتصادی و تجاری است که از آن جمله می توان به «شرکت مهندسی افق صابرین»، «موسسه مالی اعتباری انصار»، «موج نصر گستر» و ده ها موسسه و شرکت مشابه نامبرد. این بنیاد نظامی همچنین «45 درصد سهام گروه بهمن»، «4 درصد سهام گروه سایپا»، و «25 درصد سهام پتروشیمی کرمانشاه» را در ماه های اخیر خریداری کرده است.

این در حالی است که محور اصلی بحث تحریم های بین المللی شرکت های وابسته به سپاه است و آمریکا دامنه تحریم ها علیه سپاه پاسداران را گسترش داده و یک مقام ارشد این نهاد و چهار شرکت وابسته به آن را به فهرست تحریم های یکجانبه خود اضافه کرده است.

هاشمی رفسنجانی نیز پیش از این از حضور پررنگ سپاه در اقتصاد انتقاد کرده بود.

۳۷ درصد از احکام برنامه پنجم توسعه نامشخص است

گزارش مرکز پژوهش های مجلس

جرس:

مرکز پژوهش های مجلس با اعلام نظر کارشناسی خود درباره وظایف و تکالیف دولت در لایحه برنامه پنجم توسعه، اعلام کرد در 37 درصد از احکام این برنامه مشخص نیست که تکلیف یا اختیار به کدام دستگاه داده شده است.

به گزارش خبرگزاری مهر، در اظهار نظر دفتر مطالعات برنامه و بودجه این مرکز آمده است: برای اینکه برنامه های پنج ساله به صورت یک سند جامع، اولویت ها، استراتژی ها و وظایف دولت را در یک دوره معین محقق کند لازم است که بین بخش های مختلف آن هماهنگی های افقی و عمودی لازم وجود داشته باشد که مهمترین ساز و کار برای ایجاد هماهنگی عمودی در برنامه و تحکیم ارتباط بین برنامه های پنج ساله و بودجه سنواتی در چارچوب منابع و مخارج مالی، «برنامه های عملیاتی» است. همچنین ایجاد یکپارچگی و هماهنگی بین دستگاه ها از حیث تعیین حدود اختیارات و تکالیف آنها ساز و کاری برای ایجاد هماهنگی افقی در برنامه پنج ساله است.

شکجه های کهریزک به گزارش فعالان حقوق بشر

گاردین به نقل از خبرگزاری فعالان حقوق بشر به سخنان یکی از زندانیان سابق کهریزک اشاره می کند که به دلایل امنیتی نام او فاش نشده است. این زندانی گفته بوده که 43 روز پس از بازداشت اجازه یافت تا با خانواده اش تماس بگیرد.

او همچنین گفته که به او کلیپ ویدئویی از پسرش را نشان داده اند و گفته اند اگر به آن چه آنها می خواهند اعتراف نکنند، به پسرش تجاوز خواهند کرد. فعالان حقوق بشر سعی کرده اند با جمع آوری اطلاعات از افراد به طور جداگانه درباره تجربه هایشان از بازداشتگاه کهریزک، این «بدنامی» را مستند کنند.

آنها در گزارش خود آورده اند که شلاق زدن، کتک زدن با باتوم و میله های فلزی و شوک الکتریکی متداول بوده است. برخی زندانیان به نمایش اندام جنسی خود به نحو تحقیرآمیزی وادار شده اند و به برخی نیز با بطری و باتوم تجاوز شده است... برخی باید خم می شدند و دیگران روی آنها ادرار می کردند.

به نظر نویسنده مقاله گاردین، این نخستین بار نیست که ایران از «نیرنگ های قدیمی» برای پوشاندن بدنامی های خود با برگزار کردن چنین محاکمه هایی استفاده می کند.

این نویسنده به جریان حمله 11 سال پیش به خوابگاه های کوی دانشگاه تهران اشاره می کند و این که پس از محاکمه، ماموران پلیس و مقام های مسئول در دادگاه تجدیدنظر تیره شدند، به جز یک نفر آن هم به جرم دزدیدن ریش تراش برقی یکی از دانشجویان.

روزنامه گاردین با این ارزیابی که محاکمه های پس از حمله به کوی دانشگاه در 18 تیر 78 پایان آن ماجرا نبود و هنوز هم در سالگرد آن تظاهرات به پا می شود، نتیجه می گیرد که تاکتیک کنونی حکومت ایران در محاکمه عاملان کهریزک نیز اثربخش نخواهد بود و داستان آن پایان نخواهد یافت.

مقاله در پایان به گمانه های یکی از سایت های معترضان در ایران اشاره می کند که بازداشتگاه کهریزک با تغییر نام به «سروش III» بازگشایی شده است.

مهدیه محمدی: بعد از عید نوروز دو پسرم پدرشان را ندیده اند

یک سال از دستگیری احمد زیدآبادی گذشت



به گزارش کلمه، حکم احمد زیدآبادی در میان احکام صادره برای متهمان انتخاباتی یگانه است. وی به پنج سال حبس، شش سال تبعید در گناباد، محرومیت دائم از فعالیت های سیاسی و مطبوعاتی و همچنین محرومیت از تحلیل های شفاهی محکوم شده است. این حکم در دادگاه تجدیدنظر نیز تایید شد.

زیدآبادی در دادگاه گروهی این تحلیل گر سیاسی پس از چند ماه نگاهداری در بندهای ۲۰۹ و ۲۴۰ اوین، همراه با چند تن دیگر از زندانیان سیاسی، به زندان گوهردشت کرج منتقل شده است. وی همراه با کسانی چون عیسی سحرخیز، حشمت طبرزدی، مسعود باستانی و داود سلیمانی در بند ۳ زندان گوهردشت به سر می برد.

زندان گوهردشت پس از دهه شصت، دیگر زندانی سیاسی ندارد و تنها مکان نگاهداری مجرمان و متهمان عادی است. مهدیه محمدی، همسر این روزنامه نگار با ارائه این اطلاعات به دوچه پوله، از اختصاص بخشی از حسینییه زندان گوهردشت به این زندانیان خبر می دهد و از بی پاسخ ماندن تقاضاهای مکرر مرخصی توسط وکیل و خانواده آقای زیدآبادی می گوید.

خانم محمدی می گوید که ملاقات های زندان گوهردشت، مردانه و زنانه هستند و وی ناچار است هر دو هفته یکبار، زمانی را برای ملاقات خود با همسر و روزی دیگر را برای دیدار پسرانش با پدر اختصاص دهد. فرسایش رفت و آمد در مسیری ۴۰ کیلومتری و امتحانات بچه ها، موجب شده که دو فرزند بزرگتر آقای زیدآبادی از عید به این سو، پدر خود را ندیده باشند.

مهدیه محمدی از مقاومت بالای همسرش یاد می کند و تحمل جسمی و روحی وی را می ستاید. احمد زیدآبادی و سایر زندانیان سیاسی گوهردشت، ناچارند از ظرفیت محدود کتابخانه زندان استفاده کنند و حق دریافت کتاب یا روزنامه از خارج را ندارند.

هیولاری کلینتون در مورد سرکوب فعالان مدنی هشدار داد



رادیو فردا:

هیولاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، روز شنبه در کنفرانس بین‌المللی «ارتقاء دموکراسی و حقوق بشر»، از کشورهای نظیر ایران، زیمبابوه، ونزوئلا، چین و روسیه به عنوان کشورهای یاد کرد که به دور خود دیوار کشیده و درهای خود را به روی سازمان‌های مدنی بسته اند.

در این گردهمایی که به مناسبت دهمین سالگرد تأسیس سازمان جامعه دموکراسی در ورشو، پایتخت لهستان، برپا شده بود، خانم کلینتون از کشورهای سخن به میان آورد که در آن سازمان‌های مدنی نظیر اتحادیه‌ها، گروه‌های مذهبی، فعالان حقوقی و سایر سازمان‌های غیر دولتی که به دنبال ایجاد تغییرات اجتماعی هستند، حق ابراز وجود ندارند.

وی همچنین با اشاره به این‌که برخی از این کشورهای غیر دموکراتیک، مدعی دموکراسی نیز هستند، افزود: «دولت‌های دموکراتیک از مردم خود وحشتی ندارند. آن‌ها می‌دانند که این حق شهروندان است که گرد هم جمع شوند، از حقوق خود دفاع کنند و به فعالیت سیاسی بپردازند».

خانم کلینتون در ادامه در مورد دولت‌های متعصبی که به تدریج در حال در هم شکستن «جوامع مدنی» و «روح بشریت» هستند هشدار داد و خاطر نشان کرد که امروزه فعالان مدنی در سرتاسر جهان مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، بازداشت و بازجویی می‌شوند و به قتل می‌رسند.

در همین رابطه، باراک اوباما، رییس جمهوری آمریکا نیز در بیانیه‌ای عنوان کرد آن‌چه که به ویژه ایالات متحده را نگران می‌کند، «گسترش محدودیت‌ها برای جوامع مدنی است».

وی در این بیانیه افزود: «در حال حاضر قوانین، بیش از آن‌که به ارتقاء آزادی بپردازند، سعی در محدود کردن آن دارند و فساد فراگیر موجب شده است که شهروندان ایمان شان را به دولت‌های خود از دست بدهند».

هیولاری کلینتون در ادامه این کنفرانس اظهار داشت که ایالات متحده به منظور حمایت از فعالیت گروه‌های غیر دولتی، بودجه‌ای دو میلیون دلاری را برای سازمان جامعه دموکراسی در نظر گرفته است.

وی همچنین به سازمان جامعه دموکراسی توصیه کرد تا به طور مستقل سرکوب گروه‌های فعال مدنی را مورد پیگیری قرار دهد و همچنین از نهاد حقوق بشری سازمان ملل متحد درخواست کرد تا بیش از پیش به پاسداری از جوامع مدنی بپردازد.

جامعه دموکراسی یک سازمان بین‌المللی میان‌دولتی است که در سال ۲۰۰۰ و با هدف ارتقاء دموکراسی در شهر ورشو پایه گذاری شد.

در حال حاضر ۱۶ کشور عضو این سازمان هستند که از جمله این کشورها می‌توان به ایالات متحده آمریکا، لهستان، جمهوری چک، فیلیپین، مغولستان، شیلی، مالی، مکزیک و هندوستان اشاره کرد.

مرکز پژوهشها با بیان این مطلب که در 37 درصد از احکام برنامه پنج مشخص نیست که تکلیف یا اختیار به کدام دستگاه داده شده است، افزود: تقریباً 50 درصد از احکام نیز بار مالی جدیدی بر دوش دولت می‌گذارد که با توجه به وضعیت مالی دولت، تجربه برنامه‌های گذشته و پیش‌بینی روند آینده به نظر نمی‌رسد دولت بتواند منابع مورد نیاز برای انجام این وظایف و تکالیف را تأمین کند و از این حیث اصلاح رویکرد برنامه ضروری به نظر می‌رسد.

مرکز پژوهشها سپس دو چالش اساسی برنامه‌های پنجساله را متذکر شد و افزود: اولین چالش حجم منابع در دسترس برای اجرای برنامه و دومین چالش لزوم وجود هماهنگی و یکپارچگی بین دستگاه‌ها در اجرای احکام برنامه از حیث معین بودن اختیارات و تکالیف هر دستگاه است که به نظارت و پاسخگویی جنبه عینی می‌بخشد و به ایجاد سازمانی یکپارچه برای اجرای احکام و سیاست‌ها کمک می‌کند بنابراین برنامه‌های پنج ساله باید حاوی الزامات و اقدامات عملیاتی برای نیل به اهداف آن باشد و مخارج سالیانه مورد نیاز برای اجرای این الزامات اقدامات عملیاتی (برنامه‌های عملیاتی) برای طول دوره برنامه پنج ساله برآورد شده باشد.

از سوی دیگر چنانچه هزینه برنامه‌های عملیاتی برای نیل به اهداف برنامه پنج ساله فراتر از منابع مالی در دسترس باشد، برنامه‌های عملیاتی را باید در چارچوب منابع مالی اولویت‌بندی کرد. این چارچوب باید تفصیلی و تا حد امکان دقیق، جامع و کامل باشد.

این چارچوب منابع و مخارج مالی سالیانه مهمترین جزء یک برنامه پنج ساله محسوب می‌شود. در واقع برای کشورهایهایی که در اداره امور خود از برنامه‌ریزی‌های اقتصادی - اجتماعی استفاده می‌کنند نظام‌های بودجه‌ای معنا و ماموریت ویژه‌ای نیز دارد.

در این کشورها، هر بودجه سالیانه، به عنوان بخشی از برنامه‌های توسعه‌ای میان مدت، باید در مطابقت‌های عملیاتی، اعتباری و زمانی با پیش‌بینی‌های برنامه تنظیم و اجرا شود. بنابراین انتظار می‌رود که سازماندهی برای اجرای این ماموریت و هدایت جریان‌های بودجه‌ای به سوی تحقق هدف‌های برنامه‌های توسعه، از طریق ایجاد هماهنگی‌های ساختاری در تابعیت بودجه از برنامه صورت گیرد.

نکته دیگر اینکه هماهنگی و یکپارچگی از موضوعات مهم در مباحث اداره عمومی و سیاستگذاری عمومی است و برای مدت زمانی طولانی مشکل بسیاری از دولت‌ها بوده است. هماهنگی به معنای به کارگیری ساز و کارهایی است که اجزای مختلف یک نظام را کنار هم نگه دارد. با توجه به اینکه برنامه‌های پنج ساله سیاست‌های دولت را در هر حوزه برای یک دوره معین نشان می‌دهد این سیاستها وقتی محقق شده و به اجرا در می‌آیند که نهادها و سازمانهایی که مسئول اجرایی کردن آنها هستند مشخص شده و یکپارچگی لازم بین آنها ایجاد شود. در مرکز پژوهشها در ادامه به اختصار لایحه برنامه پنجم از دو جنبه 1 - هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی از لحاظ واگذاری اختیارات و الزام تکالیف و 2 - بار مالی اختیارات و تکالیف محوله به دستگاه‌های دولتی در طول پنج سال آتی بررسی و پیشنهادهای خود را ارائه کرده است.

در بخشی از این پیشنهادها آمده است:

الف) احکام برنامه پنجم باید به صورتی نگارش شود که در آن مسئولیت سازمان‌ها یا دستگاه‌های متولی به دقت تصریح شده باشد. به عبارت دیگر در احکامی که تکالیفی برای دولت تعیین می‌شود یا اختیاراتی به دولت داده می‌شود و از واژه «دولت» به معنای عام استفاده شده است. [در حالی که باید مشخص شود که دستگاه مسئول یا پاسخگو کدام است. ضمن آنکه با استفاده از واژگان حقوقی و فنی و دقیق باید احکام برنامه صریح باشند به گونه‌ای که مسئول و پاسخگو معلوم شده و امکان ارزیابی عملکرد فراهم باشد.

ب) از نظر تطابق احکام برنامه با منابع در اختیار دولت به علت محدود بودن درآمدهای دولت به نظر می‌رسد که رویکرد برنامه باید با منابع قابل تجهیز و قابل تصمیم‌گیری در اختیار دولت اصلاح شود. با توجه به برآوردهای صورت گرفته در خصوص منابع عمومی به نظر می‌رسد که برای تحقق این احکام منابع کافی در دسترس نیست. لذا پیشنهاد می‌شود اهداف به صورت واقع‌بینانه تعیین و تا حد امکان از تحمیل تکالیف جدید که نیاز به گسترش هزینه‌های دولت دارد خودداری شود. ضمناً لازم است تا علاوه بر تصویب جداول کلان منابع و مصارف، توسط مجلس شورای اسلامی، بار مالی هر بخش در برنامه پیش‌بینی و در قالب جداولی به اطلاع مجلس شورای اسلامی برسد.

دادگاه کیفری آذربایجان شرقی، ۳۱ خرداد ۸۹ سه متهم تبرئه و ابراهیم حمیدی به اعدام محکوم شد. مصطفایی گفته که شاکی این پرونده سه تیر ۱۳۸۹ اعلام کرد: «شکایتش به دلیل فشارهای مادر و پدرش بوده و ابراهیم حمیدی هیچگونه تجاوزی به او نکرده است».

در همین حال خبرها از ایران حاکی از آن است که حکم سنگسار «سکینه محمدی» نیز صادر شده است. سکینه محمدی به «زنای محصنه» (رابطه جنسی یک زن همسر دار با مردی دیگر) متهم شده است. فریده و سجاد محمدی، دو فرزند سکینه محمدی نیز با انتشار نامه‌ای از جهانیان خواسته‌اند که نگذارند حکم سنگسار مادرشان اجرا شود. بنا بر گزارش عفو بین‌الملل در سال ۲۰۰۹، بیش از ۳۸۸ نفر در ایران اعدام شده‌اند. ایران از نظر تعداد اعدام پس از کشور چین در رتبه دوم جهانی قرار دارد.

شورای نگهبان مصوبه مجلسی در مورد دانشگاه آزاد را رد کرد

اخبار روز:

عباسعلی کندخابی سخنگوی شورای نگهبان روز شنبه اعلام کرد شورای نگهبان مصوبه ی مجلس در مورد دانشگاه آزاد را رد کرده است. به گفته ی وی شورای نگهبان این مصوبه را مغایر اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی و موازین شرع شناخته است.

سخنگوی شورای نگهبان در مورد مغایر بودن مصوبه ی فوق با «شرع» توضیح بیشتری نداده است. اصل ۱۱۰ قانون اساسی مربوط به حقوق و وظایف رهبر حکومت است و اصل ۵۷ مربوط به تفکیک اصل قوا است. در این اصل آمده است: «قوای حاکم در جمهور اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

استاد شورای نگهبان به این اصول این گمان را تقویت کرده است که «خواست رهبری» که قوای سه گانه باید از آن تبعیت کنند، مخالف مصوبه ی مجلس بوده است. در مصوبه ی مجلس که با تصمیمات قبلی شورای عالی انقلاب فرهنگی، مغایر بوده است، با تغییر اساسنامه ی دانشگاه آزاد مخالفت شد و اجازه ی وقف اموال آن داده شده است.

دولت در صدد است دانشگاه آزاد را که یک بنگاه اقتصادی بسیار نیرومند و همچنین یک مرکز موثر در مناسبات سیاسی کشور است، به گفته ی هواداران احمدی نژاد از دست «رفسنجانی» خارج کند و تلاش هایی برای تغییر هیات مدیره ی آن صورت گرفته است.

مصوبه ی مجلس که راه را بر تلاش های دولت می بست، با واکنش بسیار شدید مافیای نظامی - امنیتی روبرو شد. آن ها بسیجی ها را به مقابل مجلس آوردند و علیه نمایندگان موافق این مصوبه دست به فحاشی زدند و نسبت به آن ها توهین های شدیدی کردند. نمایندگان، وابسته به بیگانه و عامل رفسنجانی و جاسبی رئیس دانشگاه آزاد خوانده شدند. رئیس مجلس ابتدا نسبت به این اعتراض ها موضع تندی اتخاذ کرد و علیه انحلال و تعطیل کردن مجلس هشدار داد و سپس با افزایش فشارها، مواضع خود را در جهت رسیدن به تفاهم معتدل تر کرد. رد شدن این طرح از سوی شورای نگهبان، ضربه ی دیگری به مخالفان اصول گرای احمدی نژاد و مافیای نظامی - امنیتی ارزیابی شده است.

سخنرانی یوسف عزیزی بنی طرف در پارلمان ایتالیا

اخبار روز:

ملیت های غیر فارس و فرایند کنونی دموکراسی خواهی در ایران

به ابتکار سازمان ملل و اقوام بدون نماینده UNPO و حزب رادیکال خشونت گریز ایتالیا در روزهای ۲۸ و ۲۹ ژوئن کنفرانسی از شخصیت ها و احزاب مختلف ایرانی و ایتالیایی در شهر رم برگزار گردید. در این کنفرانس، علاوه بر احزاب و شخصیت های آذربایجانی، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن، شخصیت های مستقل یا وابسته به گروه های چپ و راست سراسری ایرانی و نیز شماری از سناتورها و نمایندگان پارلمان ایتالیا شرکت داشتند. متن این مقاله، سخنانی است که در روز اول کنفرانس و در پارلمان ایتالیا ایراد گردید که با تغییراتی اندک ارایه می شود.

سازمان ملل متحد با تأسیس نهاد «زنان» موافقت کرد



راديو فردا:

مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز جمعه از تأسیس نهادی مستقل و مجزا به منظور رسیدگی به امور زنان و دختران سراسر جهان، در آینده نزدیک خبر داد. به گزارش وب سایت رسمی سازمان ملل متحد، اعضای مجمع عمومی روز جمعه، ۱۱ تیرماه، با تأسیس نهادی مستقل و مجزا تحت عنوان نهاد «زنان» در این سازمان موافقت کردند.

مقامات سازمان ملل می‌گویند این نهاد که از ابتدای سال آینده میلادی کار خود را آغاز خواهد کرد، تمامی امور زنان از جمله مواردی نظیر برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و دختران سراسر جهان را مورد بررسی قرار خواهد داد. بان گی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد در بیانیه ای پیرامون تأسیس این نهاد اظهار داشت: «نهاد زنان سازمان ملل متحد به طور ویژه در مسیر پیشبرد تلاش‌های سازمان ملل متحد در امور زنان، از جمله برابری جنسیتی، گسترش فرصت‌ها و مبارزه با تبعیض جنسیتی در سراسر جهان گام خواهد داشت.» وی همچنین افزود: «نهاد زنان سازمان ملل متحد بیانگر یک حقیقت است: برابری برای زنان و دختران نه تنها یک حقوق اولیه انسانی، بلکه یکی از واجبات اجتماعی و اقتصادی است. هر کجا که زنان از مزایای تحصیل برخوردار بوده‌اند و قدرت داشته‌اند، اقتصاد سازنده و پیشرو بوده است. هر کجا که زنان به طور کامل حضور خود را نشان داده‌اند، شاهد جوامعی آرام و استوار بوده‌ایم.»

آشارز میگیرو، معاون دبیر کل سازمان ملل متحد نیز ضمن انقلابی خواندن این اقدام سازمان ملل تصریح کرد: «این نهاد جدید، برای اولین بار هدفی واحد و مشخص برای ارتقاء امور زنان را پیش پای سازمان ملل قرار خواهد داد.» گزارش ها حاکی است که بحث بر سر تأسیس این نهاد مجزا چهار سال به طول انجامید. دیپلمات‌های سازمان ملل متحد می‌گویند دلیل این تأخیر، عدم توافق کشورهای غربی و برخی کشورهای در حال توسعه بر سر اختصاص دادن یک بخش مستقل به امور زنان در سازمان ملل بوده است.

پیش از این رسیدگی به امور زنان در چهار بخش مختلف سازمان ملل مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ بخش پیشبرد زنان، مؤسسه بین‌المللی پژوهشی و آموزشی پیشبرد زنان، دفتر مشاوره ویژه مسائل جنسیتی و پیشبرد زنان و صندوق توسعه برای زنان که از ژانویه ۲۰۱۱ میلادی تمامی این بخش‌های در نهاد «زنان» سازمان ملل متحد ادغام خواهد شد.

صدور حکم اعدام به دلیل «رابطه با همجنس»

راديو زمانه:

ابراهیم حمیدی، نوجوانی در تبریز به اتهام رابطه جنسی با پسری دیگر (لواط) به اعدام محکوم شده است.

محمد مصطفایی، وکیل این پرونده گفته است که سه متهم دیگر این پرونده به نام‌های «حمید طاقی، مهدی پوران و محمد رضایی» از این اتهام تبرئه شده‌اند. در قوانین ایران رابطه دو همجنس با یکدیگر ممنوع اعلام شده و برای آن مجازات مرگ تعیین شده است. مصطفایی گفته که یقین دارد ابراهیم حمیدی بی‌گناه است.

وکیل این پرونده افزوده: «۳۰ تیر ۱۳۸۷ قضات شعبه دوم دادگاه کیفری آذربایجان شرقی، حمید طاقی، ابراهیم حمیدی، مهدی پوران و محمد رضایی را به اتهام لواط با استناد به علم قاضی به اعدام محکوم کردند. پس از آن پرونده به شعبه ۱۷ دیوان عالی کشور ارسال شد که پس از نقض دادنامه به دلیل نقص در تحقیقات، پرونده برای رسیدگی مجدد به شعبه صادر کننده رای ارسال شد.»

مصطفایی خاطر نشان کرده که شعبه دوم دادگاه کیفری آذربایجان شرقی برای بار دوم ۱۰ تیر ۱۳۸۸ چهار متهم را به اعدام محکوم کرد. به گفته این وکیل دادگستری پس از اعتراض مجدد به حکم اعدام، شعبه ۴۲ دایوان عالی حکم را رد کرد و این بار با بررسی مجدد پرونده در شعبه ۱۲

در ماه های اخیر و پس از طرح بحث ها و انتقادهای گوناگون قدری تغییر کرده است.

نکوهش بی سابقه اعدام چهار کرد ایرانی توسط سران جنبش سبز و دیگر احزاب سراسری در داخل و خارج و اعتصاب مناطق کردنشین می تواند نویدگر مرحله جدیدی از هماهنگی میان جنبش های مرکز و پیرامون باشد. اما دیگر ملیت ها هنوز دچار تردیدهای پیشین هستند. بلوچ ها با شدیدترین سرکوب ها رو به رو هستند و عرب ها در شرایط انهدام تاریخی به سر می برند. تبعیض نژادی و سیاست های تفریس (آسیملاسیون) شامل محرومیت از حقوق اولیه فرهنگی و زبانی، غصب زمین های وسیع کشاورزان عرب، نرخ بالای بیکاری، زندگی در حلی آبادها و کوشش های فوق العاده حاکمیت برای تغییر بافت جمعیتی عرب ها، آنان را در شرایطی قرار می دهد که نامه افشا شده ابطی در سال ۲۰۰۵ خواهان آن بود: در اقلیت قرار گرفتن مردم عرب در استان خوزستان و در نهایت انقراض آنان. من در اینجا کاری به صحت یا عدم صحت آن نامه ندارم اما وقایع عینی موید متن آن است. زیرا در فاصله سال های ۱۹۹۶ - ۲۰۰۶ بیش از ۸۳۳ هزار غیر عرب - به طور برنامه ریزی شده - به شهر اهواز کوچ داده شدند. بزرگترین و موثرترین گروه قومی یعنی ترک های ایران به رغم نشست های اخیر اصلاح طلبان آذربایجان با رهبران جنبش سبز، هنوز به طور کامل با این جنبش همراه نیست. به نظر می رسد که وضع تاریخی و نیز الگوی مستقل جمهوری آذربایجان، وجود کشورهای مستقل عربی، و وضع فدرال اقلیم کردستان در عراق، در موضعگیری های خاص فعالان این سه ملیت بی تاثیر نیست.

هشت سال فضای نیمه باز دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی باعث گسترش آگاهی های قومی در میان خلق های غیر فارس گردید که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه است. لذا به باور من، ما در در شرایط تاریخی خاصی به سر می بریم که با شرایط صد سال گذشته ایران تفاوت دارد. خلق های غیر فارس هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب بهمن ۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) اصراری بر طرح خواسته های ویژه خود نداشتند و با خواسته های عمومی همراهی می کردند. اما اکنون اینان مطالبات ویژه خود را مطرح می کنند و حاضر نیستند به خاطر هیچ چیز دیگر از آنها چشم پوشی کنند.

موضوع مبرم کنونی ایجاد نوعی هماهنگی میان دو نوع مطالبات قومی و ملی در ایران است. این کار ساده ای نیست و نیاز به کوشش فراوان دارد. استمرار جنبش دموکراسی خواهی در گرو تعمیق پیوندهای آن با تحرکات زنان، کارگران و تهیدستان، و ایجاد همسویی و هماهنگی با جنبش های ملیت هاست. البته ممکن است جنبش سبز بدون این هماهنگی نیز به پیروزی دست یابد که به نظر من ناقص خواهد بود و در این صورت نبرد برای دموکراسی واقعی و احقاق حقوق ملیت ها ادامه خواهد یافت.

در میان ملیت های غیرفارس طیف های سیاسی مختلف - از استقلال خواه تا خواستاران حقوق ملی در چارچوب قانون اساسی - دیده می شوند. ما در واقع گواه افزایش روزافزون گرایش های استقلال خواهانه، به ویژه، در میان ترک ها و عرب ها هستیم. برای بازیافت اعتماد و جلوگیری از گسترش این گرایش ها و جذب هر چه بیشتر توده های غیرفارس، رهبران جنبش سبز باید استراتژی خود را برای حل مساله ملی، براساس سیستم "فدرال" برای مناطق قومی ایران اعلام دارند. این امر ریشه تاریخی دارد و هم اکنون نیز تابو به شمار نمی رود. به عنوان مثال می توان به اساسنامه برخی از گروه های حامی جنبش سبز یعنی جنبش مسلمانان مبارز اشاره کرد که خواهان برقراری "فدرالیسم" در ایران است.

برنامه مهدی کروبی می تواند تاکتیک مناسبی برای رسیدن به این استراتژی باشد، اما نه ایشان تاکید دویاره بر آن کردند و نه میرحسین موسوی در بیانیه های خود به آن اشاره نمود.

نیز فعالان و رهبران حرکت اصلاح طلبی که طی سی سال گذشته مسول سیاست های تفریس (آسیملاسیون)، تبعیض، خونریزی، و پاکسازی نژادی و فرهنگی علیه خلق های غیرفارس بودند باید بابت این کارها، عذرخواهی کنند. هم چنین رایزنی و هماهنگی نزدیک میان رهبران و فعالان جنبش سبز و ملیت های غیرفارس یک ضرورت مبرم برای گسترش دامنه جنبش دموکراسی خواهی در سراسر ایران است که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به طور طبیعی انجام می شد، اما به سبب شرایط امنیتی این کار ادامه نیافت و البته اکنون می تواند در خارج از کشور انجام شود.

در پایان باید بگویم و البته اولی تر آن است که فعالان و حزب های سیاسی اپوزیسیون چپ و دموکرات داخل و خارج از کشور قبل از دیگران نسبت به موضوع برقراری "نظام فدرال" در ایران موضع مثبت اتخاذ کنند و آن را در برنامه های خود بیاورند.

ایران از شش ملیت Nationality عمده تشکیل می شود: فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن. البته می توان زیر عنوان مردمان یا Peoples تقسیم بندی دیگری نیز ارائه داد که شامل گروه هایی همچون لرها، گیلک ها و دیگران بشود. مساله ملی یا مساله ملیت ها یک پدیده جدید است که زاده روابط نوین اجتماعی و اقتصادی است و عمر آن به یک قرن گذشته باز می گردد. انقلاب مشروطیت را می توان نقطه آغازین فرایند دموکراسی خواهی در جامعه ایران به شمار آورد.

در واقع مفهوم ملت ایران، که واژه ای برآمده از آن انقلاب است یک مفهوم اعتباری و مجازی است اما وجود ملیت ها یک مفهوم عینی و واقعی است. در انقلاب مشروطیت، نقش ترک های آذربایجان از دیگر خلق های ایران بارزتر و موثرتر بود. وضعیت نیمه دموکراتیک دهه چهل میلادی شرایطی را برای ترک ها و کردهای ایران فراهم ساخت تا حاکمیت خود مختار خود را در چهارچوب ایران برپا سازند، اما این خودمختاری به سبب سرکوب سبعانه رژیم شاه تنها حدود یک سال دوام یافت. در انقلاب ضد سلطنتی فوریه ۱۹۷۹ همه خلق های ایران شرکت داشتند. مردمان غیرفارس شرایط دموکراتیک جامعه ایران پس از انقلاب را برای دستیابی به حقوق ملی خویش مناسب دیدند اما دیری نگذشت که با سرکوب خوین حاکمیت جدید رو به رو شدند. ابتدا عرب ها در ژوئن ۷۹ (۹ خرداد ۵۸) و سپس ترکمن ها و کردها در تابستان همان سال با بیرحمی تمام به خاک و خون کشیده شدند و سرانجام در سال ۱۹۸۰ نوبت به ترک ها رسید.

با پایان جنگ ایران و عراق، ملیت های غیرفارس نفس راحتی کشیدند و تحرکات خود را آغاز کردند. در واقع دوره حضور اصلاح طلبان در حاکمیت، دوره ای سودمند و تاریخی برای گسترش آگاهی ملی (قومی) در میان توده های غیر فارس بود. از اواخر دوره خاتمی سرکوب ها آغاز و طی دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد سیر صعودی پیدا کرد. برای مثال اقلیم اهواز (که نام رسمی اش استان خوزستان و زمانی نیز عربستان خوانده می شد) گواه ناآرامی هایی بود که دو سه سال طول کشید. شمار اعدام ها از میان عرب های اهواز چنین بود: ۱۷۷ نفر در سال ۲۰۰۶ و ۲۸ تن در سال ۲۰۰۷. نیز در سال ۲۰۰۹ بعد از تهران بیشترین اعدام ها در این استان انجام گرفت. در سال ۲۰۰۸ این رکورد مربوط به استان سیستان و بلوچستان بود.

در آوریل ۲۰۰۵ تظاهرات مسالمت آمیز مردم عرب اهواز با آتش ماموران امنیتی و پلیس رو به رو شد که در روزهای بعد به یک انتفاضه (خیزش) سراسری در اغلب شهرهای استان تبدیل شد. در این خیزش ده ها نفر کشته و صدها تن زخمی و زندانی شدند.

در ژوئیه همان سال مردم کرد به بهانه قتل شوانه قادری به پاخواستند و ده ها نفر در آن خیزش کشته و زندانی شدند. در می ۲۰۰۷ تهران و شهرهای استان های ترک نشین شمال غرب کشور شاهد تظاهرات و اعتراض های آذربایجانی ها نسبت به توهین روزنامه دولتی ایران بود که طی آن شماری کشته و زخمی و ده ها تن دستگیر شدند. مناطق ترکمن نشین و بلوچستان نیز گواه ناآرامی هایی بود که با مشت آهنین حاکمیت رو برو شد. در واقع جنبش های ملی و دموکراتیک خلق ها در دهه اخیر زودتر از تهران آغاز گردید. اکنون جریان عمده این جنبش، مسالمت آمیز و از حرکت های مسلحانه درون این خلق ها متمایز است.

من در اینجا نیازی نمی بینم به چگونگی شکل گیری جنبش دموکراسی خواهی کنونی اشاره ای بکنم. اما برنامه دو نامزد ریاست جمهوری در خرداد ۸۸ (ژوئن ۲۰۰۹)، نگاه اصلاح طلبان را به مساله ملی نشان می دهد. البته این برنامه ها پیش از انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد و تاثیر گفتمان معاصر ملیت های غیرفارس بر آنها به وضوح قابل مشاهده است. بی گمان برنامه مهدی کروبی در این زمینه مفصل تر از برنامه میرحسین موسوی بود اما این یکی کوشید طی چند ماه گذشته جبران مافات کند و اظهارات وی و همسرش را در این زمینه باید به فال نیک گرفت. اما مواضع میرحسین موسوی در باره حقوق ملیت ها نوسانی بود و البته از حرف تا عمل و با آن چه اغلب گروه ها و فعالان ملیت ها می خواهند فاصله دارد.

در طول یک سال عمر جنبش سبز ما شاهد سه نوع موضعگیری در میان ملیت های غیرفارس در باره این جنبش بودیم. برخی به آن پیوستند و از آن دفاع کردند، بخشی از آن دوری جستند و برخی نسبت به آن بی تفاوت بودند. اما به نظر من بیشترین شمار، به گروه دوم تعلق دارد. این دوری به دلیل بی اعتمادی تاریخی است که رویدادهای چند سال اخیر آن را تشدید کرده. به اینها باید شرایط بسیار امنیتی مناطق ملیت های غیرفارس را نیز اضافه کرد.

در واقع گروه دوم می گویند، گروه ها و احزاب سراسری تهران یا (مرکز) نسبت به سرکوب های سال های گذشته ملیت ها یا (پیرامون) بی تفاوتی نشان دادند، لذا ما نیز با جنبش کنونی - که عمدتاً در مرکز است - کاری نداریم. البته این وضع

مقالات، مصاحبه ها

قاتل پسر م بسیجی بود

مصاحبه با پدر اولین جان باخته جنبش سبز فرشته قاضی



روز آنلاین:

میثم عبادی، اولین شهید جنبش سبز است که روز 23 خرداد بر اثر اصابت گلوله جان باخت. پدر این نوجوان می گوید قاتل فرزندش از نیروهای بسیجی بود که ابتدا بازداشت و مشخص شد گلوله از اسلحه او شلیک شده است اما بعد آزاد شد و گفتند او قاتل نبوده است.

میثم عبادی به گفته پدرش، برای کمک به دختری که از سوی نیروهای بسیجی مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود وارد شد اما با شلیک گلوله ای بر شکمش به شهادت رسید.

اصغر عبادی، پدر این نوجوان که تنها 16 سال و سه ماه داشت می گوید خواهان معرفی قاتل فرزندش است اما هیچ جا پاسخی به او نمی دهند.

آقای عبادی همچنین، سخنان منتشر شده به نقل از او در خبرگزاری فارس را تکذیب می کند. خبرگزاری نظامی، وابسته به نهادهای امنیتی، نظامی به نقل از آقای عبادی نوشته بود موسوی و کروبی باید تقاص خون فرزندش را بدهند. اما آقای عبادی می گوید از این خبرگزاری شکایت می کند.

"روز" پیش از این و به نقل از مادر احمد نعیم آبادی، او را اولین شهید جنبش خوانده بود. احمد نعیم آبادی در اصل اولین شهید روز 25 خرداد و راهپیمایی میلیونی و مسالمت آمیز مردم بود و میثم عبادی، اولین شهید بعد از انتخابات که دقیقاً یک روز بعد از انتخابات مخدوش 22 خرداد به شهادت رسید. گفتگوی با اصغر عبادی، پدر میثم عبادی را در ذیل بخوانید.

آقای عبادی، شما چگونه از شهادت میثم مطلع شدید؟

روز 23 خرداد و ساعت حدود 9 شب بود که از موبایل خود میثم به ما زنگ زدند و گفتند میثم گلوله خورده و در بیمارستان جواهری است. به ما گفتند حالش خوب است اما وقتی به بیمارستان رفتیم میثم تمام کرده بود.

روز 23 خرداد چه اتفاقی افتاد؟ میثم چگونه گلوله خورد؟

میثم از سر کار که خارج شده بود، رفته بود تظاهرات؛ آن روز هنوز درگیری ها شدید نبود و ماموران حکم تیر هم نداشتند. خواهر میثم حدود ساعت 6 با او تماس گرفت، قرار بود بروند و برای مادرشان، هدیه ای بخرند. میثم گفته بود تا یک ساعت دیگر می آید اما هرگز نیامد. آنطور که دوستان میثم که از نزدیک شاهد تیر خوردن او بودند، گفته اند بسیجی ها، دختری را با باتوم می زنند و او به زمین می افتد و بعد پای این دختر را می گیرند و روی زمین می کشند، میثم اعتراض می کند و می رود سراغ بسیجی و می گوید: زورت به یک دختر می رسد؟ چرا او را روی زمین می کنی... اما آن فرد می گوید: برو وگرنه تو را هم می زنم. میثم هم می گوید: این دختر را رها کن بیا بزنی ببینم چه جوری می زنی... اما تا میثم این را می گوید آن بسیجی اسلحه اش را در می آورد و یک گلوله به شکم میثم می زند.

بعد چه اتفاقی می افتد؟ آیا شما خبر دارید؟

میثم که روی زمین می افتد مردم جمع می شوند. جلوی یک ماشین رهگذر را می گیرند و آن ماشین، میثم را به بیمارستان می رساند. به ما که زنگ زدند گفتند حالش خوب است ولی وقتی ما رفتیم با جنازه اش روبرو شدیم. پرستاران هم هیچ کمکی نتوانسته بودند بکنند. جنازه اش همین طور روی تخت افتاده بود و هر کسی می دید گریه می کرد، حال پرستاران و دکترها هم خیلی بد بود. کسی باور نمی کرد چنین اتفاقی افتاده باشد. ما هم شوکه بودیم. میثم سنش خیلی کم بود. او فقط 16 سال و سه ماه داشت که از دست ما گرفتند و نه دامن به جایی رسید نه فریادمان، نه حرفمان را کسی گوش کرد.

شما پیکر میثم را دیدید؟ گلوله کجا خورده بود؟

بله رفتیم دیدیم. گلوله دقیقاً به بغل ناف میثم خورده و خارج هم نشده بود. یعنی در شکم میثم مانده بود.

پیکر میثم را چگونه تحویل گرفتید؟

من شب تا صبح در بیمارستان نشستم؛ صبح با آمبولانس پیکر میثم را بردند پزشکی قانونی و ما را هم بردند کلانتری و هماهنگ کردند و گفتند بروید خانه ما به شما زنگ می زنیم که بیاید جنازه را تحویل بگیرید. 23 خرداد شهید شد اما 25 خرداد، او را به ما دادند. جنازه اش را باز دیدیم؛ شکمش را کاملاً پاره کرده و گلوله را در آورده بودند؛ از بالا تا پایین شکمش دوخته شده بود. گرفتیم و دفنش کردیم. بعد خواستیم مراسم ختم بگیریم. آمدند و گفتند باید بدون سر و صدا مراسم بگیریم. مرا بردند پاسگاه و گفتند اگر می خواهید برای مراسم مشکلی پیش نیاید، سر و صدا نکنید. ما هم در سکوت کامل مراسم گرفتیم ماموران هم در مراسم بودند. من هم به همه گفتیم پاره تنم را دادم، نگذاریم یک جوان دیگر را هم بگیرند از ما و...

شما شکایت کردید؟

بله رفتیم شکایت کردم. بعد گفتند یک نفر را به عنوان قاتل گرفته اند. قاضی آقای شاملو بود و گفت که قاتل را گرفته ایم و از نیروهای بسیجی است. پوکه گلوله در محلی که میثم را زده بودند پیدا شد و گفتند که گلوله از همان اسلحه ای شلیک شده که دست این فردی که بازداشت کرده بودند، بود و به ما گفتند بروید انحصار وراثت کنید! من رفتم و این قضیه سه ماه طول کشید اما کردم. بعد از سه ماه مرا خواستند. قاضی پرسید با قاتل می خواهی چیکار کنی؟ گفتم قصاصش می کنم همانطور که بچه بی گناه مرا کشته است. گفت بنویس و من هم همین را نوشتم و دادم. بعد که برای پیگیری رفتم گفتند قاتل، او نبود و اشتباه گرفته بودیم و آزادش کرده ایم. این در حالی است که همان فرد اعتراض کرده و نامه ای نوشته بود که من آن روز تهران نبودم و من زده ام اما بعد از تحقیق اعتراض او رد شده بود و گفته بودند گلوله از اسلحه او شلیک شده است. من کپی همه اینها را دارم. اما اینکه چرا آزادش کردند قاضی می داند و خدای او.

بعد شما پی گیری کردید؟ در نهایت چه پاسخی به شما دادند؟

گفتند چون قاتل مشخص نیست، پرونده را به اداره آگاهی برگردانده ایم. به قاضی گفتم الان من چیکار باید بکنم. گفت برو بنشین و دعا کن یک روزی پیدا شود. همه جا پی گیری کردم؛ همه جا سر زدم؛ حتی بیت رهبری رفتم و شکایت نوشتم اما هیچ جوابی ندادند. شروع کردند به اذیت کردن ما؛ حتی به در خانه می آمدند و اذیت می کردند. می گفتند پسر شما آشوب گر بود. گفتم بچه من فقط 16 سال و سه ماه از زندگی اش گذشته بود. بچه بود چه می دانست آشوب گری یعنی چه؟ چرا اسم آشوب گر روی او می گذارید؟ قاتل او را معرفی کنید. پسرم رفت و اعتراض کرد که برادرم را کشتید و چرا این پیرمرد را اذیت می کنید. بعد از آن دیگر به اداره آگاهی هم راهمان ندادند. قبل از آن هر موقع می رفتم، تا اسم میثم را می گفتم راهمان می دادند اما بعد دیگر راهمان هم ندادند. ده بار می روم التماس می کنم تا راهم دهند. گاهی مامور آنجا دلش می سوزد و می گذارد داخل بروم اما هیچ جوابی نمی دهند.

آقای عبادی، خبرگزاری فارس، در مصاحبه ای که گویا با شما انجام داده به نقل از شما نوشته است میرحسین موسوی و مهدی کروبی باید تقاص خون پسرستان را بدهند. آیا شما آقای موسوی و آقای کروبی را قاتل میثم می دانید؟ نه به هیچ عنوان. این خبرگزاری کاملاً دروغ نوشته است. از خودشان در آورده اند. من از آنها شکایت می کنم. اصلاً گفته های خود من را ننوشتند و رفتند حرف های خودشان را از زبان من نوشتند. اگر می خواهند مصاحبه کنند آن چیزی را که ما می گوئیم بنویسند و اگر نمی خواهند حرف های ما را منتشر کنند و حرف های خودشان را می نویسند چرا ما را اذیت می کنند؟ به خدا اگر بدانم کدام دادگاه شکایت مرا قبول می کند، میروم و شکایت می کنم اما هیچ جا به حرف ما گوش نمی دهند. یک سال است می گویم قاتل بچه ام را معرفی کنید اما هیچ جواب نمی دهند، بعد می آیند و دروغ می نویسند.

در این مدت کسی از مسئولان به دیدن شما آمده؟

نه؛ هیچ کسی نیامد. حتی آقای موسوی و آقای کروبی هم نیامدند. کسی نیامد حتی حال ما را بپرسد. فقط از بنیاد شهید آمدند. گفتند میخواهیم میثم را شهید اعلام کنیم. گفتم میثم شهید است چه اعلام بکنید چه نکنید. فتوکپی شناسنامه و عکس گرفتند و رفتند. دوباره آمدند گفتند برای میثم کارت بنیاد شهید می دهیم.



هرانا: یاسر به بیماری خاصی مبتلاست؟

بهرحال 10 سال زندان زمینه ی هر نوع بیماری را فراهم می کند. خصوصاً که یاسر را در بند یک و بین زندانیان عادی نگهداری می کنند، در حال حاضر وی آسم دارد، با اینکه در زمان آزادی هیچگونه مشکل تنفسی نداشت. در بندی که یاسر نگهداری می شود زندانیان عادی نیز هستند و استعمال شدید سیگار و دیگر دخانیات در آنجا رایج است

هرانا: زندان بیرجند از نظر بهداشتی چگونه است؟

متأسفانه این زندان کیفیت غذای نامطلوبی دارد و به دلیل عدم رعایت بهداشت در تهیه غذا، زندانیان مجبور هستند با هزینه خودشان در آنجا غذا تهیه کنند و یاسر نیز از این موضوع مستثنی نیست.

هرانا: از چه غذایی استفاده می کند؟

پسر من مجبور است فقط از فروشگاه زندان خرید کند. آنجا هم که جز کیک و رانی و خوراکی هایی از این دست چیز دیگری نیست و حالا شما خودتان حساب کنید شرایط جسمانی یک زندانی که این همه مدت محبوس است با این تفاسیر چگونه می شود.

هرانا: پسران طی این مدت طولانی از حق مرخصی هم برخوردار بود؟

شما بگو حتی یک روز. همان طور که گفتیم شرایط جسمی و روحی یاسر اصلاً شرایط خوبی نیست و حتی زندانیان بیرجند نیز تاکنون 2-3 مرتبه نامه ای مبنی بر نیاز زندانی به مرخصی به ما داده اند که ما آن را به دادگاه انقلاب کرج و تهران بردیم. خوشبختانه مسئولان زندان بیرجند با یاسر رفتار بدی ندارند و به ما گفته اند که اگر او دو-سه مرتبه به مرخصی بیايد شرایط بهتری برای تحمل زندان خواهد داشت. اما مسئولان قضایی اصلاً به اینگونه درخواست ها رسیدگی نمی کنند و حتی آخرین دفعه ای که چنین نامه ای را برده بودیم نامه ای به آن پیوست کردند که دادن مرخصی را کم لن یکن می کرد.

هرانا: شما امیدی به آزادی یاسر زودتر از موعد مقرر دارید یا گمان می کنید

وی پایستی پانزده سال دیگر هم در زندان بماند؟

راستش امید زیادی که نیست. ما از طرف خودمان تقاضای عفو هم کرده ایم. یعنی از زمان روی کار آمدن آقای شاهرودی تاکنون این قضیه را دنبال می کردیم. چند وقت پیش وزارت اطلاعات خودش به ما پیغام داد که برای فرزندان تقاضای عفو کنید ما هم به گفته ی آنان عمل کردیم و خردادماه سال گذشته (1388) در خواستی این چنینی تنظیم کردیم و به آن دادیم. اما با اینکه اکنون بیش از یک سال از آن تاریخ گذشته هنوز هیچ جوابی نگرفته ایم.

هرانا: پیگیر تقاضای خودتان شده اید؟

بله. ما بارها به ارگان های مختلف مراجعه کرده ایم اما می گویند هنوز نوبت رسیدگی به درخواست شما نرسیده!

هرانا: وکیل یاسر برای وی تاکنون چه اقداماتی انجام داده است؟

یاسر در حال حاضر وکیلی ندارد. یعنی از همان ابتدا هم نداشت. بسیاری از وکلا بودند که با به خواست خودشان و با درخواست ما قصد پیگیری پرونده را داشتند از جمله خانم شیرین عبادی اما به دلیل فشارهای وارده و عدم دسترسی به آن نمی توانستند پرونده را دنبال کنند.

هرانا: یعنی یاسر در زمان صدور حکم هم وکیلی مدافعی نداشت؟

در آن زمان خود مسئولان وکیلی تسخیری را به ما معرفی کردند که اکنون به دلیل گذشت زمان اسمش را به خاطر ندارم اما خب مشخص بود که بودن یا نبودن آن وکیل تفاوت چندانی به حال یاسر ندارد. اکنون هم ما از وجود وکیلی که بتواند پرونده ی پسرمان را در دست گیرد و لاقل برای او یک مرخصی بگیرد استقبال می کنیم...

گفتم نمی خواهم. گفتند هر ماه می خواهیم ماهی 300 هزار تومان حقوق بدهیم. گفتم نمی خواهم. به ما ندهید درست است دست ما تنگ است و نداریم اما بچه من شهید شد و رفت و من اجازه نمی دهم چنین پول هایی به خانه ام بیاید.

گفتید میثم 16 سال و سه ماه داشت. درس نمی خواند؟ در جایی خواندم که در فرش فروشی کار می کرد.

نه فرش فروشی نبود. خیاطی بود. میثم تا 5-6 ماه قبل از شهادتش محصل بود. اما مجبور شد درس را رها کند تا کمک خرج خانه باشد. من راننده کامیون بودم. روی کامیون مردم کار می کردم. گردنم آرتروز شدید گرفت. استخوان های گردنم فاصله پیدا کردند. دکتر گفت ادامه بدهی فلج می شوی. یک ساعت رانندگی می کردم گردنم بی حس می شد. ناچار شدم رها کنم. رفتم در آژانس کار گرفتم اما خرجمان نمی گذشت. میثم به خاطر من درس را ول کرد. رفت در یک خیاطی کار می کرد. هفته ای بین 30 تا 35 هزار تومان می گرفت و خرج خانه را در می آورد. خیلی کمک می بود.

آقای عبادی یک سال از شهادت میثم می گذرد. این یک سال به شما و خانواده تان چگونه گذشته است؟

زندگی ما، یک دنیا درد است. هر روز برای ما یکسال بوده است. نمی توانیم دیگر تهران بمانیم. خانه و همه جا، خاطرات میثم است. اما پولی هم نداریم بتوانیم برویم جای دیگر و... یک دنیا خاطره و یک دنیا درد. مادر میثم که اینقدر گریه کرده چشمانش کم سو شده است. کار هر روز اش، فقط گریه است. من غیر از میثم دو پسر و سه دختر دارم. همه به هم ریخته اند. برادر میثم، اینقدر به هم ریخته است که یک سال است هر روز از صبح می رود بهشت زهرا، سر مزار میثم و می نشیند. نه کار میکند. نه ریش اش را می زند، نه غذای درستی می خورد، نه با کسی حرف میزند. با اینکه دست تنگ ام اما حاضریم همه زندگی و دار و ندارم را بفروشم و بدهم تا قاتل بچه ام را معرفی کنند و بیآورند دادگاه، محاکمه اش کنند. من قاتل بچه ام را می خواهم و اگر مملکت، مملکت باشد قاتل را معرفی می کنند نه اینکه بگویند بچه من آشوبگر بوده است. من میدانم که خون بچه بی گناه من دامن شان را می گیرد و بالاخره تقاص پس خواهند داد. حالا در این دنیا نشد در آن دنیا اما تقاص پس می دهند. ما هم خدایی داریم و حقان را می گیریم و می دانیم که ظلم زمین نمی ماند. خیلی به ما ظلم کردند؛ حتی لباس ها و وسایل بچه ام را هم ندادند. هیچی ندادند اما ما سپرده ایم به خدا و خدا با آنها معامله خواهد کرد.

پسر من از ده سال یک روز هم مرخصی نداشته

مصاحبه با پدر یاسر مجیدی

خبرگزاری هرانا

ده سال پیش یاسر مجیدی به اتهام همکاری با یکی از گروه های معاند جمهوری اسلامی از سوی قاضی "رازقندی" با حکم 25 سال حبس تعزیری مواجه و پس از دو سال حبس در زندان اوین و رجایی شهر کرج به زندان بیرجند تبعید شد. خانواده ی این زندانی سیاسی به دلیل زندگی در کرج و مسافت طولانی قادر به ملاقات هفتگی با فرزندشان نیستند.

آقای مجیدی در طول ده سال گذشته به دلیل شرایط بد محیط زندان بیرجند و عدم تفکیک جرایم در زندان دچار بیماری آسم شده است وی مدتی را نیز به دلیل کمبود فضای زندان در سوله ها و کمپ های که برای برخی از زندانیان ساخته شده بود گذرانده است.

گزارشگر خبرگزاری حقوق بشر ایران(هرانا) در راستای اطلاع رسانی و معرفی زندانیان گمنام و فراموش شده از آنچه به خانواده ی مجیدی و فرزندشان در طی این ده سال رفته است به گفتگو نشست؛ وی می گوید کمتر کسی در طی این مدت برای پیگیری وضعیت یاسر با ما تماس گرفته است.

هرانا: آقای مجیدی؛ وضعیت پسران در زندان بیرجند چگونه است؟ آیا می

توانید به طور منظم با او ملاقات داشته باشید؟

وضعیت زندان که از نامش مشخص است چگونه است. به دلیل اینکه ما در کرج زندگی می کنیم نمی توانیم به ملاقاتش برویم و نهایتاً سالی 2-3 مرتبه پسرمان را می بینیم. قصد ناراحت کردن شما را ندارم گفتن تمامی مسائل هم لزومی ندارد اما هر بار که این مسافت طولانی را هم طی می کنیم لاقل یک هفته باید من و مادرش در بستر بیماری باشیم. شرایط یاسر واقعا شرایط سختی است اما هیچ کاری از دست ما بر نمی آید...

فعالان حقوق بشر پدرم را فراموش کرده اند دختر محمد صدیق کبودوند در مصاحبه با روز کاوه قریشی



روزآتلاین:

محمد صدیق کبودوند، موسس و رئیس سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان به دلیل فعالیت های حقوق بشری، نوشته هایش و تاسیس سازمان غیردولتی دفاع از حقوق بشر کردستان به بیش از 10 سال زندان محکوم شده است. وی اکنون در چهارمین سال زندانش به سر می برد و حکم او قطعی و درخواست رسیدگی مجدد نیز رد شده است. در چهارمین سال زندان صادق کبودوند با دخترش تونیا سخن گفته ایم؛ او که دانشجویست، در مصاحبه با "روز" از فعالان و مدافعان حقوق بشر در خصوص بی توجهی به وضعیت پدرش گله دارد، و می گوید: "فعالان و مدافعان حقوق بشر موضوع پدرم را به مرور زمان مسکوت گذاشته و به فراموشی سپرده اند". این مصاحبه در پی می آید.

خانم کبودوند از آخرین وضعیت پدرتان بگویید؟

پدرم اکنون چهارمین سال زندان خود را سپری می کنند. متأسفانه طی دو ماه اخیر هم دادگاه ماده 18 هم برگزار شد و مجدداً حکم ایشان به تائید دادگاه رسید. براساس این حکم پدرم به خاطر دفاع از حقوق بشر باید نزدیک به 11 سال در زندان به سر ببرد. در آستانه چهارمین سال زندان ایشان باید یادآور شوم که تاکنون هر گونه درخواست ما برای ملاقات حضوری و مرخصی رد شده است. هر بار هم که با پدرم ملاقات می کنیم، متأسفانه رنگ زرد تر، لاغر و رنجورتر به نظر می رسد. پدرم از سال گذشته وضعیت جسمی و سلامتی اش را به ما اطلاع نمی دهد، این در حالیست که در دو سال اول زندان بارها از وضعیت سلامتی شان ابراز نگرانی می کردند و مراتب آن را به ما می گفتند. برای مثال از بیماری ریوی، فشار خون و حتی ناراحتی قلبی خودشان می گفتند، ولی از سال گذشته به ما گفت حتی اگر در شرایط بسیار سختی هم به سر ببرد باز هم مایل نیست از مشکلات جسمی خود سخن بگوید، چون به زعم ایشان گفتن این مساله هیچ دردی را دوا نمی کند و کسی نیست به این وضعیت رسیدگی کند. از سوی دیگر خودداری پدر از بازگویی شرایط سلامتی شان به این خاطرست که شخصاً مایل نیستند مقامات اخباری از ناخوشایند بودن حالشان بشنوند. اما ما هر بار که به ملاقات ایشان می رویم - با اینکه ملاقات ها هم حضوری نیستند - باز هم متوجه شرایط بد جسمانی و کاهش وزن ایشان نسبت به گذشته می شویم.

پیشتر وکیل آقای کبودوند گفته بودند احتمال کاهش حکم وجود دارد. تلاش های حقوقی وکیل ایشان در چه مرحله ای قرار دارد؟ آیا امیدی به کاهش حکم آقای کبودوند وجود ندارد؟

در این خصوص خانم ستوده، یکی از وکلای مدافع پدرم با تنظیم لایحه ای به نتیجه پرونده اعتراض کردند. مسئولان دادگاه هم گفتند که پرونده در حال بررسی است و احتمال قبول شدن این تقاضا وجود دارد. اما اگر واقعا چنین بود تاکنون حکم ایشان کاهش می یافت. نزدیک به چهل روز قبل هم خانم ستوده رسماً به ما اعلام کردند تقاضای ایشان رد و حکم پدرم به طور قطعی تائید شده است. این بدان معناست که خانواده و وکلا دیگر هیچ گونه حقی دایر بر تقاضای اعاده دادرسی ندارند و حکم به همان شکلی که بوده باقی خواهد ماند.

آقای کبودوند فعال حقوق بشر بودند، با توجه به اینکه برای هیچ از یک از فعالان حقوق بشر چنین حکم سنگینی صادر نشده، صدور این حکم چه علتی دارد؟ ایشان به چه اتهامی محکوم شده اند؟

اتهام پدرم به طور مشخص اقدام علیه امنیت ملی از طریق تشکیل "سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان" است. دادگاه حکم 10 سال زندان را برای این اتهام صادر کرده است. پیشتر نیز شش ماه حکم تعزیری به خاطر فعالیت های مطبوعاتی داشتند. اکنون با توجه به قطعی شدن حکم 10 سال، این حکم نیز به

اجرا گذاشته شده است. در حال حاضر پدرم به بند 350 زندان اوین منتقل شده اند و تا جایی که ما خبر داریم در جریان این انتقال پیش نویس کتابی را که در طول این سالها در زندان مشغول نوشتن آن بودند ضبط کرده اند. حتی پدرم تهدید به تشکر پرونده جدید شده و این در حالی است که در طول مدت زندان حدود چهار پرونده برای پدرم تشکیل داده اند. یک بار از سوی دادگاه مهلباد محاکمه شدند. یک بار دادگاه انقلاب سپاه پاسداران به خاطر همین جرمی که اکنون به خاطر آن در زندان هستند از وی شکایت کرد که نهایتاً دادگاه در خصوص این شکایت ایشان را تبرئه کرد. به همین علت پیش فرض ما این است که مسئولان حکومتی به هر قیمتی شده نمی خواهند پدرم از زندان خارج شود. این در حالی است که بیشتر افرادی که سابقاً به اتهامات بسیار سنگین تر از جمله "توهین به رهبری" و سایر اتهامات سیاسی بازداشت و زندانی شده بودند، اکنون یا آزاد هستند یا حداقل امکان به مرخصی آمدن را دارند. در نتیجه به نظر ما این سخت گیری در مورد پدرم تنها دو دلیل دارد. اولاً اینکه پدرم یک فعال گرد است و دوماً فعالیت های ایشان در راستای بهبود وضعیت حقوق بشر در کردستان بوده است. پدرم در طول تمام دوران فعالیتشان هیچ گونه فعالیت سیاسی ای نداشتند، از هیچ کسی حمایت حزبی نکرده و وابسته به هیچ جریان سیاسی ای نبوده اند. پدرم یک فعال حقوق بشر مستقل در کردستان بود.

به سازمان حقوق بشر کردستان اشاره کردید، پدرتان بنیانگذار این سازمان بوده اند. با اینکه این سازمان به علت فشارها در طول چند سال گذشته فعالیت چندانی نداشته است، در خصوص پرونده آقای کبودوند چه اقدامی انجام داده اند؟

دیگر اعضای سازمان حقوق بشر کردستان در طول تمام این سالها از هیچ گونه تلاشی در زمینه پرونده پدرم دریغ نکرده اند، اما سازمان، همانطور که شما به آن اشاره کردید، در طول این سالها و اقعاً برای فعالیت های تحت فشار بوده است. اعضای آن بارها احضار، تهدید و حتی بازداشت شده اند. بنابراین بنا به توصیه پدر و تصمیم گروهی فعالان سازمان، فعالیت ها در طول چند سال گذشته محدود شده است. با این شرایط به غیر از سالهای اولیه بازداشت پدر، اعضا دیگر جز صدور بیانیه و اطلاع رسانی نتوانسته اند کاری در خصوص پرونده انجام دهند.

خانواده در طول سه سال گذشته چه تلاشی در ارتباط با پرونده آقای کبودوند انجام داده اند؟ آیا شما به طور مستقیم از مقامات قضایی و مسئولان حکومتی درخواست رسیدگی به پرونده ایشان را کرده اید؟

یک دفترچه از درخواست هایی که برای جاهای مختلف فرستاده ایم وجود دارد. در طول این سال ها ما بارها و بارها به دفتر ریاست جمهوری، دفتر قوه قضائیه، دفتر کمیسیون حقوق اسلامی و به هر نهادی که در این رابطه وجود داشته، درخواست ارسال کرده ایم. پدر من هیچ جرمی مرتکب نشده است. هیچ توهینی به هیچ شخص یا نهادی نکرده. ایشان هیچ عملی که با قانون اساسی جمهوری اسلامی منافات داشته باشد انجام نداده. تنها خواسته پدرم از دولت حفظ حرمت انسانی شهروندان بوده است. خانواده ما نه تنها از دولت بلکه از تمام اقشار و گروه های اجتماعی نیز در خواست کرده اند که در خصوص این پرونده کاری انجام دهند.

و چه پاسخی دریافت کرده اید؟

به هیچ عنوان به درخواست های ما رسیدگی نشده است. حتی به درخواست به مرخصی آمدن پدر، که حق هر زندانی ای است پاسخ داده نشده است. ما تا کنون بیش از صد درخواست مرخصی با عناوین مختلف از جمله بیماری و یا روز عید ارسال کرده ایم، اما این درخواست ها عملاً بی نتیجه مانده است. آخرین بار مادرم هفته گذشته مجدداً درخواست مرخصی تقدیم کرد که باز هم بی پاسخ و نتیجه ماند.

بر اساس قانون آقای کبودوند بیش از یک سوم دوران زندان را سپری کرده اند و می توانند به مرخصی بیایند. آیا وکیل ایشان به لحاظ حقوقی این موضوع را پیگیری کرده-اند؟

متأسفانه در ایران حتی بین فعالان سیاسی و زندانیان نیز تبعیض قائل می شوند. شمار زیادی از فعالان، فارغ اینکه ثابت شود یا خیر، به اتهام هایی مانند جاسوسی، خیانت به ملت، توهین به رهبری دستگیر می شوند، اما حق برخورداری از مرخصی و آزادی با قرار وثیقه را دارند. اما نوبت به پدرم که می رسد می گویند باید یک سوم حکم(البته به روایت آنها) بگذرد و اگر وزارت اطلاعات اجازه داد و دادستان قبول کرد، اجازه دارند برای مدت یک هفته به

بر مجروحان حوادث پس از انتخابات چه می گذرد

زندگی، زخم، عفونت و امیدواری

کلمه- گروه اجتماعی:

با دیدن زندگی هر مجروح هزار بار در دل می گویم کشته شده ها خیال شان راحت شده؛ اما کسی که جانش گلوله خورده، نخاعش قطع شده، زخم بستر گرفته و قدرت راه رفتن و حتی حرف زدن از او گرفته شده چگونه می خواهد زندگی کند؟ و این سوال در ذهنم پررنگ می شود. در این یک ساله بر کسانی که در جریان حوادث پس از انتخابات مجروح شده اند؛ تیر خورده اند، چه دردی را متحمل شده اند و بر خانواده هایشان چه گذشته است؟

آمار دقیقی از تعداد مجروحان حوادث بعد از انتخابات وجود ندارد. بیشتر خانواده های مجروحان سکوت کرده اند چرا که آنها را حتی به مرگ تهدید کرده اند اما کافی است سراغ یکی از مجروحان بروی؛ آن وقت با یک گفتگوی ساده خواهی فهمید که تعداد مجروحان بسیار بیشتر از آنی است که تصور می کنیم..

این گزارش روایت زندگی یک ساله چند مجروح جنبش سبز و خانواده های آنهاست. زندگی یک ساله ای که همراه با درد و رنج و عذاب بوده است. بوی خون، بوی عفونت، گریه ها و ضجه های مداوم ماههای اول حادثه، این خانواده ها را درگیر خود کرده است و حالا بعد از گذشت یک سال، شاید از بوی خون و عفونت خبری نباشد اما از سلامتی نیز خبری نیست. اما امید همچنان در آنها زنده است.

کلمه برای حفظ امنیت مجروحان جنبش سبز برخی از اسامی به ویژه نام های خانوادگی و اسامی بیمارستان ها را در گزارش حذف کرده است و در مورد برخی از مجروحان به درخواست خودشان نام کوچک آنها را نیز به ناچار تغییر داده است.

مجروحی از ۲۶ خرداد، روزی که به ظاهر خبری نبود

“تیری که به پسر اصابت کرد مانند تیری است که به قلب های تک تک اعضای خانواده خورده است. آنها با این کار خانواده ای ما را گلوله باران کردند.” اینها را مادر ناصر ۲۳ ساله می گوید. مادری که درست یک سال پیش فرزند جوانش با گلوله از پای در می آید و زمین گیر شدنش مساوی شده با نابودی خانواده ی ناصر.

۲۶ خرداد ماه سال گذشته و در حوادث بعد از انتخابات، ناصر در خیابان گاندی تهران مورد اصابت گلوله قرار می گیرد. تیر از پشت، وارد بدن این پسر جوان می شود. نخاعش قطع و از سینه به پایین بی حس می شود. ناصر بعد از تیر خوردن در خیابان گاندی به بیمارستان.... منتقل می شود و تا ۴۸ ساعت پزشکان آن بیمارستان تشخیص نداده اند که این پسر بدنش بی حس شده است. اما این روزها فلج شدن ناصر جوان برای خود و خانواده اش رنگ باخته است چرا که او حالا از زخم بستر های عمیق و شدید رنج می کشد. زخم هایی که هر روز بدن او را بیشتر فرا می گیرد. اوایل، زخم بستر فقط پشت ناصر را درگیر کرده بود اما حالا کشاله های ران او، بخشی از پاها و پشتش زخم هایی عمیق برداشته که پزشکان می گویند تنها با مراقبت دائمی و گذشت زمان، شاید این مشکل برطرف شود.

مادر ناصر زنی میان سال با چهره ای آرام و صبور نشان می دهد، کنارش که می نشینم گریه می کند. گریه های مدام و پی در پی: “درست یک سال از تیر خوردن پسر می گذرد. از اول خرداد ماه امسال مدام دلشوره و اضطراب دارم و یادآوری می کنم که سال گذشته در چنین روزی هنوز حسن سالم بود. آن روزها پسر من پر از امید بود چون تازه در شرکت تعمیرات... کار پیدا کرده بود.”

ناصر که فارغ التحصیل رشته برق است جزو معترضانی بوده که در خیابان های تهران و در تجمعات مسالمت آمیز شرکت می کرده است. روز ۲۶ خرداد ماه، همان روزی که معترضین به نتیجه انتخابات از میدان ونک به سمت صدا و سیما حرکت کردند او هم در آنجا حضور داشت. اما مادر هنوز جواب سوالش را نکرده: “چرا بچه های مان را به خاطر آمدن به خیابان و شعار رای ما کجاست، تیرباران کردند؟”

پدر ناصر نیز سال ها در زمان جنگ در جبهه ها جنگیده است اما او هم یک سوال را مطرح می کند: “در سال های جنگ به ما گفته بودند که از پشت هر گز به عراقی ها که دشمن ما بودند حمله نکنیم و به آنها تیر نزیم. اما در سرزمین خودمان بچه هایمان را از پشت مورد اصابت گلوله قرار می دهند. آیا این انسانیت است؟”

پدر بعد از تیر خوردن پسرش شکایت می کند و می خواهد ضارب فرزندش را

مرخصی ببینند.

با توجه به اینکه آقای کبود وند از بیماری ریوی رنج میبرند، وضعیت رسیدگی به بیماری ایشان در داخل زندان چگونه است؟

در خصوص وضعیت بهداشتی و سلامتی زندانی ها در زندان، من نمی توانم اظهار نظری بکنم، اما آن طوری که پدر به من گفتند ایشان از این امکانات برخوردار نیستند. حتی بار دومی که دچار سکه شده بودند دکتر به ایشان گفته بود داخل زندان هیچگونه امکانی برای مداوا وجود ندارد و باید به بیرون از زندان منتقل شوند، اما حتی درخواست دکترهای زندان برای انتقال پدرم به بهداری خارج از زندان رد شد. به همین دلیل است که می گویم پدرم در طول سال گذشته در رابطه با بیماری خودشان هیچ گونه صحبتی نکرده اند. ناراحتی جسمی ایشان طی تماسهای دو دقیقه ای که با خانواده میگیرند از لحن صدایشان کاملاً مشخص است، ولی به خاطر اینکه خانواده نگران نشوند در مورد بیماری چیزی به ما نمی گویند.

خانم کبودوند اکنون نزدیک به چهار سال است که پدر شما در زندان هستند، خانواده در طول این چهار در چه شرایطی بوده اند؟

شاید حرفی که می خواهم بزنم درست نباشد. چون پدر من تنها زندانی در ایران و ما هم تنها خانواده زندانی نیستیم، ضمن اینکه شرایط بد اقتصادی خانواده های زندانیان موضوع قابل اشاره ای نیست و همه می دانند که یک خانواده در نبود سرپرست و نان آور خانه در چه شرایطی قرار می گیرد. ما علاوه بر شرایط بسیار بد روحی اعضای خانواده در غیاب پدر و با توجه به اینکه هم من و هم برادرم دانشجوی دانشگاه آزاد هستیم، در شرایط مناسبی به سر نمی بریم. در این شرایط سخت من و برادر بزرگم کار می کنیم و خرج خانواده را در می آوریم. اما درآمد ما در حدی نیست که نیازهای خانواده را تامین کند. با این شرایط سخت ما بنا به وظیفه هر ماه حداقل حدود ۱۰۰ هزار تومان برای پدرم در داخل زندان هزینه می کنیم. این شرایط برای افرادی که خودشان خانواده زندانی هستند قابل تصور است. هیچ کدام از خانواده های زندانیان در ایران در شرایط مناسبی به لحاظ معنوی و مادی قرار ندارند.

شما چه درخواستی از مسئولان، نهادها و فعالان مدنی در خصوص حکم پدرتان دارید؟

قبل از هر چیز اجازه بدهید از فعالان حقوق بشر گله کنم. ظلمی که این حکومت در حق پدرم کرد، دو برابر آن را فعالان و مدافعان حقوق بشر بر پدرم روا داشتند. آنها از طریق مسکوت گذاشتن موضوع بازداشت پدرم. من برای تلاشهای آنها به ویژه در سالهای اولیه بازداشت پدرم احترام زیادی قائلم و از همه آنها تشکر می کنم. بسیاری از سازمان ها و اشخاص در آن زمان از طریق بیانیه، پیگیری و همدردی با خانواده تلاش کردند. اما موضوع پدرم به مرور زمان مسکوت ماند و به فراموشی سپرده شد. در حالیکه پدر من یک فعال حقوق بشر واقعی بود و هیچ گناهی مرتکب نشده بود. شاید تنها جرم پدرم من این بود که مستقل بود و برای آزادی همه تلاش می کرد. کاش نهادهای حقوق بشری اگر نمی توانند فشاری برای آزادی پدرم بیاورند، حداقل برای مرخصی او تلاش می کردند. اکنون چهار سال است که پدرم به خانه برنگشته است، حتی قبل از آن هم به علت تلاشهای حقوق بشریشان خیلی کم در جمع خانواده بود. شاید این موضوع به نظر خیلی ها تکراری بیاید، اما فقدان پدر برای یک خانواده هیچ گاه عادت نمی شود.

خانم کبودوند پدرتان زمانی به زندان رفت که شما یک نوجوان بودید، اکنون چهار سال می گذرد و شما به دانشگاه رفته اید؛ چه پیامی برای پدر در بدنتان دارید؟

به پدرم می گویم که دوستش دارم و دلم برایش تنگ شده است. به او می گویم به راهی که رفته است افتخار می کنم. از اینکه تا این لحظه به اعتقادات انسانی اش پایبند بوده و مثل خیلی های دیگر صحنه را خالی نکرده است به عنوان دختر ایشان به خود می بالم. من دست چنین پدری را می بوسم و به او افتخار می کنم.

گلوله ای که به شانه بهروز فرو رفته است ریه های او را سوراخ می کند و از کتف راست به ریه های سمت چپ بدن می رود و حالا بعد از یک سال هنوز تیر در بدن این سر جوان است و پزشکان ایرانی از عمل جراحی و درآوردن این تیر نا توان هستند. این گلوله پسر جوان را قطع نخاع کرده است و تا ماهها بهروز روی تخت بستری بود و قدرت هیچ حرکتی نداشت اما حالا با فیزیوتراپی و چند عمل جراحی توان حرکتی اش تا حدی بازگشته و روی ویلچر می تواند بنشیند.

با این حال یک سال سختی و عذاب برای این خانواده چیزی نیست که از یادشان برود. پدر می گوید: "من قصاص نمی خواهم. فقط می خواهم وجدان ضارب بیدار شود. شاید هم وجدان نداشته باشد اما بعد از یک هفته نگهداری از بچه ام، مطمئن باشید وجدانش بیدار خواهد شد."

آهی می کشد و حرف هایش را ادامه می دهد: "تا زمانی که در خانه های مجروحان نباشید نمی توانید درک کنید که این خانواده ها چه کشیده اند؟" این روزها روزهای بدی برای بهروز نیست. روحیه ی خود را به دست آورده و از فکر کردن مدام و از نا امیدی ها دست برداشته است. روی ویلچر نشسته و کمی آن طرف تر، تخت بیمارستانی اش بیشتر فضای خانه را گرفته است اما پدر با روحیه دادن های مداوم به پسرش سعی می کند روحیه پسر و خانواده را بالا نگه دارد. فیزیوتراپی و آب درمانی از ضرورت های زندگی این روزهای او شده است اما خانواده توان تامین این دو را برای پسر ندارند. چرا که تنها مراکز خاصی که دستگاههای پیشرفته ای برای فیزیوتراپی دارند؛ امکان تامین نیازهای این مجروح را دارد در حالی که به خاطر هزینه های بالا خانواده توان بردن اش به این مراکز را ندارند."

وقتی از بهروز می پرسیم تلخ ترین خاطرات یک سال گذشته ات چه بود؟ اشک در چشمانش حلقه می زند: "روزی که در آی سی یو بستری بودم و همان جا متوجه شدم که پاهایم هیچ حسی ندارد."

آیا پشیمانی از حضورت در راهپیمایی؟ بهروز که این سوال را می شنود خیلی فوری و بدون مکث جوابش را می دهد: "البته که پشیمان نیستم. مگر بچه دو ساله بودم. حضورم در خیابان های تهران در روزهای بعد از انتخابات کاملا آگاهانه بوده است."

در ادامه می گوید: "قبل از تیر خوردن من در طول روز تنها سه ساعت در خانه بودم و مدام کار و با دوستان بودم. الان چند ماهی است که بیرون نرفته ام. با این حال از کارم اصلا پشیمان نیستم."

مجروحی دیگر از روز تظاهرات سکوت

بوی عفونت شدید ساختمان سه طبقه را فرا گرفته، علی ۲۶ ساله از درد به خود می پیچد اما با صدایی آرام گریه می کند: "روزهای اول فریاد می زدم. طاقت و تحمل این درد را نداشتم. این بوی عفونت به اندازه کافی خانواده را اذیت می کند و من تمام سعی ام را می کنم که با صدای فریاد بیشتر از اینها، خانواده ام را اذیت نکنم."

علی ۲۶ ساله که ساعت های پایانی روز ۲۵ خرداد در خیابان محمدعلی جناح تیر می خورد، بارها امیدش را از دست داده است. بارها این سوال را پرسیده که آیا می تواند دوباره فوتبال بازی کند؟ آیا اصلا پایی برای او خواهد ماند؟ او بعد از تیر خوردن در روز ۲۵ خرداد به بیمارستان... منتقل می شود. او در بیمارستان های مختلف تهران، چندین بار مورد عمل جراحی قرار می گیرد. هرچند این روزهای علی و خانواده اش کمی آرام شده است اما روزهای سخت هنوز از یادشان نرفته است.

مادر با صبوری از روزهای سخت پر از بوی عفونت می گوید: "پانسمان زخم های علی دردناک ترین کاری بود که در طول زندگی ام انجام داده بودم. بوی عفونت از یک سو و دیدن دردی که سرم می کشد از سوی دیگر توان را از من گرفته بود. بارها پیش خودم آرزوی مرگ کردم اما باز هم به این فکر کردم که شاید حکمتی در کار بوده است."

علی تا ساعت هفت بعدازظهر روز ۲۵ خرداد در خانه بوده. خودش می گوید: "تا ساعت هفت صبر کردم اما دلم طاقت نیاورد و به همراه برادرم به میدان آزادی رفتم. چند نفر جلوی چشمان روبروی پایگاه بسیج مجروح و حتی کشته شدند. من هرگز تصور نمی کردم که این اتفاق برای من هم بیفتد. به کمک دیگر مجروح ها رفته بودم که از بالای ساختمان به طرف من شلیک شد و من دیگر چیزی نفهمیدم."

علی هم از کاری که کرده پشیمان نیست: "راستش را بخواهید پشیمان نیستم که چرا این بلا سر من آمده است چرا که این حادثه ای است که سر خیلی ها آمده است اما زمان هایی که پزشکان از بهبودی من قطع امید کردند بارها پیش خودم آرزوی مرگ کردم. نه از این بابت که احتمال دارد پای راست مرا قطع کنند بلکه به این خاطر که می بینم که پدر، مادر و برادرانم این قدر عذاب می کشند و

پیدا کند: "همان روزهای اول رادان رییس نیروی انتظامی تهران برای شناسایی مجروحان به بیمارستان... آمده بود و همان جا همسرم از او پرسید که چرا چنین کاری کرده اند. رادان شماره تلفن داد تا ما شکایتمان را پی گیری کنیم اما او هیچ وقت به تلفن های ما پاسخی نداد. یک بار هم شکایتمان را در دادگاه ثبت کرده ایم و قصد دارم شکایتم را پی گیری کنم."

پدر ناصر در جستجوهای روزهای پس از تیر خوردن پسرش نام چندین زخمی که در روز ۲۶ خرداد ماه مجروح شده بودند شنیده بود: "فقط در روز ۲۶ خرداد ۱۰ نفر را از کمر به بالا تیر زده اند. یکی از مجروحان آن روز پسر ۱۳ ساله ای بود که داشت به سمت خانه مادر بزرگش می رفت که تیر می خورد". اما بیشتر زخمی های حوادث پس از انتخابات ناشناخته مانده اند چرا که ترس از بیان دردهای تیر خوردن و مجروح شدن شان جرمی است که ممکن است دوباره خانواده را در خطر قرار دهد. اما این خانواده های آسیب دیده با مشکلات زیادی دست به گریبان هستند. چرا که مداوای بدنی که تیر خورده است در این فضای امنیتی بسیار دشوار است.

ناصر تا کنون بازها مورد عمل جراحی قرار گرفته است. پدر می گوید: "چهارمین روز بعد امسال ناگهان پسرم دردی در پاهایش حس کرد. ما همگی از اینکه به پاهای او احساس برگشته و درد را می فهمد بسیار خوشحال بودیم. خودش تا چند شبانه روز خواب نداشت و منتظر بود تا دکترش بیاید اما دکتر روز دهم عید بعد از معاینه، با حالت بسیار بدی گفت که ناصر دچار توهم شده است. آن لحظه بسیار برایمان تلخ بود و باز ناامیدی به پسرم بازگشت". این روزها ناصر کمتر حرف می زند. او اجازه نمی دهد کسی به او دست بزند حتی به پدرش. او حتی پرستاری ندارد که از او مراقبت دائمی کند چرا که تامین هزینه های پرستار برای خانواده بسیار سنگین است. حالا برادر ۳۱ ساله اش به همد و پرستار برادر جوانش تبدیل شده است. ناصر تنها با برادرش احساس راحتی می کند و به او اجازه می دهد زخم هایش را پانسمان و شست و شو کند.

مجروحی از ۲۵ خرداد روز تظاهرات سکوت

"ضارب پسر را قصاص نخواهم کرد بلکه تنها پنج روز از او می خواهم که از پسر بیمار و رنجورم مراقبت کند تا ببیند خانواده ما در این یک ساله چه رنج هایی کشیده اند. می خواهم وجدان ضارب بیدار شود".

اینها گفته های پدر یکی از مجروحان روز ۲۵ خرداد است. یک سال از برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز و سکوت ۲۵ خرداد می گذرد؛ اما همچنان نام های جدیدی از مجروحان و شهدای آن روز فاش می شود. نام هایی که در این یک سال خانواده هایشان درد کشیده اند و سکوت کرده اند.

این مجروح که او را در این گزارش بهروز می نامیم؛ ۲۲ سال دارد و در رشته گرافیک فارغ التحصیل شده است. او به همراه دوستانش، روز دوشنبه ۲۵ خرداد ماه به میدان آزادی می آیند. در تظاهرات سکوت شرکت می کنند. آنها حتی زمانی که در خیابان محمدعلی جناح تیراندازی می شود؛ در حمل مجروحان و کمک رسانی به آنها تلاش می کنند.

بعد از ظهر و بعد از تمام شدن تظاهرات او به سمت منزل خود در خیابان... حرکت می کند. با تاریک شدن هوا، صدای الله اکبر ها هم بلند شده است. ناگهان بالاتر از میدان کاج، ضارب با جلیقه ای خاکستری دو گلوله شلیک می کند. یکی به شانه بهروز بر خورد می کند و دیگری به سر پسر جوان دانشجویی که او را در جا می کشد. این دانشجوی جوان اهل مشهد بود و برای درس خواندن به تهران آمده بود. بعد از شهادت، خانواده اش شکایت می کنند اما به آنها جواب می دهند که پسرشان از روی بام گلدان پرت می کرده است و آنها را تهدید می کنند که اگر سکوت نکنند در خطر خواهند بود.

پدر بهروز تا کنون سه مرتبه شکایت کرده است. شکایتش را به قوه قضاییه و نیروی انتظامی برده اما هیچ پاسخی نگرفته است. بارها در دادسرا به او گفته شده اگر می خواهید شکایتی داشته باشید باید از کربوی و موسوی شکایت کنید: "من در پرونده پسرم از شخص ضارب شکایت کردم. در کل ستاد ناجا در ونک، اولین شکایتم را ثبت کردم. از همان جا به ارگان های مختلف پاسم دادند تا اینکه شکایتم الان، در پلیس امنیت است".

به گفته پدر قرارگاه ثارالله تایید می کند که آن روز در آن محله یکی از فرماندهانشان دو گلوله شلیک کرده زده که یکی از آنها موجب مرگ دانشجوی جوان می شود و دیگری به بهروز اصابت می کند و او را قطع نخاع می کند. بهروز خودش قیافه ضارب را به یاد دارد: "ضارب مرد جوانی بود که لباسی ساده و بدون مارکی که بتوان تشخیص داد از کدام ارگان است؛ بر تنش بود یک جلیقه ی خاکستری رنگ نیز که بیشتر لباس شخصی ها و بسیجی ها هم می پوشند؛ پوشیده بود".

رجایی شهر و بدون هیچ امکان مرخصی و ملاقات منظمی به سر می برد. مهدی سحر خیز می گوید: "خانواده باید در برخی مناسبتها و اعیاد صبح زود از تهران راه بیفتند تا به ملاقاتی یک ربه با پدر برسند، با این حال در همین ملاقاتهای کوتاه مدت هم همه اعضای خانواده نمی توانند شرکت کنند و تنها سه نفر حق حضور دارند. وضعیت پدر من از وضع مجرمین و قاتلانی که در رجایی شهر هستند بدتر است و او حتی نمی تواند با خانواده تماس تلفنی داشته باشد. و این تماسها به صورت نامنظم و چند دقیقه ای است."

در چند ماه گذشته بارها نسبت به وضعیت سلامت عیسی سحر خیز ابراز نگرانی شده است اما مسوولان زندان هیچ گاه حاضر نشدند تا این معاون وزیر سابق را به مرخصی استعلاجی بفرستند. عیسی سحر خیز اما در همین ماههای زندان هم با اظهار نظرهایی از داخل زندان نسبت به دولت احمدی نژاد و وضعیت خود و دیگر زندانیان اعتراض کرده است که همین باعث شده تا بازجوها فشار بیشتری به این روزنامه نگار قدیمی وارد کنند. تا به حال هیچ اقدام حقوقی درباره وضعیت این زندانی سیاسی به نتیجه نرسیده است و نسرین ستوده وکیل مدافع سحر خیز چندان اطلاعی از پرونده موکل خود ندارد گو اینکه خود او نیز مورد تعقیب قرار گرفته و بنابر اظهاراتش در دفاع از موکلان سیاسی به دادگاه فراخوانده شده است. زندانی بودن عیسی سحر خیز در حالی است که شکایت چند ساله این روزنامه نگار از محسنی اژه ای که او را در مقام معاونت وزیری مورد ضرب و شتم قرار داد هیچ گاه بررسی نشد و به جایی نرسید.

دانشسته مسعود باستانی از زندان رجایی شهر؛

فردا را انتظار می کشم



کلمه:

به گزارش کلمه، وی در بخشی از نامه اش می نویسد: احساس می کنم الان دیگر نیازی به گلایه و شکایت از ظلم های امروز و دیروز نداریم و بایستی به فردا فکر کنیم. زیرا که بر اساس سنت تاریخ و نوید طبیعت، به یقین فردا روشن تر از امروز خواهد بود و کلید صبح فردا در گرو صبوری های امروز ماست. مسعود باستانی ۱۴ تیرماه ۱۳۸۸ در جریان وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری زمانی که برای رسیدگی به وضعیت همسرش که روز پس از انتخابات بازداشت شده بود، به دادگاه انقلاب رفت، بازداشت شد. علت بازداشت وی فعالیت در ویگاه جمهوریت عنوان شد. متن کامل نامه مسعود باستانی به این شرح است:

همسر عزیزم سلام

بالاخره تیر ماه فرا رسید! روزهای گرم تابستان ۸۹ هم آغاز شد و من که از پیش با خودم وعده کرده بودم تا به بهانه سبزی شدن یک سال حبس، نامه ای بنویسم و از آنچه که طی این مدت بر ما گذشته است روایت و شکایت کنم، به کلی از این کار منصرف شده ام!

مهسای عزیز! همسر مهربانم، این روزها بیشتر از هر وقت دیگری شاهد هستم که تو چگونه دل تنگی هایت را در گوشه قلبت پنهان می کنی، بغض های شبانه ات را فرو می خوری تا فردا با صدایی شاداب تر از دیروز سلامم را جواب بگویی و روحیه مرا در حبس و غربت بالاتر ببری. بگذار این بار صادقانه اعتراف کنم که ایثارگری ها و مهربانی هایت در طول این یک سال بیشتر از هر زمان دیگری بر دلم می نشیند و شاید امسال بیش از همه این سال ها حضور و وجود تو را حس کرده ام و لحظه لحظه های این سال با یاد تو و خاطرات، سپری شد. امسال بیش از هر زمان دیگری حضورت را احساس و تنهایی هایم را با تو تقسیم کردم.

اما بگذار بار دیگر صادقانه اعتراف کنم که به سبک و عادت همیشگی ام، وقتی غربت و دل تنگی سینه ام را می فشارد و یا هنگامی که کسالت و ظلمت این روزها بر من دو چندان می گذرد و یا اینکه به روال این چند سال زندگی پرفراز

با دیدن ناراحتی آنها چنان غمی در دلم می نشیند که نمی توانم بیان کنم". او نشانی یکی دیگر از مجروحانی را می دهد که شرایطش بدتر از همه است. او در روز ۲۵ خرداد ماه سه گلوله خورده است. قطع نخاع کامل شده است و توان حرکتی در هیچ یک از اندامش وجود ندارد و تنها دهانش کار می کند آن هم برای خوردن یک غذای آبکی و مایعات و به قول علی تنها چیزی که برایش مانده قدرت اندیشیدن و فکر کردن است.

این ها تنها روایت نمونه هایی از زندگی کسانی است که جان شان در وقایع بعد از انتخابات به خطر افتاده است. هرچند آماری از تعداد مجروحان وجود ندارد اما هر یک از این خانواده ها از مشاهداتشان در دادگاهها و بیمارستان ها گفتند که ظاهرا حاکی از وجود بسیار زیاد مجروحانی است که از ترس نیروهای امنیتی، خانواده هایشان ترجیح داده اند سکوت کنند. اما به راستی در این یک ساله چه بر آنها و خانواده هایشان آمده است و چه کسی پاسخگوی این همه ظلم بر آنهاست؟

گفت و گو با مهدی سحرخیز در یکسالگی بازداشت موقت پدر عیسی سحر خیز یک سال است که در بازداشت موقت به سر می برد



کلمه:

بازداشت موقت! عیسی سحر خیز یکسال طول کشیده است و این در حالی است که بنا بر قوانین جمهوری اسلامی نمی توان بیش از دو ماه برای تحقیق و بازجویی متهم را در زندان نگاه داشت. این را مهدی سحرخیز فرزند عیسی سحر خیز در گفت و گو با خبرنگار کلمه می گوید.

عیسی سحرخیز معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد دوران خاتمی است که پیش از آن هم خبرنگار خبرگزاری ایرنا در آمریکا بود، این فعال مطبوعاتی پس از استعفا از معاونت مطبوعاتی، مستقیماً وارد روزنامه نگاری شد و روزنامه اخبار اقتصاد را منتشر کرد که در سال ۷۹ توقیف شد. عیسی سحر خیز در تیر ماه سال گذشته و پس از انتخابات ریاست جمهوری دستگیر شد و بیش از هفتاد روز زندان انفرادی را تحمل کرد. مهدی سحر خیز می گوید: "پدرم را تعقیب کرده بودند و در شمال با حمله و ضرب و شتم بازداشت کردند، ضرب و شتم ایشان به حدی بود که دچار خونریزی ریه شد و بدون توجه به حالش او را به زندان انفرادی منتقل کردند."

این روزنامه نگار قدیمی که در بیان نظرات انتقادی درباره دولت احمدی نژاد بی پرواست، یکسال قبل از انتخابات دوره دهم ممنوع الخروج شد و در مصاحبه ای گفته بود که تمام ایران به یک زندان بزرگ تبدیل شده است. این ابراز نظر به دادگاهی شدن او ختم شد و دست آخر دادگاه اتهامات علیه او را که توهین به رهبری عمده آن بود نپذیرفت و حکم تیرنه داد. اما در بازداشت سال پیش و پس از یکسال هنوز کار به هیچ دادگاهی نرسیده است.

مهدی سحرخیز می گوید: "ما هیچ اطلاعی از روند پرونده پدرم نداریم، هنوز مشخص نیست که به جرمی در زندان هستند و آنچه تا حالا عنوان شده اتهام براندازی و توهین به رهبری است که هیچ گونه استناد و مدرکی درباره آن وجود ندارد. با این حال هیچ کس پاسخگو نیست و پدرم را از این زندان به زندانی دیگر منتقل می کنند. پس از یک دوره هفتاد روزه انفرادی ایشان را به بندهای عمومی ۲۰۹ بردند و بدون توجه به بیماری فشار خون، به زندان رجایی شهر که از نظر بهداشتی اصلاً مناسب حال او نیست منتقل کردند."

عیسی سحر خیز در تمام یکسالگی که در بازداشت موقت به سر برده است به مرخصی نیامده و حتی اعتصاب غذای او در نوروز امسال با بی توجهی مسوولان روبرو شده است. سحر خیز در زندان رجایی شهر با افت فشار مواجه شد و با اینکه درمانگاه زندان حال او را وخیم تشخیص داد اما مسوولان زندان حاضر به دادن مرخصی درمانی هم نشدند. در حال حاضر سحر خیز در زندان

میلیون ها تومان جریمه نقدی محکوم نکنند. روزی که دیگر دوستان روزنامه نگار ما مجبور نباشند جلای وطن کرده و رکن چهارم دموکراسی را در غیاب مطبوعات آزاد و مستقل از خارج از مرزهای جغرافیایی این کشور گریه ای شکل دنبال کنند و تجلی دهند، فردایی که حقوق بشر خواهی و عدالت طلبی به فتنه گری و بیگانه پرستی تعبیر نگردد.

همسرم! فردا در راه است سالروز تولد ت هم دوباره فراهواد رسید. فردایی روشن و سبز که به زودی خواهد رسید و من در آن روز بار دیگر سالروز تولد تو را تبریک خواهم گفت. روزی که آرزوهای ما هم متولد شده اند و ما آن روز را جشن خواهیم گرفت.

حال و روز من هم اینجا بد نیست. این روزها کتاب می خوانم و درس زندگی می گیرم ولی شاید باورت نشود عملاً احساس می کنم در کلاس فشرده قرار گرفته ام، کلاسی که استادش تدریس نمی کند ولی شاگرد به راحتی درس ها را فرا می گیرد، من اینجا از احمد زید آبادی صبزو مدارا می آموزم، عیسی سحر خیز معلم تلاش و جنب جوش است. دکتر سلیمانی استاد اخلاق و مهربانی است و طبرزدی مردم داری و استقامت در حبس را یاد می دهد. مهدی محمودیان و رسول بدایقی هم هر کدام به شیوه ای درس های زندگی را به من یاد می دهند. من فردا را انتظار می کشم. روزی که تحقق روشنایی و زیبایی برای همه ماست.

زندان هایی که زندانیان را بیمار می کنند بهبود کازرونی



رادپورفردا:

در چند روز گذشته، گزارش هایی در خصوص وضعیت نابسامان بازداشت شدگان یک سال اخیر، به ویژه در مورد بیماری های آنان انتشار یافته است. بر اساس این گزارش ها که با سکوت مقام های زندان ها و نیز قوه قضاییه جمهوری اسلامی ایران مواجه بوده است، شماری از این بازداشت شدگان از لحاظ جسمانی شرایط خوبی ندارند.

برای مثال، سایت «کلمه» گزارش داد حمزه کریمی، مدیر سایت «جمهوریت» و از مدیران ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، روز جمعه به دلیل اختلالات قلبی و تنفسی از بند ۳۵۰ زندان اوین به بهداری این زندان منتقل شد.

پیش از این، دادستان عمومی و انقلاب تهران با درخواست مرخصی استعلاجی برای آقای کریمی که از یک سال پیش زندانی است، مخالفت کرده و به خانواده اش گفته بود که وزارت اطلاعات با اعطای هرگونه مرخصی به وی مخالف است.

همچنین به گزارش سایت «دانشجو نیوز»، مجید توکلی، فعال دانشجویی زندانی، در روزهای گذشته به دلیل وضعیت جسمانی اش به بهداری زندان اوین اعزام شده است و پزشکان زندان گفته اند باید به پزشک متخصص ارجاع داده شود.

مادر آقای توکلی درباره وضعیت جسمانی فرزندش به «رادپورفردا» می گوید: «مجدید مشکل تنفسی دارد و نمی تواند درست نفس بکشد. سردرد شدیدی هم دارد و خون دماغ می شود. چندین بار به بهداری زندان اوین رفته است، ولی دکترها گفته اند نمی دانیم خون دماغ شدن او در اثر چیست و داروی آن را نداریم».

مادر مجید توکلی اشاره می کند پیش از آن که فرزندش زندانی شود این بیماری ها را نداشته است و می افزاید: «من خیلی نگران مرضی مجید هستم. از کسانی که مسئول هستند، می خواهم هر کاری می توانند برای مجید انجام دهند و اگر دارو یا دکتر لازم دارد برای او بفرستند. هزینه آن را خودم می دهم، هر جوری باشد آن را تهیه می کنم و اگر شماره حسابی بدهند به حساب دولت واریز می کنم. من فقط سلامتی مجید را می خواهم».

مجدید توکلی به اتهام اجتماع و تبانی علیه نظام، تبلیغ علیه نظام، توهین به رهبری و توهین به ریاست جمهوری به هشت سال و شش ماه حبس تعزیری، پنج سال محرومیت از فعالیت سیاسی و پنج سال ممنوع الخروج بودن از کشور محکوم شده است.

و نشیب مان هرگاه «هوای دوست» به سرم می زند، آخرین پناه و دستاویز من همین کاغذ سفید و قلم کوچک است. اینجا به جای دفتر روزنامه یا دفتر کار؛ برای نوشتن دفترچه ای کوچک دارم که همیشه بالای سرم می گذارم و یک خودکار معمولی که همراه شبانه من و این دفترچه قرمز رنگ است.

اصلاً اجازه بده بدون تعارف اعتراف کنم که همین صبوری ها و امیدواری های تو مرا از نگارش نامه های افشاگرانه و شکایت آلود از آنچه که بر ما گذشته است، منصرف کرد و به جای آن تصمیم گرفتم تا به مناسبت سالروز تولدت نامه ام را به خودت هدیه کنم.

راستی تولدت مبارک!

همین یک جمله را به رسم هدیه تولد از همسرت که اکنون در زندان رجایی شهر هیچ تحفه یا هدیه ای برای کادو تولد ندارد؛ بپذیر.

باور کن که احساس می کنم الان دیگر نیازی به گلایه و شکایت از ظلم های امروز و دیروز نداریم و بایستی به فردا فکر کنیم. زیرا که بر اساس سنت تاریخ و نوید طبیعت، به یقین فردا روشن تر از امروز خواهد بود و کلید صبح فردا در گرو صبوری های امروز ماست.

نه! خواهش می کنم اشتباه نکن. حرف من این نیست که از ظلم ها و بی عدالتی ها و تبعیض هایی که بر ما روا داشته اند و روا می دارند ناراحت نیستیم و یا به راحتی از کنار آنها گذشته ام، بلکه تمام دغدغه ام این است که اکنون دیگر چه نیازی به تکرار آنها و بازگو کردن باقی مانده است؟

حالا دیگر چه کسی پیدا می شود که از دردهای ما و آنچه که در طول این یک سال بر ما گذشته است بی خبر باشد؟

همه چیز روشن است. حالا دیگر چه نیازی به افشاکاری و شکواییه علیه کسانی که ما را کتک می زنند و در بدترین شرایط بازجویی کردند، وجود دارد؟ چه کسی پیدا می شود که نداند در سلول های بازجویی بند ۲۴۰ یا راهروهایی که در آنجا که گاه همدیگر را ملاقات می کردیم چه ظلم ها و ناجوانمردی هایی بر ما روا داشته شد.

اصلاً چه نیازی است که بگویم چگونه با ریکی ترین الفاظ دشنام دادند و با تهدید به دادگاه کشاندند و سرانجام هم بدون هیچ منطقی احکام ناعادلانه شان را روی پرونده هایمان گذاشتند.

اصلاً به نظر تو این روزها دیگر چه نیازی وجود دارد تا دوباره در قالب نامه های سرگشاده به رییس قوه قضاییه و یا مقام های عالی رتبه قضایی کشور از وضعیت خود گلایه کنم و بگویم که نه تنها رفت و مروت اسلامی بلکه هیچ گونه قانون و عدالتی هم در حق ما رعایت نشد!

مگر جرم ما چه بود؟! مگر ما چه می خواستیم!؟

مهسای عزیز،

حالا که به اینجا رسیده ایم، لطفاً اجازه بده که من هم با الهام از همین روحیه امیدوارانه و خلق و خوی بردبارانه ات از ظلم و سختی های دیروز و نگاه بخشاینده ات نسبت به افرادی که مسبب این سختی ها هستند، به سرعت گذر کنم و به جای تکرار آنها درباره فردا برایت بنویسم.

فردایی که من و تو و خیلی های دیگر منتظر آن هستیم. فردا در راه است و گرچه از امروز یعنی ۱۲ تیر ماه یکسال دیگر از تولد تو می گذرد و تنها دو روز بعد من در حبس یک ساله می شوم اما در میان این حوادث یقین به فردا هم متولد شده است. فردایی روشن و سبز برای ما و همه آنها که هم سن و سال ما هستند و همه کودکانی که تاریخ آنها را شاهد کارهای ما قرار داده است، فردایی که تصورش چندان سخت نیست اما خیال آن، تحمل این شرایط سخت را آسان می کند.

آری همسر خوبم!

بیا فردا را آرزو کنیم. بیا به جای گلایه و شکایت و دلسردی از این روزها به فردایی فکر کنیم که در آن تلاش برای تحقق رویای یک سرزمین سبز و آباد مجازات و کیفر به دنبال نداشته باشد.

آرزوی روزی که پادشاه شرکت فعالانه در یک انتخابات آزاد و عادلانه حبس و تبعید نباشد. روزی را انتظار بکشیم که دیگر حق شهروندی در انتقاد از دولت و یا حتی مخالفت صریح با سیاست های دولتی را تبلیغ علیه نظام تعبیر نکنند.

روزی که نقدهای خیرخواهانه و امر به معروف و نهی از مکر بهانه ای برای حصر و حبس و ساکت کردن منتقدان و مخالفان در چار دیواری زندان ها نشود. به امید فردایی باشیم که حتی متهمان هم بتوانند با آزادی کامل در دادگاه های بی طرف از حق خود دفاع کنند و حداقل بر اساس موازین قانونی تا پیش از اثبات جرم آبروی متهمان بازپچه ای دادگاه ها که اغلب مصارف امنیتی دارند، نگردد.

روزی که قضات محترم به جای برخورد قاطع با مصادیق مفاسد اقتصادی؛ روزنامه نگارانی هم چون من را به خاطر فعالیت حرفه ای در رسانه ها به

تحریم‌های شدیدتر و گسترده‌تر آمریکا؛ حلقه تنگ‌تر می‌شود فریدون زرنگار



راديو فردا:

محمود احمدی نژاد می‌گوید تحریم‌ها پیش‌بینی نمی‌ارزد. حلقه تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه جمهوری اسلامی تنگ و تنگ‌تر می‌شود و شمار کشورهای که به این تحریم‌ها می‌پیوندند هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

روز پنجشنبه، رئیس‌جمهوری آمریکا مصوبه کنگره آن کشور برای اعمال تحریم‌های گسترده‌تر علیه جمهوری اسلامی ایران را امضاء کرد. باراک اوباما هنگام امضاء این مصوبه گفت: «همزمان با افزایش فشار بر دولت ایران پیام غیر قابل‌تفسیر و صریح و روشنی را برای دولت ایران داریم و آن این است که دولت آمریکا در کنار مردم ایران ایستاده است که می‌کوشند حقوق به رسمیت شناخته شده خود را در سطح بین‌المللی کسب کنند. این تحریم‌ها کسانی را که به طور فردی در زیر پا گذاشتن حقوق بشر شرکت دارند هدف قرار می‌دهد اما همزمان نیز عدم تحریم معامله فناوری‌هایی را در نظر گرفته است که به مردم ایران برای دستیابی به تبادل آزادانه فکر و اطلاعات کمک می‌کند».

باراک اوباما همچنین بر حنبه سیاسی این تحریم‌ها و اینکه این تحریم‌ها از حقوق شهروندی ایرانیان هم دفاع می‌کند تاکید کرد. او در این مورد چنین گفت: «این تحریم‌ها به همراه دیگر اقدام‌ها، قلب توانایی دولت را برای سرمایه‌گذاری و توسعه برنامه هسته‌ای هدف گرفته است، می‌خواهیم به ایران نشان بدهیم سیاست‌های این کشور پیامد دارد و چنانچه ایران بر برنامه‌های خود پافشاری کند فشار، بیشتر خواهد شد و بر عمق انزوای ایران خواهد افزود».

تحریم‌های تازه دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی بسیار گسترده است. قانون تحریم‌های ایران که پنجشنبه امضاء شد از تحریم‌های قطعنامه ۱۹ و ۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد و تحریم‌های یک‌جانبه اتحادیه اروپا، علیه جمهوری اسلامی فراتر رفته و شرکت‌های خارجی طرف قرارداد با ایران را در برزخ انتخاب معامله با ایران و یا با آمریکا قرار می‌دهد.

طرح سنا و مجلس نمایندگان آمریکا تلاش دارد هزینه‌ها در صنایع انرژی ایران را بالا ببرد و فشار بر جمهوری اسلامی ایران را افزایش دهد.

حسن منصور استاد رشته اقتصاد در لندن می‌گوید: این تحریم از یک سو صنایع نفت و گاز را که قلب اقتصاد ایران است دربر می‌گیرد، بخش مالی و بخش بانکی مورد تحریم قرار گرفته است و طبیعی است که آثار این تحریم‌ها، برای فلج کردن مراودات بین‌المللی ایران بسیار مهم است و حداقل و کوتاه‌ترین نتیجه آن این است که قیمت‌ها را برای مصرف‌کننده ایرانی بسیار گران‌تر خواهد کرد.

از این دو بخش بسیار عمده که بگذریم سپاه پاسداران که امروز تسلط بسیار زیادی بر اقتصاد ایران دارد به صورت مستقیم زیر تاثیر تحریم‌ها قرار گرفته و در مجموع، زندگی برای اقتصاد گرفتار ایران تنگ‌تر خواهد شد و گلوی آن را خواهد فشرد.

در این قانون، دولت آمریکا تلاش دارد با قانع کردن بانک‌های بین‌المللی، آنها را ترغیب کند تبادلات مالی و پولی خود را با ایران متوقف کنند.

قانون تحریم‌های تازه، نظارت خزانه داری آمریکا را موظف می‌کند ارتباط بانک‌هایی را که با ایران تبادلات مالی و پولی دارند با سیستم پولی آمریکا قطع کند. وزارت خزانه داری آمریکا اعلام کرده است که پیشاپیش تدارک سفر نمایندگان این وزارت‌خانه به اروپا و رایزنی با بانک‌های آلمانی و فرانسوی را دیده است.

تحلیل‌گران مالی و دیپلمات‌های آمریکایی می‌گویند برغم تحریم‌های چندساله، هنوز چندین بانک در اروپا، ژاپن و خاورمیانه روابط خود را با ایران حفظ

گزارش دیگری نیز حاکی از آن است که ضیا نبوی، فعال دانشجوی زندانی، در اثر عدم توجه مسئولین زندان نسبت به بیماری او دچار حمله عصبی شده است. به نوشته دانشجوی نیوز، بی‌توجهی مسئولان زندان اوین نسبت به شرایط وخیم جسمانی آقای نبوی باعث شد تشنج و حمله عصبی این فعال دانشجویی ادامه یابد و قدرت تکلمش تا ساعت‌ها قطع شود.

آقای نبوی سخنگوی شورای دفاع از حق تحصیل است که در ۲۵ خرداد سال ۸۸ توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد و تاکنون بازجویان وزارت اطلاعات مانع از ملاقات حضوری وی با خانواده اش شده‌اند.

سایت «هرانا» نیز گزارش داد وضعیت روحی و جسمی حامد روحی نژاد، زندانی اندر زگاه هشت زندان اوین، بر اثر تشدید بیماری «ام‌اس» و عدم رسیدگی پزشکی به شدت وخیم است.

بر اساس این گزارش، یکی از دست‌ان آقای روحی نژاد از کار افتاده و بینایی هر دو چشم او نیز با مشکل جدی روبرو است.

حامد روحی نژاد، دانشجوی رشته فلسفه، از اردیبهشت سال گذشته تاکنون به اتهام عضویت در یکی از گروه‌های مخالف نظام در زندان نگهداری می‌شود و از حق داشتن حتی یک روز مرخصی استعلاجی نیز محروم بوده است.

همچنین کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران به نقل از صدیقه مالکی فر، همسر هاشم خواستار، فعال حقوق معلمان، گفت که مسئولان با درخواست مرخصی استعلاجی او مخالفت کرده و گفته‌اند هاشم خواستار «متنبه» نشده است.

آقای خواستار که در شهریور سال گذشته بازداشت و در دادگاه تجدید نظر به دو سال زندان محکوم شد، بیماری قلبی و فشار خون دارد و این موضوع همراه با عدم رسیدگی پزشکی کافی موجب آسیب دیدگی شبکه چشم راست وی شده است.

صدیقه مالکی فر در این زمینه به «راديو فردا» می‌گوید: «ایشان از روز ۲۵ شهریور که بازداشت شده به هیچ عنوان مرخصی نداشته تا ما بتوانیم او را پیش دکتر متخصص ببریم. او را فقط به بهداری زندان می‌برند و گویا قرصی برای فشارخونش به او داده‌اند».

در مورد چنین گزارش‌هایی، زهرا رهنورد، همسر میرحسین موسوی بیانیه‌ای صادر کرده است.

به نوشته سایت کلمه، خانم رهنورد در این بیانیه با بزرگداشت نخبگان علمی، دانشجویان، استادان، روزنامه‌نگاران و طرفداران حقوق بشر که در زندان به سر می‌برند، به حکومت درباره شرایطی که بر این زندانیان اعمال می‌کند هشدار داد و خواستار آزادی تمامی این زندانیان شد.

وی مواردی مانند عدم اعلام دلیل بازداشت افراد و عدم تفهیم اتهام به زندانیان در مدت قانونی ۴۸ ساعت، مشخص نبودن مکان نگهداری زندانی و بی‌اطلاعی خانواده از وضعیت او، قطع ارتباط زندانی با خانواده و ایجاد محدودیت در ملاقات حضوری را مصداق شکنجه و فشار روحی و روانی بر زندانی و خانواده او ارزیابی کرد.

زهرا رهنورد همچنین نوشت که وضعیت بد رفاهی، زندان را به بیمارستانی بدون پزشک و پرستار تبدیل کرده است.

محمد سیف زاده، حقوق‌دان و عضو کانون مدافعان حقوق بشر، در گفت‌وگو با «راديو فردا» با انتقاد از عدم اجرای قوانین در ارتباط با متهمان و بازداشت شدگان در مواردی همچون تفهیم اتهام، تاکید می‌کند که مسئولان قوه قضاییه و زندان‌ها بر اساس آیین‌نامه زندان‌ها موظف به رسیدگی به وضعیت زندانیان هستند.

وی در این زمینه می‌گوید: «یکی از وظایف دادستان هر شهر که به وسیله یکی از دادیارانش انجام می‌شود، نظارت بر زندان‌ها است. ولی متأسفانه دادیاران به این امر توجهی نمی‌کنند تا از تخلفات احتمالی جلوگیری شود. علاوه بر این که دادیاران زندان از طرف دادستان در داخل زندان بر کار مأموران نظارت دارند، آنها باید با زندانیان ملاقات کنند و مشکلات مختلف از جمله مشکلات خانوادگی و محل نگهداری آنها را مورد بررسی قرار دهند و در اسرع وقت نسبت به رفع مشکلات اقدام کنند و اگر حقوقی از زندانی تضییع شده تذکر دهند».

در همین حال، به نوشته سایت «کلمه» محمد نوری زاد، روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز، که پس از شش ماه زندان در روزهای گذشته به مرخصی آمده است به علت عفونت ریه که در زندان به آن مبتلا شده در بیمارستان مدرس تهران بستری شده است.

المللی نفت برمی آید. این تحریم های جدید، کار را از نظر توسعه منابع نفتی برای تامین ظرفیت تولید با اشکال عدیده ای روبرو خواهد کرد. به گفته بهمن آقایی دبیا، قانون جدید تحریم ها، آغاز فصل تازه ای است در روابط ایران و آمریکا؛ او می گوید: این فصل جدیدی است از روابط بد، بین ایران و دولت های غربی و بخصوص آمریکا، چیزی که الان آقای اوباما تصویب کرده اند در واقع قدمی فراتر از آن چیزی است که در قطعنامه سازمان ملل متحد پیش بینی شده است.

بخش مالی این موضوع اهمیت خاصی دارد برای اینکه تجربه چند سال گذشته نشان می دهد که تحریم ها بزرگترین لطمه را از طریق ایجاد محدودیت و ایجاد مشکل برای نظام بانکی ایران و نقل و انتقالات مالی که ایران انجام می دهد، زده اند. برای همین فشار بر روی قسمت مالی این برنامه ها را افزایش خواهند داد.

همچنین فکر می کنم برای اولین بار از اجرا کنندگان تحریم های جدید خواسته شده است که یک فهرستی از افرادی که ناقض حقوق بشر در ایران بوده اند، بخصوص در یک سال اخیر، و در مسائل مربوط به انتخابات سال گذشته ریاست جمهوری تا حال، تهیه کنند که به صورت ضمیمه این تحریم ها در بیاید. این تنها آمریکا نیست که ورای تحریم های سازمان ملل، تحریم های بیشتری را علیه ایران اعمال می کند، بلکه اتحادیه اروپا هم برای اولین بار به عنوان مجموعه ای از ۲۷ کشور، تصمیم به اعمال تحریم هایی بر علیه ایران گرفته است.

پیش از این کشورهای کانادا و زلاند نو اعلام کرده بودند که فعالانه در تحریم های تصویری شرکت خواهند کرد. ظاهرا سیاست های جمهوری اسلامی، برای جدا کردن چین و روسیه و از غرب و بدین وسیله جلوگیری کردن از عملی شدن تحریم های سازمان ملل عملا شکست خورده است.

روابط تهران و مسکو هم تا حدودی به تیرگی گرایده است. سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه، هفته پیش در واکنش به انتشار خبرهایی در باره برنامه هسته ای ایران گفت «ایران باید قطعنامه سازمان ملل را اجرا کند».

او همچنین گفت: «ما باید اصرار کنیم که ایران قطعنامه های شورای امنیت و تصمیمات شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی را کاملا اجرا کند و روند مذاکرات را شروع کند، مذاکراتی که مدت ها پیش برای حل این مساله و برای کسب اطمینان از صلح آمیز بودن کامل فعالیت های هسته ای ایران مطرح شده است».

شاید همین شکست در دیپلماسی است که مقام های جمهوری اسلامی را به تجدید نظر واداشته است. به گونه ای که علاءالدین بروجردی- رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس- در گفتگو با خبرگزاری مهر می گوید: با شرایط کنونی که طرف مذاکره کننده اعم از گروه وین یا همان گروه ۵+۱ به شدت تحت فشار و تحت تاثیر آمریکا هستند و در حالی که سخن از مذاکره به میان می آورند، قطعنامه تحریمی علیه جمهوری اسلامی ایران را تصویب می کنند، نه تنها گفتگو نباید ادامه یابد، بلکه اساسا چنین گفتوگویی، نتیجه بخش نیست.



کرده اند، از جمله سه بانک بزرگ ژاپنی به نام های «گروه مالی میتسوبوشی بیو.اف.جی»، «گروه مالی «سومی تومیتسومی» و گروه مالی «میزوهو» و بانک های آلمانی «کومرس بانک» و «دویچه بانک» راینر روزمن سخنگوی کمرس بانک در فرانکفورت آلمان در این مورد به رادیو فردا گفت: هنوز جزئیات این تحریم ها را در اختیار نداریم، بنابراین نمی توانیم الان در این باره چیزی بگوییم.

در پاسخ به این پرسش که «گفته می شود کمرس بانک با بانک سپه روابط بانکی دارد» آقای روزمن گفت: ما از سال ۲۰۰۷ هیچ قرار داد تازه ای با ایران امضاء نکرده ایم اما خواهش می کنم قبول کنید که ما درباره روابط بانک با دیگر بانک ها، نمی توانیم در اینجا چیزی بگوییم. در پاسخ به این پرسش که «آیا این تحریم ها بر روابط مالی و پولی کومرس بانک با ایران تاثیر خواهد داشت؟»، آقای ریمان می گوید: موضع بانک ما مشخص است، اما پیش از مطالعه جزئیات این قانون نمی توان چیزی گفت. این تنها آمریکا نیست که ورای تحریم های سازمان ملل، تحریم های بیشتری را علیه ایران اعمال می کند، بلکه اتحادیه اروپا هم برای اولین بار به عنوان مجموعه ای از ۲۷ کشور، تصمیم به اعمال تحریم هایی بر علیه ایران گرفته است.

شرکت نفتی ژاپنی اینپیکس که به میزان ۱۰ درصد در سرمایه گذاری ها در میدان نفتی آزادگان سهیم است، پیش از امضاء این قانون از سوی آقای اوباما اعلام کرد، این قانون را به دقت مطالعه خواهد کرد. توشی یاکي کیتامورا رئیس این شرکت می گوید شرکتش قصد ندارد خود را از سرمایه گذاری در ایران کنار بکشد، چون به گفته وی این شرکت وظیفه قانونی دارد تا منافع سهامداران خود را حفظ کند.

اما تصویب و اجرای ناکامل این تحریم ها یک روی سکه است و تاثیر آن بر ایران و اقتصاد ایران روی دیگر سکه؛ فریدون خواند تحلیلگر اقتصادی و استاد دانشگاه در پاریس بر این نظر است که تا زمانی که ایران درآمدهای هنگفت نفتی دارد می تواند در برابر این تحریم ها مقاومت کند.

او می گوید: جمهوری اسلامی یک برگ برنده بزرگ در اختیار دارد و آن درآمدهای عظیم نفتی است که کماکان ادامه دارد. طی پنج ماه نخست سال جاری میلادی، ایران هر ماه به طور متوسط شش میلیارد دلار درآمد ارزی از محل صادرات نفتی داشته است.

در مجموع در سال ۲۰۱۰ درآمد نفتی ایران بیشتر از ۷۰ میلیارد دلار است. از طرف دیگر کشورهای کوچک، بازیگران کوچکی هستند که با بازار آمریکا کاری ندارند و بنابراین دولت جمهوری اسلامی، برغم قانونی که در ایالات متحده به تصویب رسیده است، تلاش خواهد کرد نیازهای نفتی خود را از طریق همین شرکت های کوچک تامین کند. ولو با قبول هزینه های بسیار بسیار مهم که تا بحال این هزینه ها را قبول کرده است.

در حالی که حسن منصور استاد رشته اقتصاد در دانشگاه لندن درآمدهای نفتی را تعیین کننده نمی داند.

او می گوید: درآمدهای نفتی، در شرایطی که هزینه ها و تعهد های دولتی هم بسیار زیاد شده و امروز در صندوق ذخیره اش پولی باقی نمانده و درآمد نفتی اش تا حدود قابل توجهی کاهش پیدا کرده است- با توجه به اینکه حتی مشتریان ثابت نفتی ایران طوفان می روند و خرید را کاهش می دهند، [این درآمد] آنچنان سرشار نخواهد بود.

مقام های دولتی جمهوری اسلامی، اصولا این تحریم ها را غیر کارساز ارزیابی می کنند.

شرکت های خارجی طرف معامله با ایران می گویند تحریم ها را به دقت مطالعه می کنند.

محمود احمدی نژاد در یکی از سخنرانی هایش گفت: «صرف نظر از اینکه قطعنامه هایشان برای ملت ایران پشیزی نمی ارزد، من پیغام دادم به یکی از آنها، گفتیم این قطعنامه هایی که شما می دهید برای ما مثل دستمالی است که مصرف شده است فقط به درد زباله دانی می خورد».

بهمن آقایی دبیا تحلیلگر سیاسی در واشینگتن موضع گیری های مقام های دولتی را بیشتر برای مصرف داخلی و گمراه کردن مردم ارزیابی می کند و می گوید: این حرف ها از جانب آقای لاریجانی و آقای احمدی نژاد جنبه مصرف داخلی و تبلیغات دارد. در عین حال همه می دانند این تبلیغ ها حتی در کوچکترین سطوحشان بسیار موثر است.

پرویز مینا، کارشناس امور نفتی، تحریم ها را از زاویه نیازهای صنعت نفت می بیند و آن را برای صنعت نفت ایران زیان آور ارزیابی می کند و می گوید: الان در ایران بیش از هر زمانی صنعت نفت، محتاج به سرمایه گذاری کلان و بهره جویی از فناوری مدرن و ممتاز است که تنها از عهده شرکت های بزرگ بین

گفت‌وگو با دکتر کورش عرفانی درباره‌ی ظرفیت‌های اصلاحات سیاسی و اجتماعی در جمهوری اسلامی

نگاه شاعرانه موسوی به مشکلات سیاسی

پانته‌آ بهرامی



رادیوزمانه:

فراز و نشیب‌های اجتماعی و سیاسی ایران در یکسال اخیر، یک پرسش کلیدی در مقابل جنبش اجتماعی پس از خرداد ۸۸ قرار داده است: آیا حاکمیت جمهوری اسلامی، ظرفیت‌های اصلاحات اجتماعی و سیاسی را دارد؟ دو دیدگاه کلی در این زمینه وجود دارد: گروهی بر این باورند که راه رسیدن به دموکراسی و مردم‌سالاری در چهارچوب‌های قانونی این حاکمیت هنوز قابل اجرا است و باید از ظرفیت‌های موجود برای رسیدن به اهداف جنبش اعتراضی مردم ایران استفاده کرد. دیدگاه دیگر معتقد است که در سه دهه‌ی پیشین و به‌ویژه در یکسال اخیر، حاکمیت نشان داده است که به هیچ وجه حاضر به عقب‌نشینی نیست. این دیدگاه، راه برون‌رفت از این بحران را در تغییر بنیادی و ساختاری حکومت ایران می‌بیند. این دیدگاه اعتقاد دارد که جمهوری اسلامی ظرفیت‌های خود را به دلیل نظامی شدن فزاینده و نادیده گرفتن حتی آن دسته از قوانینی که خود تصویب کرده، کاملاً از دست داده است.

دکتر کورش عرفانی، جامعه‌شناس بر این باور است که حقانیت این دیدگاه‌ها نه در برداشته‌های نظری آنان، بلکه در واقعیت‌های عریانی است که بر جامعه حکمرانی می‌کند:

به‌نظر من تا مرحله‌ای می‌شد از علت‌های ایندولوژیک نام ببریم که عده‌ای‌شان به دستگاه حاکمیت یا جناح‌های مختلف نظام وابستگی داشتند. از باقی نیز ما به‌عنوان نیروهای برانداز نام برده‌ایم. این تقسیم‌بندی بعد از یکسال که جنبش فراز و نشیب‌های فراوانی را از خود نشان داده، تبدیل شده است به چیزی که بر اساس ممکن و ناممکن قضاوت می‌شود. نه بر اساس باور به براندازی یا عدم باور براندازی.

به‌خاطر همین است که در ماه‌های آینده، این عنصر واقع‌گرایی یا عدم‌واقع‌گرایی است که تعیین‌کننده خواهد بود. به‌نظر من آن نیرویی موفق است که در آن بیش‌تر خصلت رئالیست یا واقع‌گرایی وجود دارد و به این واسطه می‌تواند راهکارهایی را پیشنهاد دهد که سبب می‌شود جنبش از بن‌بست کنونی بیرون آید و به‌طور مادی و مشخص شرایط را تغییر دهد.

برخی از کارشناسان سیاسی بر این باورند که رهبری نمادین جنبش از آنجا که در طی یک حرکت خودجوش شکل گرفته، فاقد کارایی‌های لازم برای برنامه‌ریزی یک جنبش سیاسی اجتماعی است؛ جنبشی که با یک نیروی سازماندهی شده، برنامه‌ریز و سرکوبگر مواجه است.

این دیدگاه معتقد است که حرکت‌های پیشگیرانه‌ی رهبری، شور، توان و نیروی نهفته‌ی جنبش را دچار تنش‌های ترمزدهنده کرده است. کورش عرفانی می‌گوید:

جنبش معروف به جنبش سبز به صورت غافلگیرانه آغاز شد. به‌خاطر همین است که هیچ‌گونه تشکل از پیش تعیین شده‌ای برای رهبری و مدیریت آن وجود نداشته است. بنابراین دستخوش دو موضوع شد:

از یکسو، خصلت‌های خودجوش و توانایی‌های خودزای جنبش، آن را به سمتی برد که دیدیم. از سوی دیگر جریان به‌وجود آمد که من از آن به‌عنوان رهبری اجباری جنبش نام می‌برم. منظور من از اجباری این است که چون هیچ‌گونه جایگزینی وجود نداشت، بنابراین افراد خود به خود تبدیل شدند به رهبران نمادین جنبش. این حرکت اما از همان ابتدا در یک نوع تضاد قرار گرفت. به این معنا که خصلت خودجوش و درون‌زای جنبش تمایل پیدا می‌کرد به این که برود به سمت خواست‌های زیربنایی‌تر که بعد به خواست‌های ساختار شکنانه معروف شد. در حالی که رهبری نمادینی که بر جنبش سوار شده بود، خواهان این بود که این



حرکت بتواند منجر به فشار سیاسی به جناح حاکم شود و آن را به عقب‌نشینی وادار کند. بدون این که بخواد خط قرمزها را پشت سر بگذارد و تبدیل به حرکتی ساختار شکنانه شود.

علت عدم موفقیت جنبش را من در این می‌دانم که یک نوع تناقض در بین دینامیسم قوی جنبش در درون و در لایه‌های پایین خودش و نوعی کندگی و محافظه‌کاری در رهبری در بالا به‌وجود آمد که برای جنبش، خط و خطوط و ابتکارهای مختلف را تعیین می‌کرد. به عنوان نمونه در روز عاشورا، زمانی که این خط و خطوط از بالا داده نمی‌شود و صرفاً این خصلت خودجوش جنبش است که تعیین‌کننده می‌شود، ما می‌بینیم اتفاقاتی می‌افتد که در هیچ‌کدام از رخدادهای سیزده آبان، شانزده آذر و روز قدس که خط و خطوط از بالا داده می‌شود، اتفاق نیفتاده بود.

این به نظر من یکی از شاخص‌های تفاوت ماهوی است، بین آن قدرت و جهشی که از پایین در درون لایه‌های پایینی جنبش می‌خواهد انجام شود و آن بندها، مهارها و ترمزهایی که از بالا قرار است به جنبش تحمیل شود. آن هم برای این که بتواند آن را مهار کند.

دیدگاه اول که به سیاست‌ترمیم و اصلاحات در چارچوب‌های فعلی جمهوری اسلامی باور دارد، در عملکرد، بیانیته‌ها و منشور میرحسین موسوی، آخرین نخست‌وزیر ایران متبلور است. این نوع دیدگاه در برخی موارد به تناقضات آشکاری منجر می‌شود. کورش عرفانی ادامه می‌دهد:

در درون این بیانیته یک تناقض بسیار آشکار وجود دارد. از یکسو علتی که شما می‌خواهید راهپیمایی برگزار کنید این است که مردم به خیابان بیایند و فریاد بزنند که ما مشروعیت دولت حاکم را قبول نداریم. از سوی دیگر می‌بینیم که آنان از وزارت کشور این دولت فاقد مشروعیت، تقاضای مجوز برای راهپیمایی برای اعلام عدم مشروعیت آن دولت می‌کنند. من فکر می‌کنم این نقض غرض آشکار را هیچ نوجوانی حتی نمی‌تواند هضم کند!

نکته‌ی دوم این که اگر اینها علت لغو راهپیمایی را احتمال سرکوب می‌دانند، خبر فعالان جنبش نیز سوال مشخصی را با این دو نفر عنوان کرده‌اند: آیا در طول یکسال گذشته چیز دیگری جز سرکوب اراده شده که قرار بود در ۲۲ خرداد رفتار متفاوتی ارائه شود؟

دکتر کورش عرفانی با تأکید بر نکات انسان‌دوستانه‌ی منشور میرحسین موسوی، آن را فاقد راهکارهای مشخص سیاسی برای برون‌رفت از بحران کنونی می‌داند و معتقد است که بافت منشور بیش‌تر برخوردی هنرمندانه و شاعرانه با یک معضل سیاسی-اجتماعی دارد:

این موضوع را من هم برای طرفداران آقای موسوی می‌گویم و هم برای مخالفان‌شان تا راجع به این موضوع فکر کنند. ما بیش از آن که بخواهیم راجع به درستی یا غلطی نظرات آقای موسوی صحبت کنیم، باید به روش شکل‌دهی به محتوایی که ایشان ارائه می‌دهد فکر کنیم. اصلاً بحث بر سر این نیست که آقای موسوی، انقلابی است یا محافظه‌کار؟ مشکل اساسی‌ای که امروز جنبش با آن مواجه است، یک مشکل سیاسی است و نیاز به برخوردی سیاسی دارد؛ نیاز به تحلیل سیاسی دارد؛ نیاز به راهکار سیاسی دارد. شما نمی‌توانید یک مسئله‌ی سیاسی را با راهکارهای عرفانی و ارجاع‌های هنرمندانه و ادیبانه حل کنید. به‌همین دلیل است که جنبش سبز دچار رهبری‌ای شده که به دلیل سیاسی نبودنش دچار مسئله است.

نکته‌ی دیگر این که در صحبت‌های آقای موسوی دیده می‌شود این است که وی بیش‌تر به مرحله‌ی دوم و سوم جنبش می‌پردازد. یعنی گویی جنبش به ثمر رسیده است و حالا ما دنبال این هستیم که تصویری داشته باشیم که جامعه‌ی ایده‌آل ما را ترسیم کند. چیزی که غایب است، راهکارهای مشخص و توضیح در این مورد است که از این مرحله‌ی اول چگونه باید رد شویم؟ چگونه باید از سد و مانع این حاکمیت سرکوبگر نظامی که بر جامعه حاکم شده است رد شویم؟ فرانسوی‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گوید: اول خرس را باید شکار کرد، بعد پوست آن را فروخت.

گفت‌وگو با دکتر محمد برقی، استاد دانشگاه «استریر» و دکتر مهرداد مشایخی، استاد دانشگاه «جرج تاون»

مبارزه در چارچوب قانون اساسی! آری یا نه؟

مریم محمدی

رادیوزمانه:

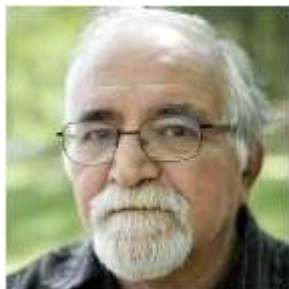
در طول تاریخ مبارزات سیاسی در ایران، همیشه و به‌ویژه پس از پیدایش جنبش سبز، مسئله‌ی مبارزه‌ی قانونی و در چارچوب قانون اساسی یا فراتر از آن، بحثی چالشی بوده است. بیانیه‌ی هجدهم میرحسین موسوی، بار دیگر بر مبارزه در چارچوب قانون اساسی تاکید کرد.

در این زمینه، با دو صاحب‌نظر و از مدافعان جنبش سبز، دکتر محمد برقی، استاد دانشگاه «استریر» و دکتر مهرداد مشایخی، استاد دانشگاه «جرج تاون» که هر دو در واشنگتن زندگی می‌کنند گفت‌وگو کرده‌ام.

آقای برقی در موافقت و توضیح مبارزه‌ی قانونی می‌گوید:

این چالش از ابتدای انقلاب و از زمانی که نهضت آزادی و مهندس بازرگان می‌گفتند که ما ملتزم به قانون اساسی هستیم، وجود داشته است. اگر بخواهید مبارزه‌ی قانونی داشته باشید، راهی ندارید غیر از این که در چارچوب قانون اساسی کشور عمل کنید.

این به معنای آن نیست که من قانون اساسی را قبول دارم. ضمن این که حتی با اصول دمکراسی هم نمی‌خواند. چنان‌که مهندس بازرگان علیه ولایت فقیه کتاب نوشت، ولی در عین حال گفت چون رأی اکثریت این بوده، حتی اگر غلط است، من مجبورم آن را بپذیرم.



وقتی به قانون اساسی کشورهای مترقی نگاه می‌کنم، می‌بینم وضعیت‌شان تا ۵۰ سال پیش افتضاح بوده است. در واقع به‌تدریج و خرد خرد گسترش پیدا کرده‌اند. در قوانین آن دوره، زنان در بسیاری از کشورها حق رأی نداشتند، حال این حق را دارند. وقتی جفرسون گفت: «همه‌ی انسان‌ها مساوی هستند»، به این معنا نبود که همه‌ی انسان‌های امروز مساوی‌اند، بلکه مقصود او مردهای سفیدپوست زمین‌دار بود. چگونه است که ما این مسئله را در مورد کشورهای غربی می‌فهمیم، اما در مورد داخل مملکت نمی‌فهمیم.

می‌توان گفت اولاً در قانون اساسی آمریکا آن نقایص بوده، ولی ظرفیت‌های دمکراتیک هم وجود داشته است. آیا در قانون اساسی ایران هم ظرفیت دمکراتیک وجود دارد؟ دوم این‌که باز هم تغییراتی در آن قانون اساسی صورت گرفته، اما در قانون اساسی ایران، تغییر هم فقط منوط به اجازه‌ی رهبری است. اصلاً فرقی نمی‌کند. اول فرض می‌کنیم ظرفیت‌های دمکراتیک ندارد، اما این قانون مملکت است. شما می‌خواهید چه کنید؟ یا می‌خواهید خارج از قانون حرکت کنید و یا این‌که مبارزه‌ی قانونی انجام بدهید.

این‌طور هم نیست که قانون اساسی ایران، ظرفیت‌های دمکراتیک نداشته باشد. این قانون ظرفیت‌های غیر دمکراتیک زیاد دارد، ولی ظرفیت‌های دمکراتیک هم در آن فراوان است. این قانون ابتدا مردمی بوده، اما بعدها بخش‌هایی به آن اضافه کرده‌اند. مثلاً در خود قانون اساسی، شما مجلس را دارید و رأی‌گیری با مجلس است. قرار نیست شورای نگهبان نظارتی بر صلاحیت افراد داشته باشد.

آقای منتظری بارها این مسئله را مطرح کردند. آن‌چه اتفاق افتاده، سوءاستفاده از قدرت است که جلوی ظرفیت‌های دمکراتیک و قانونی را گرفته است. من باید در عمل اجتماعی خرده خرده جلو بروم و این قدرت را تصفیه کنم. مثلاً سیاهان در آمریکا، بر مبنای همان قانون اساسی آمریکا، با همان تبعیضاتش مبارزه کردند تا خواسته‌هایشان را به‌دست آوردند. به فرض ما اگر نظارت شورای نگهبان را برداریم، مجلس واقعی خواهیم داشت. درست است که رییس‌جمهور در این قانون قدرت مطلقه نیست و ولی فقیه بالای سرش است، اما ولی فقیه باید در چارچوب قانون اساسی عمل کند.

آقای موسوی در جایی اشاره می‌کند- نقل قول می‌کنم- توده‌های میلیونی ملت بزرگ ایران، امروز می‌بینند چه کسانی دشمن در دست به دنبال زنان و مردان و پیران و جوانان می‌یابند. در مقابل این افراد دشمن به دست که مردم را در خیابان تار و مار می‌کنند، ایشان چه چیزی را قرار می‌دهد؟ این که مردم به جای این کارها و زدن حرف‌های رکیک و زشت، نماهنگ‌های زیبا ساخته‌اند، یعنی ویدئو کلیپ‌های زیبایی درست کرده‌اند و عکس‌ها و پوسترهای جالبی را به همدیگر هدیه می‌دهند؟ صحبت بر سر این است که آیا این روح شاعرانه و لطیف، با آن خسونت نهادینه شده، فکر شده، برنامه‌ریزی شده، بودجه‌ریزی شده و آموزش دیده شده‌ی حاکمیت که با سازماندهی قوی دارد اعمال می‌شود، می‌تواند تقابل کند یا نه؟

این پرسش به‌نظر من پرسشی است که در مقابل همه‌ی اعضای جنبش، اعم از کسانی که موافق یا مخالف موسوی هستند، قرار دارد که آیا ما به این ترتیب، جز عقب‌نشینی‌های پیاپی، یعنی چیزی که در حال حاضر نصیب جنبش شده است، چاره‌ی دیگری داریم؟ در یک فرایند عملی معمولاً رهبران مشروعیت خودشان را با کنش و با کنش‌گری به دست می‌آورند، نه با گفتارگری! از آنجایی که جنبش نیازهای مادی دارد و پاسخ‌های موسوی به جنبش، پاسخ‌هایی معنوی است، این نکات در جایی در تناقض قرار می‌گیرند و سبب می‌شوند که مشروعیت وی و مشروعیت کسانی که می‌خواهند مثل ایشان رفتار کنند زیر سؤال برود. بنابراین ما به مقطعی می‌رسیم که جنبش بی‌شک به دنبال راهبری و مدیریتی می‌گردد که توانایی پیشبرد جنبش به صورت کنش‌گرانه را داشته باشد و بتواند راهکارهای مادی مشخصی برایش ارائه دهد.

برخی بر این عقیده‌اند که علت چنین برخوردی از سوی میرحسین موسوی، شدت فشاری است که در ایران وجود دارد. در واقع رهبران نمادین جنبش هر روز در معرض حمله‌ی حاکمیت هستند؛ حال چه به صورت گفتاری از طریق رادیو و تلویزیون و چه از طریق عملی که ممکن است دستگیری آنها باشد.

خوب صحبت کردن در خارج از کشور بدون این فشارها اینجا راحت‌تر است بنابراین، تا همین جا هم میرحسین موسوی به‌خوبی با جنبش همراهی کرده است. علت این هم که حاکمیت تا به حال اقدام به دستگیری وی نکرده است، محاسبه‌ی هزینه‌هایی است که برایش در پی خواهد داشت. نظر شما چیست؟ می‌دانیم که آقای خاتمی در دوران اصلاحات حتی تا اینجا هم نیامد.

این نبرد یک نبرد سیاسی است و قانون‌مندی‌های حاکم بر خودش را دارد. قانون‌مندی یک نبرد سیاسی این است که شما باید هدف داشته باشید. برای دستیابی به آن هدف باید استراتژی داشته باشید. برای تحقق استراتژی‌تان باید تاکتیک داشته باشید. برای اجرایی کردن تاکتیک‌های‌تان باید راهکار داشته باشید. شما نمی‌توانید با یکسری اشعار شفيعی کدکنی و آیه‌های قرآن و جملات زیبا یک جنبش سیاسی را به پیش ببرید.

اینها به این معناست که ایشان می‌خواهد در یک حالت کاملاً دوگانه از یک‌طرف نقش مهمی را در این جنبش بازی کند، و از طرف دیگر خطرات و آن مسئولیت جدی را که چنین جایگاهی ایجاد می‌کند، بر عهده بگیرد. این تناقض سبب قفل شدن وضعیت شده است. پس راه برون‌رفت از آن چیست؟ راه برون‌رفت یا از جانب ایشان می‌آید که بیاید و صادقانه مسائل را بگوید و بهای لازم را بپردازد. یا همان‌طور که گفتم کنار کشد. این یک راه است. راه دیگری که می‌تواند در ورا اراده‌ی او و افرادی که خط او را پیش می‌برند اتفاق بیفتد، این است که جایگزینی برای مدیریت و راهبری به وجود آید. امروز هر نیروی سیاسی که بتواند سه کار را انجام دهد، این توانایی را خواهد داشت که به‌عنوان جایگزین مطرح شود: یک، توانایی نظری لازم برای سازماندهی جنبش را داشته باشد. دوم، قدرت عملی برای پیشبرد حداقل‌ها و گام‌های اولیه را در راه این سازماندهی اجتماعی داشته باشد.

سه، ابزارهای تبلیغاتی لازم برای این کار را داشته باشد.

با حفظ این سه ویژگی، توانایی نظری، توانایی عملی و دستگاه تبلیغاتی، آلترناتیوهای پتانسیل می‌توانند تبدیل به آلترناتیوهای بالفعل شوند و جنبش آمادگی پذیرش این را دارد.



پس چرا مردم برای تظاهرات به خیابان‌ها نیامدند؟

مردم به‌خاطر ترس نیامدند. زمامدن به‌خاطر ترس، با نیامدن به‌خاطر رعایت قانون، دو بحث کاملاً متفاوت هستند. زمانی شما با احترام به‌قانون و آنچه گفته می‌شود، تصمیم می‌گیرید قانون را رعایت کنید و در چهارچوب بمانید. زمان دیگری شما در دل‌تان مایلید هر جا که می‌توانید قانون را بشکنید، ولی چنان از نتایج آن می‌ترسید که مجبور می‌شوید در آن چهارچوب بمانید.

الان گفته می‌شود در ایران، نسبت به سال‌های گذشته، حتی در سطح صحبت کردن در تاکسی‌ها، معابر عمومی و ... جامعه به‌مراتب محافظه‌کارتر شده و صحبت‌های تند و طعنه‌های گذشته در چنین اماکنی انجام می‌شود، کمتر شده است.

اگر مردم می‌ترسند مبارزه‌ی فراقانونی بکنند، چگونه رهبران جنبش سبز یا شما باید آنها را به چنین مبارزه‌ی دعوت کنید؟

زمانی شما راهکاری را طرح می‌کنید به‌عنوان این که ما از این نقشه‌ی راه می‌توانیم استفاده کنیم. در شرایط امروز ایران، نمی‌توان رعایت قانون را به‌عنوان نقشه‌ی راه اعلام کرد. به‌عنوان من، این به معنای فریب دادن سیاسی مردم خواهد بود.

منظور من اوتوریتسم و حرکات انارشستی نیست. باید به مردم گفته که ما باید حرکت کنیم. در واقع جنبش سبز لازم است با بروز فرصت‌های عملی و در شرایطی که فرصت‌ها خود را این‌جا و آن‌جا نشان می‌دهند، با احتیاط و برنامه‌ریزی در موارد معینی، شروع به شکستن قانون بکند و حکومت را از این طریق عقب براند.

این به معنای آن نیست که این راه چون درست است، در هر لحظه هم عملی است. من هم معتقدم که در شرایط فعلی، امکان عملی آن وجود ندارد. ولی باید این ایده را از نظر ذهنی و فکری به‌تدریج در مردم تقویت کرد. چون حکومتی که در برخورد با جناح‌های درونی و با مجلس به‌هیچ‌وجه قانون را رعایت نمی‌کند، به طریق اولی حاضر نیست در برخورد با مردم و مخالفتش نیز قانون را رعایت کند.

اگر جایی هم چنین اعلامی می‌کنند، باید آن را به‌عنوان نوعی فریب و توطئه برای مهار کردن جنبش سبز تلقی کرد.

شما از ضرورت شکستن قانون در برخی موارد می‌گویید. ولی کماکان از براندازی صحبت نمی‌کنید. در گفت‌وگویی که با آقای برقی داشتیم، ایشان معتقد بودند راه یا مبارزه‌ی قانونی است، یا عبور از قانون و براندازی. شما به این دوگانه معتقد نیستید؟

من سالیان درازی است که ثنویت‌گرایی و دوگانه‌گرایی در مفاهیم را کنار گذاشته‌ام. چه مفاهیمی مانند «زیربنا- روبنا»، «چپ- راست»، و «انقلاب- اصلاح» در جنبش مارکسیستی و چه مفاهیمی مانند «قانونی- غیر قانونی»، «انقلابی- اصلاحی» و «قانونی- براندازانه» در زمینه‌های غیر مارکسیستی، دوگانه‌هایی هستند که ما ساخته‌ایم و مصنوعی‌اند.

در دنیای واقعی، دنیا به‌هیچ‌وجه به این‌گونه مفاهیم تقسیم نمی‌شود. دنیای واقعی ملامت از روش‌ها و نوآوری‌هایی است که مرتب ایجاد می‌شوند و اکثر این روش‌ها، جایی بین این دو قطب‌های فرضی قرار دارند.

این در عمل به چه معنا است؟

شما اگر جنبش سبز را طی یک سال اخیر بررسی کنید، می‌بینید که حرکاتش یکپارچه در قانون دارد و یکپارچه خارج از قانون و این اساس و بنیاد جنبش‌های اجتماعی، به‌خصوص در کشورهای غیر دموکراتیک است.

یعنی آنچه جنبش اجتماعی را از یک حرکت کاملاً حکومتی جدا می‌کند و نام یکی را اصلاح‌طلبی جنبشی می‌گذارد و دیگری را اصلاح‌طلبی حکومتی، این است که اصلاح‌طلبی حکومتی ناچار است دویای خود را در درون حکومت قرار بدهد. در حالی که یک جنبش اصلاح‌طلبانه از انعطاف بیشتری برخوردار است و می‌تواند در عین رعایت قانون در جایی که به نفعش باشد، هر جا هم بتواند و لازم ببیند، پایش را خارج از قانون بگذارد.

این کار تنها مخصص کشورهای غیر دموکراتیک نیست. بررسی جنبش حقوق مدنی سیاهان در دهه‌ی ۶۰، در ایالات متحده‌ی آمریکا هم نشان می‌دهد جنبشی که با مارتین لوتر کینگ رقم خورد، هر جا که لازم دید، قانون را شکست، در مقابل قانون ایستاد و تظاهرات غیر قانونی انجام داد. هر زمان هم لازم بود با کنگره لابی می‌کرد.

بنابراین من اساساً اعتقادی به این دوگانه‌سازی‌های مصنوعی ندارم.

با حکم حکومتی چه می‌توان کرد؟

اگر یادتان باشد، اولین بار که حکم حکومتی به مجلس آمد، مجلسیان با آن مخالفت کردند و گفتند در چهارچوب اختیارات ولایت فقیه نیست، اما زورشان نرسید و دیگر این که ضعف نشان دادند. وقتی آمدند دور مجلس را گرفتند و گفتند مجلس را اشغال می‌کنیم و کودتا می‌کنیم، برادر آقای خاتمی گفت که ما جلوی کودتا را گرفته‌ایم. وگرنه حکم حکومتی را به آن شکل نداشتیم.

مسئله این است که قانون فقط نوشته‌ی روی کاغذ نیست. نمونه‌اش آقای منتظری است که همین قانون را نوشته است و می‌گوید حق نظارت جزو اختیارات شورای نگهبان نیست. هر دو هم ما را به یک قانون اساسی مراجعه می‌دهند. قدرت اجتماعی تعیین می‌کند که ظرفیت قانون کجا است. من باید گام‌به‌گام قدرت اجتماعی به‌دست بیاورم، و وقتی قدرت اجتماعی گرفتم، فشار بیاورم و این شکاف را وسیع‌تر کنم.

اگر مبارزه‌ی قانونی این‌همه مشروط و تا این حد طولانی است، آیا نباید بعضی‌ها به این نتیجه برسند که به مبارزه برای براندازی روی بیاورند؟

راهی غیر از این نیست. اگر کسی راهی برای براندازی دارد، بفرماید براندازی کند. ولی غیر از این نمی‌شود کار دیگری انجام داد. من در خارج از کشور نشست‌ام و می‌توانم هر چه دلم می‌خواهد بگویم. از ادم بنابر این به‌عنوان صاحب‌نظر می‌گویم که قانون اساسی را قبول ندارم. این نظر شخصی‌ام است.

وقتی در داخل کشور هستید و کار سیاسی می‌کنید، چگونه می‌توانید بگویید که من قانون را قبول ندارم، اما بعد که دستگیر می‌شوید، به قانون استناد کنید و بگویید شما کار خلاف قانون می‌کنید؟ در این صورت خواهند گفت: تو قانون را قبول نداری و براندازی.

دوستانی که این حرف‌ها را می‌زنند، بگویند در داخل مملکت - نه ایران، هر مملکت دیگری - چگونه می‌توانند بگویند: من قانون اساسی را قبول ندارم، قانونی مبارزه نمی‌کنم، و روی قانون حرکت می‌کنم! خوب به‌این ترتیب خودتان را در مقابل حاکم توانمندی که شما را دستگیر می‌کند و به زندان می‌اندازد، خلع‌سلاح کرده‌اید. شما می‌گویید که حق و حقوق‌تان از بین رفته، پاسخ می‌دهند: تو که قانون را قبول نداری.

آقای برقی، خیلی‌ها استنادشان به این است که کار قانونی تاکنون نتیجه‌ای نداشته است. آیا در مواردی که قانونی حرکت شده، نتیجه‌ای هم به‌دست آمده است؟

در همین مجموعه، زمانی که آقای خاتمی بر سر کار بود، ما فضای باز پیدا کردیم. یکی از دوستان‌مان می‌گفت: شما که نشست‌اید و متوجه نیستید شهرها و روستاها را گرفتن به چه معناست. یعنی الان در دوره‌ی احمدی‌نژاد، من نمی‌توانم یک سالن برای اجرای نتانز داشته باشم، اما زمان آقای خاتمی آن‌همه سالن در اختیار من بود یا مطبوعات داشتم. از این ایده‌ها لابی‌برون بیاییم.

در شهرستان‌ها و روستاها این‌که انجمن شهر یا روستا، در چهارچوب همین قانون، دست چه کسی است بسیار تفاوت می‌کند. یک شهرستان یا روستا را مرکز شهرستان و یا بخش اعلام می‌کنند و دیگری را اعلام نمی‌کنند. شهرستان یا روستایی که مرکز بخش یا شهرستان می‌شود، امتیازات عظیمی به‌دست می‌آورد. آن‌چنان که تاکنون دو سه بار بر سر این جریان خونریزی و جنگ پیرامون افتاده است. در حالی که انجمن‌های شهر و یا روستا، ظرفیت قانونی همین قانون است.

نگاه‌مان فقط به مسئله‌ی ولی فقیه نباشد. اگر من قدرتم‌گسترده شد، ولی فقیه هم با من کنار می‌آید. مسئله این است. یعنی شما یا می‌خواهید مبارزه‌ی قانونی در کشور کنید یا مبارزه‌ی براندازی.

دوگانه‌سازی‌های مصنوعی

آقای مهرداد منبایخی اما از زاویه‌ی دیگری به این بحث نزدیک می‌شود.

من اعتقادی به این بحث ندارم. نه به‌خاطر این‌که اصولاً ضد فعالیت قانونی باشم. فعالیت قانونی و فعالیت اصلاح‌طلبانه در هر کشور و جامعه‌ای که میسر باشد و دست‌کم امکانات حداقلی برای آن متصور باشد، جایز است و باید از حداکثر فضاها استفاده کرد.

در شرایط کنونی ایران، به‌خصوص در شرایط یک سال گذشته، ما شاهد هستیم که اولاً دولتی سر کار است که اساساً غیر قانونی است. باید دید جدا از این‌که با مردم و جنبش سبز چه می‌کند، با جناح‌های خودی چه می‌کند. باید به روابط دولت احمدی‌نژاد با بدنه‌ی روحانیت، بیت آقای خمینی و مجلس توجه کرد.

یعنی زمانی که در چهارچوب قانون حقی برای سخنرانی نوه‌ی آقای خمینی قائل نمی‌شوند؛ زمانی که می‌خواهند مجلس را با فشار، ارعاب و با تهدید به توپ بستن آن، مجبور به پس گرفتن مصوباتش کنند؛ زمانی که با شکنجه‌ی اصلاح‌طلبان با آنها مقابله می‌کنند و ... طبیعی است که با آن بخشی از جامعه که شکل اپوزیسیون به‌خود گرفته است، به‌مراتب بیش از این فشار خواهند آورد.

بنابراین سخنان آقای موسوی و کروبی را بیش‌تر باید به‌عنوان یک ژست قانونی تفسیر کرد برای این‌که در شرایط داخل، بهانه‌ای به دست هیئت حاکمه ندهند. در غیر این صورت اگر بخواهیم آن را به‌عنوان رهنمودی برای جنبش تفسیر کنیم تا در این مسیر، فعالیت‌هایش را در چهارچوب قانون اساسی انجام بدهد، به نظر من، نسخه‌ای برای شکست آن خواهد بود.

در عمل هم هر آنچه جنبش سبز در یکسال اخیر انجام داده و تکتک تظاهراتش قانون‌شکنی بوده است. برای این‌که در تکتک این تظاهرات حکومت اعلام کرده است که ما اجازه‌ی فعالیت به شما نمی‌دهیم. ولی مردم به صحنه آمده‌اند و تظاهرات کرده‌اند.

ولی در سالروز ۲۲ خرداد با این‌که انتظار می‌رفت مردم به خیابان بیایند، وقتی دولت اجازه نداد، این اتفاق نیفتاد.

من با این تفسیر مخالفم و دلیل نیامدن مردم را این‌گونه نمی‌بینم.

آقای مهاجرانی؛ میر حسین موسوی با داشتن دوستانی مثل

شما احتیاج به دشمن ندارد

سیمین شریفی

آقای مهاجرانی را سالهاست از طریق نوشته ها و عملکردشان در دولت اصلاحات قبل و بعد از آن احتمالا بیشتر افراد میشناسند. ایشان چند سال است که در انگلستان اقامت دارند، درگیر سمت و شغل دولتی نیستند و همچنان اصلاح طلب باقی مانده اند.

من بارها در سخنرانیهای ایشان حضور داشته و یا از طریق تلویزیون های خارجی نظرات ایشان را شنیده ام. آقای مهاجرانی عقیده دارند که بهترین نوع حکومت برای ایران، جمهوری اسلامی است و شرایط اسفناک حاکم بر ایران را اجرا نشدن صحیح قانون اساسی و یا اصلاحاتی در قانون اساسی میدانند. به اصل ولایت فقیه اعتقاد دارند و اصلاحاتی در این زمینه نظر ایشان را تامین خواهد کرد.

اینکه ایشان چگونه فکر میکنند و در چه بخشی از طیف فکری جنبش سبز قرار دارند مسئله مورد نظر من نیست. هر کسی حق دارد طرفدار یک جریان فکری، سیاسی، مذهبی و یا اجتماعی باشد و نظرش محترم است.

هفته گذشته در جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخی که پیرامون جنبش سبز در لندن بر گزار شد ایشان ضمن سخنرانی با طبقه بندی حامیان جنبش سبز به سه گروه، بخشی را سبزهای سرخ نامیده و اعتقاد داشتند این گروه همکلام و یا طرفدار آمریکا هستند. بیاد دارم این شیوه برخورد اعضا حزب توده و عناصر حزب الله بود به محض اینکه کسی بر خلاف عقیده آنها نظری اظهار میداشت او را به طرفداری از آمریکا متهم میکردند.

در قسمتی دیگر از سخنرانی ایشان در جواب یکی از شرکت کننده ها که سؤال کرد چرا فقط کشتارهای سال گذشته محکوم میشود، پس کشتارهای دهه ۶۰ و بخصوص تابستان ۶۷ چی؟ کشتار کردها چی؟ چرا آنها محکوم نمیکند؟ آقای موسوی در آنوقت نخست وزیر بودند چرا اعتراضی به کشتارها نکردند؟ و ایشان در پاسخ به این سؤال شرح مفصلی راجع به عملکرد غلط سازمان مجاهدین، همدستی این سازمان با صدام و حمله آنها به خاک ایران دادند و کشتار کردها را هم با دلایل دیگری از همین قبیل توجیه کردند که باعث ایجاد جو تشنج در این جلسه شد. وقتی این سؤال کننده گفت توجیه نکنید. آقای مهاجرانی گفتند توجیه میکنم، البته که توجیه میکنم.

دفاع از اینکه گروهی آقای موسوی را بخاطر سکوت در مقابل اعدامهای دهه شصت زیر سؤال ببرند شاید قابل توجه تر بود اگر گفته میشد ایشان درگیر اداره جنگی بودند که به ایران به هر دلیلی تحمیل شده و طی هشت سال نزدیک به یک میلیون کشته و معلول روی دست ملت گذاشت و یا شاید وی در آن زمان در جایگاهی نبود که بتواند در مقابل آقای خمینی قد علم کند. و یا شاید ایشان در حال حاضر مانند آقای تاج زاده این احساس ندامت را داشته باشند که چرا اینکار را نکرده است. بهر حال آقای موسوی چندی بعد از اعدامها از سمت خود استعفا داد، بهترین کسی که در این زمینه میتواند اظهار نظر کند خود آقای موسوی است و با روشن بینی و درایتی که در طی سال گذشته از خود نشان داده اند فکر میکنم آماده باشند که در آینده نسبت به کشتارهای دهه شصت و عکس العملشان توضیح دهند. ولی توجیه کردن کشتار ۶۷ بوسیله آقای مهاجرانی بخاطر عملکردهای غلط مجاهدین، اگر خود یک عمل جنایتکارانه نباشد، کتمان واقعیتهای خشن و دردناکی است که در سی سال گذشته بر ملت ایران رفته است و این عملی ناشایست، بدور از انصاف و عدالت است.

در پاسخ به موجه جلوه دادن قتل عام در زندانهای جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ در جواب آقای مهاجرانی باید گفت:

بله من هم عملکرد سازمان مجاهدین را غلط، غیر قابل قبول و دفاع میدانم ولی بر طبق کدام قانون بین المللی و یا انسانی کسی را که در زندان است بجرم اینکه سازمانش در خارج از زندان با دولت میجنگد میکشند؟ آیا دختران ۱۳ ساله ای که بجرم فروش یک روزنامه مجاهد دستگیر کردند و در زندان نگه داشتند تا بعد از شانزده سالگی پس از تجاوز اعدام شوند باز هم با سیاست غلط مجاهدین قابل توجیه است؟ دختر ۱۶ ساله یکی از استادان سابق دانشکده بازرگانی (علامه طباطبایی) را در منزلش صبح دستگیر کردند. دو روز بعد جنازه اش را پس از گرفتن پول گلوله تحویل دادند. تنها جرمش داشتن یک روزنامه مجاهد در مدرسه بود. آیا این دختر را در عرض دو روز محاکمه عادلانه و قابل توجیه که شما خیلی از آن دم زدید باید کشت؟

چندی پیش آقای طنز نویسی که حتی استعداد طنزنویسی اش هم تعریفی ندارد (حداقل من طنزهای ایشان را خنده دار و یا گریه دار نیافتم) در پاسخ به همین سؤال دستش را بهتر از شما رو کرده بود و گفته بود "آن سالها فقط تعدادی کمونیست و مجاهد کشتند".

آقای مهاجرانی فکر میکنم آقای موسوی با داشتن دوستانی مثل شماها احتیاج به دشمن ندارد.

هر کسی که دستگیر و زندانی میشود حتی اگر که قتل کرده باشد باید وکیل قانونی داشته و در دادگاه واقعی محاکمه شود. شما بطور دادگاههای ۵ دقیقه ای تابستان ۶۷ را میتوانید تائید و توجیه کنید! ارزش جان یک انسان از نظر شما همین قدر است؟

گیرم که مجاهدین چون مسلحانه مبارزه میکردند و بخشی از کردها چون با درک شما جدایی طلب بودند مستحق اعدام بودند. مگر از سازمانهای سیاسی دیگر چون فداییان خلق اکثریت، راه کارگر و حزب توده و سایر گروههای غیر مسلح کم کشتند؟ حتما اینها هم چون کمونیست بودند حششان بود.

مگر زندانیانی که حتی بر اساس قوانین قرون وسطایی خودشان در زندان حکم برایت داشتند و یا دوره محکومیشان تمام شده بود نکشتند؟

آقای مهاجرانی شما فکر میکنید با کتمان و یا توجیه کردن واقعیت ها، گذشته ها فراموش میشوند. شما فکر میکنید جمهوری اسلامی فقط از پارسال که صابونش به تن شماها خورده آدم میکشد؟

آقای موسوی سال گذشته که در مناظره انتخاباتی شرکت کرد حتی خود را اصلاح طلب نمیدانست و گفت اساس نظرات من بین اصولگرایی و اصلاح طلبی است. در اولین بیانیه موضعش "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد و یا کم" بود، اکنون پس از گذشت یک سال ۳۶۰ درجه مواضعش با تعجب و تحسین همگان تغییر کرده است. هر بیانیه ایشان از قبلی بهتر و مترقی تر است. آخرین بیانیه وی با در نظر گرفتن محدودیتهای شرایط سخت داخل کشور، تولد منشور یک جامعه مدنی و کثرت گرا است.

شما از نقطه نظر آزادیخواهی به اندازه ای که آقای موسوی طی یکسال با درک عینیت ها و واقعیتهای جامعه و خواسته های مردم تغییر و پیشرفت کرده است ظرف ۱۵ سال پیشرفت نکرده اید.

بزرگترین ویژگی جنبش سبز فراگیر بودن، صلح آمیز بودن و انحصاری نبودن آن است. لطفاً این جنبش را مانند انقلاب ۵۷ از محتوا خالی نکنید. با این موضع گیریها به عظمت جنبش سبز که کثرت گرایی یکی از مشخصه های اصلی آن است لطمه نزنید. موسوی بارها تاکید کرده است که انحصار طلبی و کوتاه بینی تنها برانزده جناح حاکم است. غنای جنبش سبز به واقعگرایی و پذیرش سایر اندیشه ها است. آقای موسوی در آخرین بیانیه اش بدرستی گفته است بخشی از مردمی که در صف های رای گیری بودند میگفتند داریم بین بد و بدتر انتخاب میکنیم! به این واقع بینی و صراحت باید آفرین گفت با اظهار این واقعیت نه تنها چیزی از ارزش آقای موسوی در بین طرفدارانش و مخالفینش کم نشد، بلکه احترام بیشتری گرفت.

عده زیادی از طرفداران جنبش سبز با اصلی بنام ولایت فقیه مخالفند، شما نمیتوانید آنها را وابسته به آمریکا بدانید. شما به حکومت اسلامی و اصل ولایت فقیه معتقد هستید. هیچکس به این علت شما را وابسته به جایی نمیداند.

شما در مورد یک حکومت ملی و یا جمهوری سکولار، مقدار زیادی آمار سر هم کرده و نتیجه گرفتید که اکثریت مردم ایران مسلمانند پس باید نوع حکومت جمهوری اسلامی باشد.

آیا در کشورهایی که بیشتر جمعیت آنها مسیحی است حکومت آنها جمهوری مسیحی است و قوانین آنها نشأت گرفته از احکام مسیحیت است؟ یا اگر در مملکتی اکثریت مردم زن باشند جمهوری زنان اعلام میکنند؟

حامیان جنبش سبز باید از آقای موسوی بخواهند که اعلام کنند این چنین اظهار نظرها و اندیشه ها جایی در جنبش سبز ندارند. جنبش سبز در یک سال گذشته راه دراز و دردناکی را طی کرده است. بهترین جوانهای این آب و خاک در خاک غلنیده و یا در سیاه چالها اسیرند. واقعیتهای زیادی ذهنیتها را عوض کرده است و بزرگترین واقعیت آن است که جنبش سبز که عمری به درازای تاریخ مشروطیت دارد چون سیلی خروشان گاه تند و گاه آهسته به پیش میرود و ما هر روز شگفت زده شاهد تغییرات و پیشرفتهای ذهنی بیشتر از سوی رهبران آن هستیم. کسانی که نتوانند ذهنیت خود را با ماهیت یک جنبش کثرت گرا، با خواسته های مدنی تغییر دهند از همراهی جنبش دیر یا زود باز خواهند ماند.

هنر

«آرتو که در شرح سیاهکاری‌های جامعه سرمایه داری داد سخن داده، البته مخالف انقلاب نبود اما فقط با انقلابی که انبوه خلق در کوچه و بازار کنند با منتهای خشونت، موافقت داشت، نه با نمایش انقلاب بر صحنه تئاتر. به عبارت دیگر آرتو مخالف تئاتر سیاسی بود. از سیاست گریزان نبود، بلکه تئاتر شورشی را بر تئاتر مطالبات و احقاق حقوق اجتماعی رجحان می‌داد.

آرتو تئاتر بی‌رحم را تئاتری می‌داند که نسبت به خود سخت‌گیر است. این بی‌رحمی یعنی کاری که به غایت رسیده، به منتهای خود انجامیده باشد. یعنی شفافیت بلورین و تیزی و برندگی اخلاق سخت‌گیر و انعطاف ناپذیر و بی‌مدارا. بی‌رحمی، اتحاد ناگسستگی خیر وشر است و همزمانی و همبودی و همخانگی آن دو، چون لازم و ملزوم یکدیگرند.» - ص ۴۲، آنتونین آرتو

آرتو معتقد بود که تئاتر چون طاعون است. یعنی چون طاعون بحرانی است که پایانش یا مرگ از بیماری است و یا درمان. به گمان آرتو، طاعون بیماری برتر از دیگر بیماری‌هاست. زیرا بحران کامل و تمامی است که پس از آن هیچ نمی‌ماند مگر مرگ یا منتهای طهارت و پاکی.

آرتو گفته است: «اگر دورانی از تئاتر روی برتافت و بدان بی‌علاقه شد، از این روست که برای مردم زمانه تئاتر دیگر معرف و نماینده آن دوران نیست و مردم آن دوران دیگر امید ندارند که تئاتر، اساطیری برایشان فراهم آورد تا بتوانند بر آن تکیه ززند.» - ص ۵۲

آرتو نمایش اساطیری را ویرانگر اشکال کهنه و سازنده اشکال نو و رشد یابنده می‌داند. حتی از لحاظ آرتو این نمایش باید به آئین‌های معمول و عادی که مردم بدان خو گرفته‌اند، اهانت روا دارد. آرتو نه پرستش شاهکارهای گذشته را سفارش می‌دهد و نه تقلید از آنها را. بلکه خواستار باز جست روح و گوهری‌ست که اصل و منشاء شاهکارهاست. او می‌خواست هر گونه فاصله و جدایی میان صحنه و جایگاه تماشاگران برداشته شود، تا ارتباط مستقیمی برقرار شود و تماشاگران، سحر و افسون شوند.

ستاری تجربه‌ی ناکام اجرای آرتو را چنین نوشته است: آرتو در سال ۱۹۳۴ برای آنکه تصویری از تئاتر بی‌رحم خود رقم زده باشد، نمایشنامه تراژدی Les cenci بر اساس روایت استندال و شلی نوشت و در ۶ مه ۱۹۳۵ نمایش داد. کارگردان و بازیگر نقش اصلی نیز خود وی بود. داستان در محیط هر ج و مرج اخلاقی کامل یعنی زنا، قتل و جنایت و... می‌گذرد و این همه در ذهن و زبان آرتو، نمودگار زیرپا نهادن ارزش‌های اخلاقی و فروپاشی نظم اجتماعی حاکم و ویرانسازی فرهنگ مستقر است. نمایش به علل مختلف که نقص تمرین و کارگردانی به سبب کمی وقت و فقدان وسایل مکفی و امکانات لازم، از مهمترین آنهاست شکست خورد و آرتو بار دیگر در کاربرد نظریاتش و تحقق آنها بر صحنه تئاتر ناکام ماند. آرتو پس از این شکست، در طلب فرهنگ حقیقی، بی‌درنگ به مکزیک سفر کرد.

یکی از علل عمده علاقه‌مندی فزاینده آرتو به نظام‌های باطنی‌گری و تفسیر و تاویل از راه ارقام و علامات و ثورا و قبایلا، احساس انزوا در جامعه فرانسه است که آرتو خود را در آن بیش از پیش غریب می‌دید. پس از بازگشت از سفر مکزیک، در کتابی شگرف، پایان جهان را که در خرمن آتشی انبوه خواهد سوخت، پیش بینی می‌کند. آرتو در این کتاب لحنی پیامبر گونه دارد و غیب آموز است. برای بعضی این گونه سخنان آرتو طلاهی جنون است که در آینده نزدیک بر وی خواهد تاخت. اما از دیدگاه بعضی دیگر جنون وی، انعکاس جنونی کلی و عمومی است.

آرتو در سال ۱۹۳۷، در جست و جوی حقیقت به ایرلند می‌رود و در همین سفر است که تمایلات دینی آشکاری در وی به ظهور می‌رسد و خود را صاحب رسالت نجات کیهان می‌داند و به نام خدا سخن می‌گوید. در همین سفر است که به دنبال ماجراهایی شگرف و بعضی پریشان گویی‌ها، آرتو را دست بسته به تیمارستان می‌فرستند که به مدت ۹ سال در شرایطی سخت اندوهبار در آنجا بستری می‌شود. در یکی دو سال پایان عمر که دیگر در تیمارستان نیست، بیش از پیش از فرهنگ زمانه بریده و دور افتاده از غریزه و سرچشمه زندگی، نفور است و با خاموشی گزیدن و امتناع از سخنرانی و ایراد نطق و خطابه، برای آن که سوء تفاهات بیشتر نیاید و این تنها عملی است که به وساطت آن گسستن خود از اجتماع را آشکارا نشان می‌دهد و به معنای رمزی کلمه خود کشتی می‌کند. در ماه‌های آخر عمرش ون گوگ را برادر با جان برابر خود می‌داند.

ستاری در همین کتاب تصویر دردناکی از آخرین جلسه سخنرانی آنتونین آتو ارائه می‌دهد:

«چون ۹ سال تمام در تیمارستان بستری می‌شود، زندانی وجود خسته خویش و دانش روانی‌شان تنگ‌نظر تا آنکه در ۱۹۴۶ به پایمردی آرتور آدامو از بند می‌رهد، اما دیگر انسانی در هم شکسته و سخت رنجور و ناتوان است و چندی بعد در ۱۳ ژانویه ۱۹۴۷ که فرار است در تئاتر لوویو- کولومبیه سخنرانی کند

مروری بر کتاب آنتونین آرتو، شاعر دیده‌ور صحنه‌ی تئاتر، نوشته جلال ستاری

مدعی است که شاعر است!

مهتاب سعیدی



رادیوزمانه:

«تئاتر بی‌رحم، تئاتر آزاددهنده به معنای مرض‌شناختی آن نیست و به بیانی دیگر، بی‌رحمی جسمانی یا اخلاقی و روانی منظور نیست، بلکه تئاتر زندگی‌ست و زندگی، بیرحم است.»

این نقل قولی‌است از «آنتونین آرتو» که با نظریه تئاتر بی‌رحم در هنر تثبیت شد، هر چند که چندان فرصتی برای اجرای یک اثر کامل که نشان‌دهنده ذهنیتش باشد، نیافت. این گفته‌ی آرتو را جلال ستاری در کتابی با نام او آورده است؛ «آنتونین آرتو، شاعر دیده‌ور صحنه‌ی تئاتر.»

ستاری که عمری به پژوهش و ترجمه در حوزه‌های اساطیر و آئین و البته «هزار و یک شب» مشغول بوده است، با استفاده از منابع کتابی در مورد آنتونین آرتو تالیف کرده است و اشتیاقش به این شاعر در سطر سطر این مقاله‌ی بلند دیده می‌شود. هر چند که خود نیز در درآمد گفته است که: «نگارنده از روزگار جوانسالی به آنتونین آتو ارادت می‌ورزد و همواره در این کار سخت به جد ایستاده بود که شرحی در معرفی احوال و افکار وی بنگارد.»

ستاری این کتاب را برای نخستین بار در سال ۱۳۶۸، توسط انتشارات نمایش مرکز هنرهای نمایشی منتشر کرد. وی می‌نویسد:

«آرتو روزگاری در اواخر سال (۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶) از جمله سران سوررئالیسم بود ولی خاصه به سبب چشمک زدن‌های آندره برتون و یارانش به مارکسیسم و حزب کمونیست فرانسه، از آنان گسست و جدایی در ۱۹۳۶ پیش آمد و در ۱۹۲۷ رسمیت یافت و سوررئالیسم را انقلابی ناکام خواند که فقط در زمینه ادبیات تأثیری داشته است. در واقع آرتو، سوررئالیستی بود که نتوانست بدانگونه که خود می‌خواست در درون سوررئالیسم، مشخصاً انقلاب کند.» (ص ۲۷)

جالب است بدانید که «آندره برتون» در سرگذشت سوررئالیسم، در حالی که مصاحبه‌کننده آرتو را «مرد متکبر» می‌خواند و از او می‌خواهد که در موردش توضیح دهد، می‌گوید:

«آنتونین آرتو مدت بسیار کوتاهی بود که وارد محفل ما شده بود، اما هیچ کس مثل او تمام استعدادهایش را که بسیار چشمگیر هم بود، در خدمت سوررئالیسم نگذاشته بود. پیش‌تر ما مهمترین مرجع او - مثل الوار - بودلر بود، اما اگر الوار از «کشتی زیبا» الهام می‌گرفت، آرتو با نگاهی تیره‌بین «شراب قاتل» را مزه مزه می‌کرد. شاید او بیشتر از همه‌ی ما با زندگی ناسازگار بود. آن روزها بسیار خوش قیافه بود و از هر جا که می‌گذشت پرده‌ای از چشم‌انداز گوتیک را از پی می‌کشید که صاعقه در آن رخنه کرده بود. او در تسخیر نوعی خشم بود که بر هیچ نهاد انسانی ایفا نمی‌کرد. اما گهگاه این خشم در خنده‌ای تحلیل می‌رفت که سرشار از تمام سبکسری‌های جوانی بود. اما خشم او که قدرت سرایت حیرت‌انگیزی داشت، بر روند سوررئالیسم اثر گذاشت. این خشم همه‌ی ما را به هم پیوند می‌داد تا به هر مخاطره‌ای تن بدهیم و بی هیچ قید و بند، به هر چیزی که خوش نمی‌داشتیم حمله کنیم.» (ص ۱۱۱)، سرگذشت آندره برتون، گفت‌وگو با آندره برتون

برتون در قسمتی دیگر گفته است:

«با اعمال نفوذ آرتو متن‌های دسته جمعی سراسر خشونت در آن زمان به چاپ می‌رسید. یکی از موارد مشخص این متن‌ها، اعلامیه ۲۷ ژانویه ۱۹۲۵ بود. با این شعارها: «در زندان‌ها را باز کنید! ارتش را منحل کنید!» و نوشته‌هایی خطاب به پاپ، دالایی لاما، روسای دانشگاه‌های اروپا، مدارس بودایی یا مدیران تیمارستان‌ها. زبان این نوشته‌ها از هر آرایه‌ای بی‌بهره بود، این زبان از «موج رویا» که آرگون درباره‌اش حرف زده بود، پرهیز می‌کرد و می‌خواست برنده و درخشان باشد، اما درخششی مثل تیغه چاقو داشته باشد.» - همان، ص ۱۱۲

جلال ستاری می‌نویسد:

۱۳ تیرماه ۱۳۸۹

البته نمی‌شود با کلام نقاشی را تعریف کرد و خصوصاً نمی‌شود در یک فیلم ۵۵ دقیقه‌ای، یا به‌منظر من حتی در یک فیلم ۲۴ ساعته، یک زندگی ۷۳ ساله را بازگو کرد. بنابراین حتماً یک‌جایی نه فقط با ایشان، که با همه‌ی اطرافیانم اختلاف نظر دارم. نه از این زاویه که نظر من الزاماً بهتر است. این اختلاف نظر وجه امتیازی نیست. نقطه‌نظر و دیدگاه‌های خودم است. برای من خیلی مهم است که وقتی با آثار یک نقاش آشنا می‌شویم، خودش را هم ببینیم و از زبان خودش بشنویم که در زندگی چه می‌خواهد و چه چیزی برایش بیش از همه مهم است. **تابلوهای شما چیزی میان رویا و واقعیت است. آیا تابلوهایی که در این فیلم مستند نشان داده شده و به نمایش درآمده، همان تابلوهایی است که شما دوست داشتید و می‌خواستید به نمایش دربیایند و ماندنی شوند؟**

نه لزوماً. اگر اعراق نباشد، باید بگویم که یک‌یک آثارم را مثل بچه‌هایم دوست دارم. در نهایت هم نمی‌توانم بگویم که یکی را بیش‌تر از بقیه دوست دارم. وقتی مثلاً راجع به نور ایران صحبت می‌کنم، علاقه دارم آن چیزی را که منظور من است، در فیلم ببینم. این که گفتیم نقاشی‌هایم را با گفتار هم‌زمان یا هم‌زمان کردم، منظورم این است که نقاشی‌ها در فیلم در جای خودش قرار گرفته است. اما آیا این نقاشی‌ها همان‌هایی بودند که می‌خواستم نشان داده شوند؟ باید بگویم نه. لزوماً این طور نیست. چرا که اگر می‌خواستیم از یک نقاشی صحبت کنیم، باید تصاویرش را هم در اختیار می‌داشتیم که من همه‌ی نقاشی‌هایم را در اختیار ندارم. در عین حال مسئله‌ی مونتاژ هم مسئله‌ی بسیار مهمی است. حتی می‌شود گفت که همیشه و تاحدی دست‌وپا گیر است. به‌خصوص سعی کردم از آقای مقصدلو بخواهم تا آن اثری را که به حرف‌هایم ربط پیدا می‌کند، سر همان جمله بگذارد.

به‌عنوان نمونه وقتی دارم از یخبندان یا یخبندان تخت جمشید صحبت می‌کنم، می‌خواستم مخاطب واقعاً آن کار را ببیند و فقط تصویری ذهنی از یخبندان نداشته باشد یا این سوال پیش نیاید که آن چه تابلویی بوده که در آن، تخت جمشید یخ بسته است. این مسائل در کار مراعات شده است. خود تکنیک هم مقداری دست‌وپا گیر است و پرش نباید داشته باشد. همه‌ی اینها در کار رعایت شده است. **چند سال پیش در یک گفت‌وگوی طولانی سه قسمتی با رادیو زمانه، گفتید که شاعر بزرگی مثل احمد شاملو تابلوی نفت شما را «رنگ‌های زمین، رگ‌های ما» توصیف کرده است. شعری هم برای شما سروده است. خودتان درباره‌ی این تابلو چه عقیده‌ای دارید؟**

این تابلو موقعیت خیلی خاصی پیدا کرد و در اکثر مطبوعات مهم جهان مثل لایف، تایم، نیوزویک، نیوز فرانس و بسیاری از مجلات معتبر آمریکا در دو صفحه چاپ شد. آن وقت من ۳۳ ساله بودم و اتفاقاً همان وقتی بود که یک کارمند ساده در تلویزیون بودم. این نقاشی برای من به‌خاطر اتفاق‌هایی که پس از آن برایم افتاد، خیلی مهم است. من را در ۲۳ سالگی یک‌دفعه به یکی از نقاشان مشهور دنیا تبدیل کرد. در عین حال فکر می‌کنم شعر احمد شاملو خیلی عمیق‌تر و بسیار با شکوه‌تر از نقاشی من است. به‌خصوص آن جایی که می‌گوید: ما نکفتم و تو تصویرش کن!

شاملو شاعری است که او را واقعاً و با تمام وجودم باور دارم و دوست دارم. به‌منظر من این شعر یکی از زیباترین شعرهای شملو است. من شناس آوردم که این شعر را برای من سرودند. در فیلم هم می‌بینیم که خودش شعر را می‌خواند و ترجمه‌ی خیلی خوبی در زیر آن نوشته شده است. بله من از این شناس‌ها در زندگی داشته‌ام، ولی هزینه‌ی زیادی هم برایش پرداخته‌ام. هیچ چیز ارزان به دست نمی‌آید.

در سال‌های اخیر چند تن از اقوام و نزدیکان‌تان را از دست داده‌اید. در جایی هم گفته‌اید: «درد ما جزئی از زندگی است.» منظور شما از این جمله چیست؟ آیا این جمله را با توجه به پیش‌آمدهایی که برای شما رخ داده است، گفته‌اید؟ من تنها بازمانده‌ی خانواده‌ی شش نفری‌مان هستم. اتفاقاً این روزها به دلایلی مجبورم که همه‌ی نامه‌های ۳۵ سال گذشته را بخوانم و بسیار بسیار متأثر شوم. ولی من همیشه گفته‌ام و باز هم تکرار می‌کنم، من سپاس زخم‌هایی را دارم که زندگی به من زده و می‌زند. فکر می‌کنم و معتقدم که اگر این زخم‌ها، سختی‌های زندگی و دردهای زندگی نبود، این آدمی که امروز هستم نمی‌شدم. بنابراین سپاس‌گزار هستم و عزیزش می‌دارم. به‌جای این که از آن فاصله بگیرم، عزیزش می‌دارم.

در یکی از نشست‌هایی که هفته‌ی گذشته با ایرانیان پاریس داشتید، گفتید که قصد دارید با پاریس خداحافظی کنید. شما در پاریس تحصیل کرده‌اید، زندگی کرده‌اید، تابلوهایی مهم‌تان را خلق کرده‌اید و با بسیاری از بزرگان ادب و هنر فرانسه دوستی داشته‌اید. آیا تنهایی باعث شده است که تصمیم به ترک پاریس بگیرید، یا عشق به وطن در میان است؟

و همه مشاهیر ادب و هنر فرانسه برای شنیدن سخنانش گرد آمده‌اند، چند سطری از نوشته اش را، که پس از مرگش به چاپ رسید، می‌خواند و سپس ناگهان خاموش می‌شود و بر می‌خیزد و می‌رود و دیری نمی‌گذرد که می‌میرد. آرتو دریافته که چیزی برای گفتن به روشنفکران کنجکاو ندارد که به وی چون موجودی افسانه‌ای می‌نگرند و او از این نکته نیک آگاه است.» - ص ۹۸ بعدها گفت: «اگر در تیمارستان- زندان نمردم، برای این است که سخت جانم و» این هم از گفته‌های اوست: «آدم نمی‌میرد چون باور دارد که میراست، بلکه می‌میرد، چون نهادهای ساخته‌ی دست بشر به او باور داده‌اند که می‌رنده است.» کتاب لاغر و دردناک ستاری با این جملات شگفت به پایان می‌رسد:

«تشخیص پزشکان به هنگام بستری کردن آرتو این بود که وی به بیماری پارانویا مبتلاست و به شدت متشنج و هذیان‌گو است. آرتو در تیمارستان گرسنگی کشیده و از سرما و آلودگی محیط، سخت رنج برده و ناتوان شده و به راستی از پای درآمده است. با این همه در آن مدت مرتباً می‌نوشته، اما متأسفانه هیچ چیز از آن دست‌نویس‌ها باقی نمانده، چون پرستاران آنها را روزانه دور می‌ریختند و شگفت‌تر از همه این‌که یک تن از پزشکان معالج آرتو در یادداشت‌هایش مربوط به بیمار می‌نویسد: «مدعی است که شاعر است!»

گفت‌وگو با ایران درودی، به بهانه‌ی نمایش فیلم مستند «ایران درودی، نقاش لحظه‌های اثیری»، در پاریس

خداحافظ پاریس
ایرج ادیب‌زاده



رادیو زمانه:

یکشنبه‌ی گذشته فیلم مستندی با نام «ایران درودی، نقاش لحظه‌های اثیری»، به تهیه‌کنندگی و کارگردانی دکتر بهمن مقصدلو در پاریس به نمایش درآمد. ایران درودی، یکی از هنرمندان صاحب‌نام هنر معاصر کشور ایران است. وی در گفت‌وگویی ویژه با زمانه که به‌مناسبت نمایش فیلمی مستند درباره‌ی زندگی شخصی و هنری وی انجام شده، می‌گوید که برای آخرین بار با پاریس بدرود می‌گوید؛ شهری که ۵۳ سال از زندگی هنری او، تحصیلات، خلق تابلوهای ماندگار، دوستی و معاشرت با بزرگان ادب و هنر این سرزمین را در برمی‌گیرد. او برای همیشه به ایران می‌رود.

در آغاز گفت‌وگو، از بانوی نقاشی ایران می‌پرسم آیا فیلم مستند «ایران درودی، نقاش لحظه‌های اثیری»، که روایت و سندی از زندگی شخصی و هنری‌اش به‌شمار می‌آید، برای خود وی جالب بوده است؟

داشتن سندی از زندگی، یک زندگی ۷۳ ساله، حتماً برای هر کسی جالب است. به‌خاطر همین هم می‌خواهم بگویم که فیلم آقای مقصدلو قسمت‌ها و بخش‌های بسیار مهمی از زندگی من را در برمی‌گیرد و روایت می‌کند. این روایت البته از دید ایشان است. ولی برای من هم این فرصت را پیش آورد تا آن‌چه را که باور دارم و در نقاشی‌هایم به‌منوعی همان را بازگو می‌کنم، با واژه و کلام بیان کنم. خود شما پیش‌تر در تلویزیون ملی ایران چندین فیلم مستند درباره‌ی هنر ساخته‌اید. همچنین دوره‌ی کارگردانی فیلم و سینما نیز دیده‌اید و در کارهای هنری هم همیشه سختگیر بودید. در ساخت این فیلم با بهمن مقصدلو اختلافی پیدا نکردید؟

اصولاً آدم‌های کمال‌گرا مثل من همیشه دنبال این هستند که بهترین را ارائه دهند. ولی هرکسی باید دیدگاه و نحوه‌ی نگرش خود را به زندگی و مفاهیم آن داشته باشد. در مورد هماهنگ کردن کلام با نمایش تابلوها، با ایشان نهایت همکاری را کردم. از این حیث که تلاش کردم تا هر تابلو، به‌طور هم‌زمان با کلام و توصیفاتی که من درباره‌ی آن می‌گویم به تصویر کشیده شود تا برای بیننده این پرش مطرح شود که منظور این نقاش چیست؟

یک خواننده‌ی مشهور فرانسوی ترانه‌ای با نام «خداحافظ پاریس» دارد که به‌نوعی وصف حال شماسست... حالا شاید خداحافظی نباشد. من حتماً برمی‌گردم، ولی از این به بعد به‌صورت توریست.

مامک خادم با الهام از اشعار سهراب سپهری می‌خواند

محمود شریکر



شهروند:

بابک امینی هنرمند میهمان در کنسرت مامک خادم

مامک خادم متولد تهران است. او خواندن را در گروه کر کودکان رادیو تلویزیون ملی آغاز کرد و در آمریکا با حضور در جلسات اساتید بزرگ موسیقی ایرانی، هندی (دانشکده موسیقی علی اکبرخان در کالیفرنیا) و اروپای شرقی (گروه موسیقی نونکا در کالیفرنیا) ادامه داد. مامک در سفر هایش به ایران نزد اساتید موسیقی ایران نیز کار کرد. او در موسیقی متن چندین فیلم آمریکایی و نمایش «مجلس شبیه» بیضایی آواز خوانده است.

مامک در کار آواز شیوه ای خاص دارد که اصولاً متأثر از موسیقی فولکوریک و سنتی ایران است. او کار حرفه ای اش را به عنوان خواننده با گروه Axiom of Choice (اصل گزینش) شروع کرد و با معرفی موسیقی تلفیقی سعی کرده زمینه ساز ارتباط فرهنگ های گوناگون شود. موفقیت او در فستیوال «صدای زن» در یونان بیش از همه چیز موهون تکیه بر همین ویژگی بوده است. مامک از سال گذشته، پس از انتخابات ریاست جمهوری که جنبش عظیم مردم ایران آغاز شد، در گردهمایی هایی که به منظور پشتیبانی از مردم ایران برگزار شده، شرکت کرده و به تازگی نیز ترانه ای به انگلیسی برای «ندا» خوانده که در سالروز جانباختن او اجرا کرد.

مامک خادم جمعه 9 جولای 2010 در لولانچ تورنتو کنسرت خواهد داشت. به همین مناسبت گفت وگویی زیر با او انجام شده است.

از چه سالی به صورت حرفه ای شروع کردید به خوانندگی؟

- من به عنوان شاگرد مدت زیادی به ایران می رفتم و با اساتید آنجا کار می کردم. اولین کار حرفه ای من با Axiom of Choice بود به اسم سرای انکار که در سال 1995 منتشر شد. این کار بیشتر جنبه ی تجربی داشت تا تکنیکی و همین جنبه ی تجربی بودن آن بود که برای من جذاب بود. در آن موقع کار من تدریس ریاضیات بود در کالج و دبیرستان، بنابر این کار موسیقی کار جنبی بود. با آلبوم های بعدی Axiom کار موسیقی را جدی تر گرفتم و از سال 2000 بود که این کار را به صورت جدی و حرفه ای دنبال کردم که دیگر در پنج سال گذشته فقط کار من کار موسیقی است.

با کدام اساتید در ایران کار کردید؟

- حقیقتش اساتید دوست دارند شاگرد حداقل چهار، پنج سال با آنها کار کند تا بگویند این شاگرد من بوده، ولی من مثلاً با خانم سیما بیبا و پریسا مدت کوتاهی کار کردم. بیشترین زمان را با استاد صالح عظیمی ردیف و آواز کار کردم و در اینجا هم از کارگاه های آموزشی آقای علیزاده استفاده زیادی بردم و آواز را هم با آقای حسین عمومی در اینجا کار کردم. چون این زمان ها کوتاه بود در واقع الگوسازی یا تقلید من از این اساتید زیاد نشد و خیلی سریع من سبک خودم را به وجود آوردم. من همیشه می خواستم موسیقی ای ارائه کنم که در این جامعه ی غیر ایرانی آمریکا هم قابل همضم و درک باشد و برای همین هم به سمت موسیقی تلفیقی رفتم و فکر می کنم که داشتن اساتید متعدد در این راه به من خیلی زیاد کمک کرده است.

اینجا یا هر جای دیگر دنیا باشم، عشق به کشور همیشه جزئی از وجود من است، یا در واقع تمامی وجود من است. شاید هم به‌خاطر اسم خودم که ایران است، سرنوشتم با این سرزمین پیوند خورده است. در نقاشی هایم همیشه سعی کرده‌ام این عشق را به‌صورت نورهایی که معتقدم از فرهنگ هفت‌هزار ساله‌ی ایران بر ایران می‌تابد، بیان کنم. ولی دلم نمی‌خواهد این کلمات را بیان کنم. به‌نظر من زندگی ادامه دارد. شکلش عوض می‌شود. معانی‌اش عوض می‌شود. تعبیرش را خودمان عوض می‌کنیم. در این مرحله از زندگی‌ام کلمات هرگز و همیشه را به کار نمی‌برم. من همیشه را نمی‌شناسم. زندگی به من نشان داده است که این کلمات مفهوم واژگونه دارند.

ولی باز گشتن من به‌خاطر تنهایی نیست! من هیچ‌وقت تنها نبودم و نیستم. من همیشه در زندگی‌ام وقت کم می‌آورم. من و نقاشی دو تا آدم هستیم که با هم می‌نشینیم و حرف‌ها داریم. من تنها نیستم، ولی در شرایط موجود، فرانسه دیگر چیزی برای من ندارد. وقتی که جوان بودم، با اشتیاق یاد می‌گرفتم و سعی می‌کردم با ارزش‌ها آشنا شوم و آنها را ببلم. ولی حالا می‌خواهم در فرصتی که از زندگی برایم باقی مانده، آن چه را که جذب کرده‌ام پس بدهم.

در ایران آتلیه‌ی بسیار مجهزی با پنج‌تا سه‌پایه دارم و روی هر کدامشان یک تابلو هست. در ضمن در آنجا کسی را دارم که کمک کند. یعنی کمک تکنیکی دارم. این سه‌پایه‌ها سنگین‌اند و من دیگر نمی‌توانم جابه‌جای‌شان کنم. کسی را دارم که حتی اگر ساعت چهار صبح صدایش کنم می‌تواند آنها را جابه‌جا کند. این امکان را در پاریس ندارم. در ضمن الان مدتی است که به‌خاطر مریضی‌ام، آتلیه‌ای را که در پاریس اجاره کرده بودم پس داده‌ام. ولی در ایران عشق به زندگی و آتلیه‌ام را دارم. هر وقت هم که بخواهم، ساعت دو نیمه‌شب هم که باشد، می‌روم سر کارم. ولی این‌جا در فرانسه چنین امکانی را ندارم.

ولی تابلوهای شما در موزه‌های مختلف همچنان می‌مانند. شما همچنان در این تابلوها برای کسانی که آنها را تماشا می‌کنند، حضور دارید. به‌هر حال نوید این را هم دادید که کارتان را در ایران همچنان ادامه خواهید داد. این طور نیست؟ نمی‌دانم، من زندگی‌ام را ادامه می‌دهم. کار من خود زندگی‌ام است. من با نقاشی یکی شده‌ام. آیا نقاشی از من جداست؟ نمی‌دانم! من لحظه به لحظه با نقاشی زندگی می‌کنم. حتی در مدت کوتاهی که به فرانسه آمده‌ام، با این که نقاشی نمی‌کنم، فکر می‌کنم باز هم دارم نقاشی می‌کنم.

زندگی خیلی درس‌های خوبی به من داده و یادم داده است که هرگاه چیزی را دوست بداری و عشق را بشناسی، آن عشق به تو برمی‌گردد.

هر چیزی را که بکاری، همان را درو می‌کنی. بنابراین من همیشه انتظار بازگشت این حس را دارم، همین جور که دو سال پیش در مورد هنرهای معاصر تهران نمایشگاه داشتم که ۲۰۹ کار نقاشی‌ام در آن‌جا به نمایش درآمد. فقط هشت‌تا کار بزرگ سه‌متر در دو متر داشتم و شش یا هشت‌تا کار ۱۴۰ در ۱۴۰ یا با ابعاد بیشتر داشتم. ولی مسئله‌ی تغییر فکر و نحوه‌ی نگرش، در هر هنرمندی دائمی است.

من امروز مثل دیروز فکر نمی‌کنم و فردا هم حتماً مثل امروز فکر نخواهم کرد. بنابراین همین تغییر و تبدیل انگیزه‌ی اصلی کارم است. در ضمن من فکر نمی‌کنم بتوانم روزی بدون نقاشی زنده بمانم. اتفاقاً همه‌ی دکترها هم بر این عقیده‌اند که زنده ماندن من یک معجزه است. من هم در دلم می‌گویم همین طور است! خبر ندارید که عشق به نقاشی است که من را زنده نگه داشته است.

گفتید که در حال خواندن نامه‌هایی بودید که طی ۳۵ سال برای شما فرستاده شده‌اند. خاطرات زیادی از بین آنها برای شما زنده می‌شود. از پاریس چه خاطره‌ای را با خودتان می‌برید؟

من ۵۶ سال در فرانسه زندگی کرده‌ام. خیلی چیزها از این کشور یاد گرفته‌ام. در این مدت، غیر از دوران دانشجویی، به‌خاطر شرایط جسمی‌ام خیلی سختی کشیده‌ام. حتی حالا هم سختی می‌کنم. خاطره‌ی خوب و بد خیلی دارم. مثل زندگی که لحظات سخت و لحظات خوب دارد. سختی‌ها را برای آن خوبی‌ها تاب می‌آوریم. نمی‌توانم خاطراتم را تقسیم‌بندی کنم و بگویم چه خاطره‌ی خوبی دارم، ولی به این مقطع از عمرم که در این مملکت گذرانده‌ام، خیلی ارج می‌گذارم. بودن من در فرانسه هیچ‌وقت به‌مفهوم جدا شدن از ایران نبوده است. یک مسئله‌ی جغرافیایی است. من ذهنم همیشه در ایران بوده است. با دردش درد کشیده‌ام، با شادی‌اش شاد شده‌ام.

به‌خصوص این نسل جوان امروزی ایران را که خیلی با آنها سروکار دارم، خوشبختانه خیلی دوست دارم. باهوش، تحصیل‌کرده و تیزهوش هستند. می‌بینند، می‌خوانند و کامپیوتر هم برای دست یافتن به فرهنگ جهانی کمک بسیار بزرگی به آنها کرده است. واقعاً با نسل من که در این سن بودیم خیلی فرق دارند. امکانات و توانایی‌های خیلی بیشتری دارند.



گوش

شهیلا بهار دوست

به تکرار باد می وزد
به تکرار زیر درخت می نشینم
به تکرار باران می بارد
خیس می شوم
من و باران از تو خیس
گوش کن! گوش کن!

گوش می کند مرا
به تکرار می نشینم پشت میز
پشتش خم می شوم
صبور می شوم
خالی می شوم

گوشه

باران چکه چکه اضطراب را می شوید
خیالم میان شانه ها و دستها دژبان می نشاند
گوشه می گیرم
اما به هیچ گوشه ای نمی رسم
دلَم شرمندۀ سرم می شود
و سرم حواسش نیست وقتی می رقصم
ابری کمر بند را شل می کند تا ببارد!
گوشه می گیرم، به گوشه ای نمی رسد.

به عنوان یک زن ایرانی خواننده که به ایران هم سفر می کنید، با چه مشکلاتی مواجه شده اید؟

- خوب من همیشه آرزویم این است که یک اجرا در ایران داشته باشم. در دوران آقای خاتمی یک اتفاقاتی داشت می افتاد که مشارکت زنان در موسیقی بیشتر شده بود و مثلاً همخوانی دو یا سه زن داشت جا می افتاد. در آن زمان به ایران رفتم ولی متأسفانه دوره ی خاتمی رو به اتمام بود. 8 ماه ایران ماندم ولی نتیجه ی آن شکست بود و کنسرتی برگزار نشد. خوشبختانه خیلی از خانم های جوانتر را حالا می بینم که در صحنه ی نوازندگی فعال شده اند و زنان نوازنده ی خوبی الان داریم ولی صدای زن همچنان ممنوع است.

از سال 2004 که گروه Axiom از هم پاشید، فعالیت هایتان را انفرادی ادامه دادید. درباره ی این فعالیت ها و آلبوم جستجو برایمان بگویید.

- من حدود سال 2000 با جمشید شریفی در پروژه ای به نام A Prayer for the Soul of Leyla آشنا شدم و در آنجا به عنوان خواننده ی مهمان بودم. وقتی پروژه های Axiom تمام شد، تا مدتها در سفر بودم و در این سفرها با ملودی هایی چون ترکی، یونانی و ارمنی آشنا شدم. سال 2006 که برگشتم خواستم به وسیله ی موسیقی یک جمع بندی از این سفرها داشته باشم. آنجا بود که با جمشید شریفی این پروژه را شروع کردیم که نتیجه اش آلبوم "جستجو" شد.

استقبال از آن چطور بود؟

- خوب ببینید چون این آلبوم تک نفره ی من بود، شنونده های من بلافاصله آن را با Axiom مقایسه می کردند. آلبوم "جستجو" بیشتر مورد تأیید موسیقیدان ها و موزیسین ها واقع شد. از لحاظ موسیقی، تنظیم و کیفیت خیلی مورد تأیید قرار گرفت. در هر صورت تجربه ی خیلی خوبی برای خودم بود و خودم این آلبوم را دوست دارم.

می دانیم مدتی است روی اشعار سهراب سپهری کار می کنید. آیا این پروژه تمام شده است؟

- این پروژه دارد برای ضبط آماده می شود. راستش این پروژه خیلی طول کشید و در حقیقت اصل این پروژه از دو سال پیش شروع شد از جشن مهرگان که در آن سال موضوع آن "زمین" بود و اتفاقات ناگواری که برای زمین می افتد و بنا بود آنها را مطرح کنیم. من فکر کردم که اشعار سهراب سپهری بهترین انتخاب است و این پروژه از اینجا بود که شروع شد. ولی خوب پروژه ی سختی است چون اشعار سهراب را خیلی سخت می توان با ریتم تطابق داد و گذاشتن ملودی هم کار مشکلی است، ولی من خیلی خوشحالم که روی این اشعار کار می کنم چون مسیر زندگی من را هم این اشعار دارند تغییر می دهند. جنبه های انسانی و روحیات سهراب سپهری را آنقدر می پسندم که امیدوارم روی روحیات خودم هم تأثیر بگذارد.

در کنسرت تورنتو در Lula Lounge از این اشعار استفاده خواهید کرد؟

- بله تماماً قطعه هایی از این آلبوم را اجرا خواهیم کرد و در عین حال هم خیلی خیلی مقتدرم که دوست و هنرمند عزیزمان بابک امینی این افتخار را به ما داده که در این کنسرت با ما همکاری داشته باشد و ما از این مسئله بسیار خوشحال هستیم.

دیگر چه قطعه هایی اجرا خواهید کرد؟

- قطعه ی لالایی که من آن را به مادران عزادار ایران تقدیم کردم از آلبوم جستجو نیز اجرا می شود و قطعاتی دیگر که در شب کنسرت آنها را می شنوید.

